

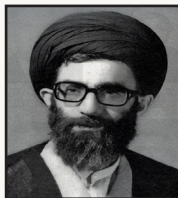
این ویژه نامه به همت کمیته آزاداندیشی اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان مستقل تهیه شده است

هوای آزاد

سال اول شماره چهارم - ویژه نامه شخصیت شناسی - قیمت ۵۰۰۰ تومان

پرونده ای پیرامون افکار دکتر علی شریعتی و مخالفت های روحانیون با وی

چهارده روایت از دکتر علی شریعتی



آیت الله سید علی خامنه ای:

نظرات مرحوم شهید
مطهری درباره
شریعتی غالباً مبالغه
آمیز بود.



امام موسی صدر:

دکتر شریعتی برای
ما ثروتی است که با
هیچ قیمتی تعویض
نمی شود



شهید بهشتی:

دکتر شریعتی بیش از
آن که اندیشمند باشد
شاعر است روی قریحه و
سلیقه حرف میزند و این
بزرگترین انحراف و
خطای اوست

مناظره موافقان و مخالفان شریعتی

آیا

شریعتی

چهره ای

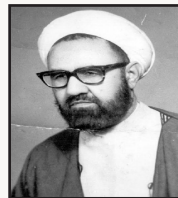
همچنان

مظلوم

است؟

شریعتی به روایت:

رسول جعفریان	گروه فرقان
عبدالکریم سروش	علی ابوالحسنی (منذر)
آیت الله محمد یزدی	علامه طباطبائی
آیت الله سید علی خامنه ای	محمد رضا حکیمی
امام موسی صدر	آیت الله مصباح یزدی
شهید مظلوم بهشتی	مهندس مهدی بازرگان
امام خمینی (ره)	شهید مطهری



شهید مطهری:

کوچک ترین گناه
این مرد بدنام کردن
روحانیت است.



آیت الله محمد یزدی:

در بین دوستان ما
تندترین نقد را را
به شریعتی آیت الله
مصباح داشت.



علامه طباطبائی:

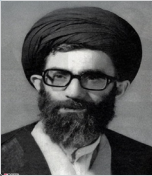
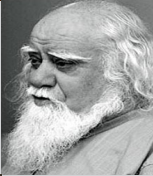
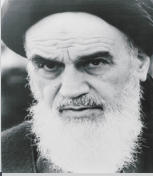
ما با دکتر شریعتی عداوت
ذاتی نداریم، مسأله این است
که در لایه لای تالیفاتشان
مطالبی دیده می شود که با
موادین اسلام قابل توجیه
نیست

۱۳ رجب سالروز ولادت امیرالمومنین علی علیه السلام و روز پدر

به یاد شهدای مدافع حرم

پدرم رفت پی عطر حرم



	به روایت عبدالکریم سروش ۹		به روایت گروه فرقان ۶		به روایت رسول جعفریان ۳
	به روایت حجت الاسلام منذر ۱۲		به روایت آیت الله یزدی ۱۴		به روایت علامه طباطبایی ۱۶
	به روایت امام موسی صدر ۲۴		به روایت آیت الله خاتمه ای ۲۱		به روایت محمد رضا حکیمی ۱۹
	به روایت شهید بهشتی ۲۸		به روایت آیت الله مصباح ۳۳		به روایت مهندس بازرگان ۳۸
	اسلام شناسی یک جامعه شناس ۵۰		به روایت شهید مظهری ۴۶		به روایت امام خمینی (ره) ۴۲
	تشیع شریعتی ۵۱		اقت و امامت ۵۳		دعای پدر، پسری ۵۵
	زن! ۶۰		بازگشت به خویشتن ۵۹		شناخت انسان ۵۷



سال اول | شماره چهارم
اسفند و فروردین ۱۳۹۷

صاحب امتیاز و مدیرمسئول:
معین رضیعی
سر دبیر:
فائزه نصرت
شورای نویسندگان:
ریحانه خورشیدی
معین رضیعی
مطهره سالاری
مهدی شادمان
سعید گلدوست
فاطمه قدرت نیا
فائزه مسلمی
فائزه نصرت
وجیهه واقف مهربانی
نویسندگان مهمان:
فاطمه اصغریان
فاطمه بیژنی فر
زینب سادات حسینی
عاطفه جاویدی
سرکار خانم نوروزی
طراح جلد و صفحات:
گروه شهید آوینی
پوسترهای پشت جلد:
برگرفته از سایت خانه
طراحان انقلاب اسلامی
با تشکر از:
وحید خضاب
سعید توانا راد
میثم بیرانوند
امیر فرزانه
فاطمه بازبار



توضیحی کوتاه:

این شماره از نشریه هوای آزاد با همت کمیته آزاد اندیشی اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان مستقل و با همکاری اعضای دفاتر دانشگاه های قم، یاسوج، خوارزمی، علوم و فنون دریایی خرمشهر و علوم پزشکی شهید بهشتی تهیه و تدوین شده است

یا قدیم الاحسان

شاید در تاریخ معاصر ایران هیچ فردی به اندازه مرحوم دکتر شریعتی موافقان و مخالفان جدی و سرشناس نداشته باشد.

شما نه می توانی نام مخالفان و منتقدانی چون علامه طباطبایی، شهید مطهری و آیت الله مصباح یزدی را نادیده بگیری و نه نام موافقانی چون امام موسی صدر، شهید بهشتی و آیت الله سید علی خامنه ای.

اما چیزی که در بین تمام منتقدان و مخالفان مشترك است، پذیرفتن اشتباهات و خطاهایی در افکار دکتر شریعتی است. حتی سرسخت ترین موافقان، هم معتقدند شریعتی دارای خطاهایی در برداشت خود از اسلام بوده است. و یا به عبارت بهتر گاه اسلام را آنگونه که خود می خواسته، تفسیر می کرده است.

آن چیزی که در این سالها موجب بحث و جدل شده است، نحوه ی برخورد افراد با این اشتباه هاست. عده ای مانند مرحوم شهید مطهری و شهید بهشتی به دنبال تصحیح این اشتباه ها در آثار شریعتی بودند، عده ای مانند علامه طباطبایی نیز این کار را بیهوده میدانستند. و قائل بودند شریعتی حاضر به دست کشیدن از افکار خود نیست.

آنچه که واضح است در مورد شخصیت مرحوم شریعتی دردمندی وی و دغدغه اسلام را داشتن است. هر چند در جاهایی این مسیر را اشتباه رفته باشد. اما در مجموع در روزگاری که شریعتی می زیسته است، محسنات افکارش بیش از سیئات آن می بوده است. باید واقع بینانه پذیرفت شریعتی جامعه شناس دردمند بود نه اسلام شناس دردمند.

جامعه شناسی که از دهه ۴۰ تا به امروز آثار و افکارش نقش بسزایی در شکل گیری ساختمان فکری جوانان و جامعه ی نخبگانی کشور داشته است.

در این ویژه نامه در بخش اول چهارده روایت از موافقان و مخالفان دکتر شریعتی را که اکثر آن ها در انقلاب اسلامی نقش بسزایی را داشته اند آورده ایم. این روایات گاهی بررسی صرف تاریخ است و بعضی بررسی و نقد آثار و افکار دکتر شریعتی. در بخش دوم ویژه نامه نیز ۸ نقد دانشجویی به آثار و افکار دکتر شریعتی آورده شده است. هوای آزاد يك مجموعه ی كاملا دانشجویی است و مهم ترین مزیت آن هم همین نکته است. اگر در این شماره قصوری می بینید به دانشجو بودن و بی تجربه بودن این مجموعه ببخشید

در آخر ما بچه های هوای آزاد نیت کردیم این شماره از نشریه را با افتخار تقدیم کنیم، به روح شهید مدافع حرم عبدالله باقری به امید شفاعت شهید در سرای دگر.

شریعتی

به

روایت :

رسول چشمریان

گروه فرغان

صد الکتریم سروش

حلی اوجا عسینی

آیت الله پودی

حاجه طباطبائی

سید حلی خامنه ای

امام موسی صدر

شهید بهشتی

میرحسین باقری

محمد رضا حکیمی

آیت الله مصباح

امام خمینی

شهید مطهری

روایت
چهارده

روایت های موافقان و مخالفان دکتر شریعتی

دکتر شریعتی به روایت رسول جعفریان

برگرفته از کتاب جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران

تلخیص: قانژه مسلمی

ترم شش رادیو تریای دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

روایت اول

مترقی کوتاه کتاب جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران

کتاب «جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)» به چگونگی شکل گیری جریان های سیاسی - مذهبی در دوره پهلوی دوم می پردازد. جعفریان در این کتاب به ورود روحانیان به کانون های مبارزه و نقش آنان با تکیه بر مذهب در عرصه فرهنگ و سپس سیاست تأکید دارد.

این اثر، در پاسخ به این پرسش نگاشته شده است، چه نوع تحولات فرهنگی در پشت سر این انقلاب سیاسی قرار داشت؟ و طی بیش از سه دهه، نچه نخله های فکری دینی و مذهبی در ایران پدید آمد که توانست پیشانی لازم برای این تحول سیاسی را پدید آورد. نشان دادن فعالیت های دینی - سیاسی مهم ترین سازمان های مذهبی و نیز شرح فعالیت جریان های فعال در عرصه مبارزات دینی - سیاسی، هدف اصلی این کتاب است. کتاب به دلیل پرداختن به سابقه مبارزاتی بسیاری از فعالان انقلابی با حاشیه نگاری های ارزشمندی از جمله حاشیه نگاری رهبر انقلاب مولاجه شده است. رهبر معظم انقلاب هنگام چاپ سوم کتاب و در فصلی که درباره شریعتی مطالبی عنوان شده حاشیه نوشته اند. این حاشیه اختصاصاً برای نویسنده کتاب ارسال شده و رسول جعفریان در چاپ های بعدی این کتاب ضمن انجام اصلاحات و افزودن مطالب جدید، نظرات مقام معظم رهبری را نیز در پاروفا کتاب آورده است.

پرده اول: آغاز زندگی

بخش نخست زندگی دکتر، که نقش مهمی در شکل گیری اندیشه های او دارد، تا پیش از سال ۱۳۴۷ چندان بروز خارجی ندارد. بلکه از این سال به بعد است که دکتر ابتدا در دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد و سپس در حسینییه ی ارشاد شناخته می شود، و اندیشه های خود را مطرح می کند.

درباره ی سوابق تحصیلی دکتر مطالب پراکنده ای گفته شده است، سال ۱۳۳۴ در دوره لیسانس زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد، آغاز به تحصیل کرد. در سال ۱۳۳۷ فارغ التحصیل شد و به خاطر احراز رتبه اول، در سال ۱۳۳۸ به فرانسه اعزام شد و دکتری دانشگاهی خود را از دانشگاه پاریس گرفت. (دکتری دانشگاهی، معمولاً سطحی نازل تر از دکتری دولتی این دانشگاه دارد و تنها نیاز به نوشتن یک پایان نامه دارد. پایان نامه شریعتی هم ترجمه خلاصه بخشی از کتاب «فناضال بلخ» به زبان فرانسه بود). اگر چه جلال متینی، رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد با بیان این که دکتری شریعتی ارزش چندانی ندارد، دکتری جامعه شناسی یا تاریخ وی را مردود می داند. حتی می گوید: شریعتی در آن جا از کلاس های متفرقه گورویچ یا ماسینیون استفاده می کرده و با کسانی مثل فرانتس فانون آشنایی داشته است.

پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۳۳، وی تقاضای استخدام در دانشکده ی ادبیات را کرد که دانشگاه مشهد، ضمن نامه ای از دانشگاه پاریس درباره ی پایان نامه وی اظهار نظر خواست. اما به گفته متینی آنان به رغم آن که رساله را قابل قبول نمی دانند، چون دانشجو بورسیه بوده و بورسیه قابل تمیل نیست، آن را پذیرفته اند. به هر روی ماجرا به گونه ای پیش رفت که به عنوان استادیار رشته تاریخ دانشکده ادبیات مشهد پذیرفته شد. و پس از استخدام به تدریس دروس مختلف از جمله، تاریخ اسلام، تاریخ تمدن و تاریخ ادیان پرداخته و به سرعت میان دانشجویان محبوبیت یافته است.

شریعتی تا سال ۱۳۵۰ در دانشکده ادبیات تدریس می کرد، تا آنکه در جریان جشن های ۲۵۰۰ ساله، ابتدا به صورت موقت و سپس به صورت دائمی، قرار شد دیگر تدریس نکند. زان پس از سوی دانشگاه مشهد، در وزارت علوم، برای انجام کارهای تحقیقاتی مأور به خدمت شد. یکی از جریان های مهم فکری دهه ی پیش از انقلاب، جریان فکری دکتر شریعتی است. وی طی سال های ۴۷ تا ۵۱ در حسینییه ارشاد برنامه داشت و همین برنامه

ها جریان فکری خاصی را در جامعه پدید آورد.

حسینییه ارشاد در سال ۱۳۴۶ توسط افرادی که علاقه به نشر اندیشه های دینی در قالب های نو داشتند و به نوعی متأثر از «جریان انجمن های اسلامی» بودند، تأسیس شد. از جمله ی این افراد می توان به: «محمد همایون به عنوان منبع مالی، ناصر میناجی در سمت مدیریت و شهید آیت الله مطهری در مقام سخنران، به عنوان پایه گذاران این حسینییه اشاره کرد.

از سال ۱۳۴۷ به بعد، دکتر شریعتی به دعوت شهید مطهری به حسینییه آمد و راه وصل وی به حسینییه، نگارش مقاله «محمد از هجرت تا وفات» برای کتاب، «محمد (ص) خاتم پیامبران» بود. که طرح استاد مطهری برای بزرگداشت آغاز پانزدهمین قرن هجرت بود.

در اواخر سال ۱۳۳۹ استاد مطهری به خاطر اختلافاتی که با میناجی (مدیریت حسینییه) داشتند، مجبور به ترک حسینییه شدند و در نتیجه حسینییه به طور درست در اختیار دکتر شریعتی قرار گرفت.

در این دوره (حذف استاد مطهری)، به جز خود دکتر شریعتی، محمد تقی شریعتی و مرتضی سبستری به سخنرانی در حسینییه می پرداختند. به همراه معلودی سخنرانی توسط آقایان: هاشمی رفسنجانی، خامنه ای، خلعی، زریاب خوبی، کاظم سامی و محمد اسماعیل رضائی.

سخنرانان این دوره، به جز موارد انگشت شمار، بیشتر افراد غیر روحانی بودند. این نشان می داد که جریان غالب شده بر حسینییه، جریانی بوده که به نوعی درصد حذف روحانیت برآمده. شروع این برنامه ها با مخالفت روحانیون و از جمله مخالفت شدید و دسته جمعی مبلغان و روحانیون حسینییه ارشاد مواجه شد.

شریعتی درباره ی وضعیت حسینییه به ساواک هم گفته بود:

«هدفم حذف روحانیونی است که حافظ ست های فتوادی اند. و من نمی خواهم سنگر به دست مرتجعان و خائنان بیافتد.»

استاد مطهری، از سال ۱۳۵۰ پایگاه خود را به «مسجد الجواد (ع)» منتقل کرده و در آن جا به سخنرانی های خود در دایره ای بسیار محدودتر از حسینییه ادامه داد. دکتر شریعتی تا آبان ۱۳۵۱ که حسینییه ارشاد تعطیل شد، به کارش ادامه داد. این دوره



روایت اول

به روایت رسول جعفریان

سخت‌ترین دوره برای مبارزان بود.

ضربه‌ی شهریور ۱۳۵۰ و دست‌گیری‌های گسترده‌ی مجاهدین در سال‌های ۵۱ و ۵۲ و اعدام دسته‌جمعی آنان در خرداد ۵۱، نمونه‌ای از مشکلات است. این در حالیست که حسینیّه آزادانه فعالیت خود را دنبال می‌کرد و ساواک گهگاه گزارش‌ی از سخنرانی‌های دکتر تپیه و ارسال می‌کرد.

اما گویی به طور کل، از چنین مرکزی اغفال دارد. پس از آن به دلیل طرح برخی از مباحث، حسینیّه به تدریج مورد انتقاد شماری از روحانیون و مراجع قرار گرفت و روحانیون با هدف «حفظ شیع» برای تعطیلی حسینیّه تلاش می‌کردند.

شریعتی تا مهرماه سال ۱۳۵۲ آزاد بود و سپس دست‌گیر و پس از ۱۸ ماه، در نوروز سال ۱۳۵۴ بدون محاکمه آزاد شد. در حالی که چاپ اعلامیه و یا ملاقات با افراد فرازی مجاهدین یا فدائیان بین ۴-۶ سال و یا حتی بیشتر، حبس داشت.

وی پس از آزادی از زندان، از کشور خارج و به نوشتن، اصلاح و چاپ برخی آثار مشغول شد.

تا این که در ۲۹ خرداد سال ۱۳۵۶، در لندن بر اثر سکنه‌ی قلبی فوت کرد. فوت شریعتی انعکاس گسترده‌ای پیدا کرد، تا جایی که به جریانی علیه رژیم تبدیل شد.

پرده دوم: ماجراهای حسینیّه

استاد مطهری از سال ۱۳۵۰ به انتقاد صریح از دکتر شریعتی و دیدگاه‌های وی نسبت به روحانیت، می‌پرداخت. حتی در شهریور سال ۱۳۴۹ جلسه‌ای تشکیل داده و به کمک برخی مراجع، نام تعدادی از افراد را برای سخنرانی در حسینیّه تعیین کرده است. بار دیگر در اسفند سال همان، با اعضای حسینیّه و علمایی که با آن همکاری داشتند، ضابطه‌ای برای سخنرانان طراحی کرد.

استاد مطهری در یکی از نامه‌ها می‌نویسد:

«این بنده، از بیست سال پیش که استقلال فکری پیدا کرده‌ام، نسبت به روحانیت، یک طرفدار جدی منتقد بوده و هستم. طرفدار و مدافع جدی‌ی ای‌اسامی، یگانه افتخار خود را انسانک در این سلک می‌دانم. شریف‌ترین افراد را در این طبقه پیدا کرده‌ام، روحانیت را وارث نسبی فرهنگ هزار و چهارصد ساله‌ی اسلامی می‌دانم و خودم خوشه چین از این خرمن هستم. معتقد بوده و هستم که این مکتب باید بماند و هیچ چیز دیگری هم جای آن را نمی‌گیرد. من با هرگونه جبهه‌بندی در برابر اساس روحانیت مخالفم و نیز اسلام منهای روحانیت را استعماری می‌دانم.»

حقیقت آن است که قضاوت‌ها و اظهار نظرهای دکتر شریعتی درباره‌ی روحانیت دست

نگاه

کم در ظاهر به قدری متناقض به نظر می‌رسد که جمع کردن آن‌ها دشوار به نظر می‌رسد. همین امر سبب برداشت‌های متفاوت از سخنان او شده است. در این میان، گاه خود شریعتی قاعده‌ای به دست می‌دهد و می‌کوشد تا این تناقض را برطرف کند. برای مثال اختلاف خود، با روحانیون را، اختلاف پدر و پسر می‌داند که در برابر دشمن خارجی با یکدیگر متحد هستند.

در کتابچه عقیده می‌نویسد:

«همیشه قوی‌ترین، مؤمنانه‌ترین و متعصبانه‌ترین دفاع را از روحانیت راستین و مترقی از جامعه علمی درست و اصیل اسلامی کرده‌ام. و در اینجا حتی به خود شما هم گفته‌ام که، دفاع، نگاهبانی و جانب‌داری از این جامعه علمی، نه

تنها وظیفه‌ی هر مسلمان مؤمن است، بلکه از آن‌جا که آخرین و تنها سنگری است که در برابر هجوم استعمار فرهنگی غربی، ایستادگی می‌کند، وظیفه‌ی هر روشنفکر مسئول است، و لو معتقد به مذهب نباشد.»

هرچند استاد مطهری به فعالیت‌های دکتر شریعتی انتقاد داشتند ولی، با وی قطع ارتباط کامل ننمود. عمده‌ی انتقادی‌ها به جز موارد فکری، نقشی بود که شریعتی در بدنام کردن روحانیت، میان نسل جدید داشت. با این همه، شهید مطهری می‌کوشید تا راهی میانه را انتخاب کند. این در حالی بود که برخی از مریدان تند شریعتی، سخت به نکوهش وی پرداختند. درست در همان زمان فراقی‌ها نیز اطلاعیه‌ای دادند و به تهدید کسانی که به نوعی با شریعتی مخالفت کنند پرداختند. این زمان یعنی سال ۵۶ فضای انقلابی تهران، به شدت جانبدار شریعتی و ضد مطهری بود.

نامه‌ی مشترک مطهری و بازرگان که به خاطر پس کشیدن بازرگان در اثر فشار عاشقان دکتر، بر وی، مسئولیت آن بر عهده‌ی آقای مطهری مانده بود، بر دشمنی‌ها افزوده بود. طبق خاطرات محمد مهدی جعفری از نزدیکان بازرگان وی در مورد شریعتی می‌گفت:

«شریعتی را اینقدر بزرگ نکنید، اینقدر نگویند علی‌زرگ، علی‌بزرگ، علی کوچک! (البته قصد تحقیر نداشت و مقصودش این بود که از علی بُت نسازید.)»

استاد مطهری طی نامه‌ای در سال ۵۶ به امام خمینی که آن زمان در نجف بود، دیدگاه‌های خود را درباره شریعتی و تأثیر منفی اندیشه‌های وی میان متدبیین مطرح کرد. سیاست کلی دکتر شریعتی، بر پایه‌ی نوعی آگاهی بخشی به توده‌ها قرار داشت. این حرکتی بود که امام نیز دنبال می‌کرد و به همان دلیل به مبارزه مسلحانه در برابر رژیم اعتقادی نداشت.

در این زمینه، حسینیّه مورد انتقاد مجاهدین خلق که استراتژی مبارزه‌ی مسلحانه را در برابر رژیم انتخاب کرده بودند قرار گرفت.

رژیم بر اثر فشارهایی که از ناحیه برخی از روحانیون بر وی وارد می‌آمد و حسینیّه را محل طرح اندیشه‌های سنی نگر و غیر و ذلک طرح می‌کردند، و نه به دلایل سیاسی، در آبان ۵۱ تعطیل کرد.

البته، برخی از شران ساواک نیز حسینیّه را به لحاظ سیاسی مُضَر تشخیص می‌دادند. بویژه زمانی که آثار شریعتی در خانه‌ی بسیاری از مخالفان رژیم پیدا شد.

پرده سوم: امام و شریعتی

سیاست کلی امام درباره اختلاف طرح شده در ارتباط با شریعتی، بر پایه کنار گذاشتن مسائل فرعی از مسائل اصلی، که مبارزه با رژیم بود قرار داشت. به همین دلیل، امام موضوع گیری در برابر شریعتی روا نمی‌شمرد، اما همزمان انتقاداتی از وی و روشنفکران مذهبی همانند وی داشت. که

آن‌ها را به شکل‌های مختلف و بدون آنکه به صورت صریح موضع گیری کند، مطرح کرد.

موضع امام به گونه‌ای بود که هر دو طایفه‌ی منتقدین و معتقدین را نگاه می‌داشت. مبنای سیاست امام در این باره آن بود که به هرحال کوشید تا درباره‌ی اختلاف شریعتی و مخالفانش، به گونه‌ای جانب احتیاط را بگیرد؛ زیرا آن را مسئله‌ی فرعی می‌دید و در کنار مبارزه با شاه، اهمیت چندانی برای آن قائل نبود. با این حال حاضر نبود انتقادهایی که از دکتر شریعتی شده و به منتظرشان می‌مورد می‌آمد، بپذیرد.

امام، اشکالاتی را که آقای مرتضی عسکری نسبت به آثار دکتر

وارد کرده و طی نامه ای سال ۵۲ برای ایشان فرستاده بود. نپذیرفته و فرموده بود: اشکالات وارد نبوده و در عین حال قصد تأیید کسی را ندارد.

در مقابل امام برخی از ایراداتی که امثال آقای مطهری یا دیگر روحانیون درباره شریعتی مطرح کرده بودند، به نوعی در سخنرانی های خود در سال های ۵۶ و ۵۷ منعکس کردند. اشارات امام ، گاه به قدری روشن است که جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد که مقصود امام، شریعتی بوده است.

امام با درخواست ابراهیم یزدی، مینی بر صدور نامه ی تسلیت به پدر شریعتی در پی درگذشت دکتر شریعتی و برگزاری ختم برای وی مخالفت کردند. که همین بالاترین مخالفت ایشان با شریعتی در روزگاری است که او محبوبیت زیادی داشته است.

پس از اصرار های فراوان و در برابر انبوه نامه های تسلیت که به خاطر درگذشت شریعتی به امام رسید، ایشان تنها یک متن کلی و مهمی را خطاب به آقای یزدی، در پاسخ تلگراف های تسلیت که به ایشان رسیده بود، نوشتند.

امام در چندین سخنرانی بدون آن که، نامی از شریعتی به میان آورد، «تُر اسلام منهای آخوند» را به شدت رد کرد. امام در دو سخنرانی خود در تاریخ های ۶ مهر و ۱۰ آبان ۵۶، به تفصیل به انتقاد از افکار روشنفکران مذهبی پرداخت. این درحالی بود که امام می کوشید تا به گونه ای از آنان برخورد کند که اسباب دور شدن بیشتر آنان از اسلام را فراهم نسازد.

امام خمینی (ره) در این باره می فرماید:

«آثار دکتر شریعتی و تعلیم وی، مباحثات و چدل های بسیاری را میان علما برانگیخت و در عین حال تأثیر عظیمی بر جوانان روشنفکر ایرانی گذارده. آنان را به سوی اسلام فراخواند.»

شریعتی ویژگی های منحصر به فردی داشت؛ وی همزمان که بعنوان یک روشنفکر دینی، یک مبلغ مذهبی و حتی راهنمای حاجیان در شناخت تاریخ مکه و مدینه، شناخته می شد، توانسته بود از جاذبه های فکری موجود در برخی از ایدئولوژی ها ی جدید، استفاده کند.

وی در بسیاری از مسائل از قالب های اندیشه مارکسیستی که مشاققان فراوان داشت، بهره می برد و در عین حال از رویه یک فرد مذهبی، با امپریالیسم سخت

مقابله می کرد، این حرکت وی، پلی میان روشنفکران و مُتذنبین ایجاد کرده بود.

نسل جدید را که همزمان می خواست در کنار گرایش مذهبی و سنتی خود به اندیشه های جدید نیز مجهز باشد، به سمت وی متمایل می کرد.

به رغم آنکه شریعتی مذهبی مینمود، اما به دلیل همین گرایش او در استفاده از قالب های مارکسیستی، برخی از دیدگاه های طبقاتی مارکس را در قالب تَر علیه مذهب پذیرفته بود. به عبارتی شریعتی، با مارکسیسم رابطه عشق - نفرت داشت؛ او از سویی می پذیرفت که بدون شناخت از مارکسیسم نمی توان جامعه و تاریخ جدید را درک کرد. اما از سویی دیگر به ویژه از آن روی که مارکسیسم بُعد معنوی انسان را پامال می کند، انتقاد می کرد.

به هر روی، مبارزات شریعتی بر ضد مارکسیسم کمک شایانی به شکست آن جریان، در دانشگاه کرد.

یکی از انتقادات سیاسی مطرح شده نسبت به اندیشه های دینی دکتر، نگاه ایزاری وی به دین برای ایجاد تحول و تحزک اجتماعی و بالا بردن کارکرد دین است. از نظر شریعتی، دین و مذهب ارزش دارد که به نوعی ستیز دائمی با مستغران است، و نه دین مدرسی و کلاسیک و تحقیقاتی و سنتی. به طوری کلی تر می توان گفت، برخلف مَشی مهندس بازرگان که اسلام گرایی او در قالب علم گرایی تجزیه بود و برخلافی مجاهدین که اسلام شناسی آنان، در قالب های مارکسیسم بود، دکتر بر اساس نوعی نگرش اجتماعی برگرفته از جامعه شناسی، به دین نظر می کرد.

شریعتی می گوید: دو نوع اسلام متفاوت وجود دارد: یکی آرمانی - انقلابی برای تحول اجتماعی (متعلق به ابوزر، مجاهدین و اکتون روشنفکران) و دیگری آموزش مدرسی

فلاسفه، سیاستمداران و قفقهاست. (متعلق به بوعلی سینا، مُجتهدین و عُلما ی دینی) بی تردید حرکت دکتر به سمت طرح نوعی اسلام شناسی منهای روحانیت و مرجعیت، حرکتی است که بیش از آن، در نهضت آزادی و پس از آن در مجاهدین خلق تجربه شد. تأسیس نوعی اسلام شناسی نوین تحت عنوان «برداشت های ما» ، کاری بود که پس از آن گروه های زیادی به آن روی آوردند. به رغم همه ی آنچه گذشت، هیچ کس نمی تواند تأثیر شریعتی در انقلاب اسلامی را انکار کند. این افزون بر آن است که با

طرح اسلام علوی، زینتی و ابوذری، از سوی شریعتی، نوعی فضای انقلابی در کشور پدید آمد، که در آستانه ی تحولات سال ۵۶ مورد استفاده قرار می گرفت. به لحاظ کلیت نظریه ی دکتر درباره ی دین و مباحث پیرامونی آن، باید بر این نکته هم تأکید کرد که از مجموع آنچه وی مطرح کرد، با همه ی گستردگی و نکتات آموزنده و سازنده ای که در بر دارد، سازمان فکری مشخصی قابل استنتاج نیست. به عبارت دیگر تنوع و تکرر در اندیشه های دکتر به حدی است که می توان نظریات گوناگون و حتی متناقضی را به راحتی به ایشان نسبت داد؛ چنانچه در همین اِثام نیمه ی نخست سال ۱۳۸۱ همزمان دختر و پسر دکتر، یکی پدر را ضد سکولاریسم و دیگری سکولار معرفی کرد! این وضعیت در مبحث سیاست و حکومت، بویژه نقش امام و امت و مسأله ی دموکراسی با وضوح بیشتری در آثار دکتر انعکاس یافته است.

بی تردید حرکت دکتر به سمت طرح نوعی اسلام شناسی منهای روحانیت و مرجعیت، حرکتی است که بیش از آن، در نهضت آزادی و پس از آن در مجاهدین خلق تجربه شد. تأسیس نوعی اسلام شناسی نوین تحت عنوان «برداشت های ما» ، کاری بود که پس از آن گروه های زیادی به آن روی آوردند.

به رغم همه ی آنچه گذشت، هیچ کس نمی تواند تأثیر شریعتی در انقلاب اسلامی را انکار کند. این افزون بر آن است که با طرح اسلام علوی، زینتی و ابوذری، از سوی شریعتی، نوعی فضای انقلابی در کشور پدید آمد، که در آستانه ی تحولات سال ۵۶ مورد استفاده قرار می گرفت.



روایت
اول

به
روایت
رسول جعفریان



تصویر دکتر علی شریعتی در کنار بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق... تهران - بهمن ۵۷

دکتر شریعتی به روایت گروه فرقان

بررسی تاریخی چند ادعا در مورد تأثیر پذیری گروه فرقان از دکتر شریعتی

کارگروه آزاد اندیشی جلال احسن

این نوشتار تقدیم می شود به روح شهید محمد ولی قرنی

روایت دوم

مرفی کونه گروه فرقان

گروه فرقان توسط طلبه جوانی به نام اکبر گودرزی که در اوج فعالیتش ۲۰ ساله بود شکل گرفت. گودرزی در سال ۵۶ از لایس طلبه‌گری بیرون آمد و کلاس‌های تفسیر قرآن در مناطق مختلف تهران (نازی‌آباد، سلسبیل، قلهک، جوادیه، خزانه) برپا کرد و مساجدی که گودرزی جلسات قرآن را در آنها برگزار می‌کرد عبارت بودند از: مسجد الهادی (خیابان شوش)، مسجد فاطمیه (خزانه)، مسجد رضوان (خیابان قلهک) و مسجد اعظم (که کتابخانه قائم در آن بود).

گودرزی گروه فرقان را در یون، همین جلسات تفسیر قرآن تأسیس و رهبری کرد و از سال ۱۳۵۶ به صدور اعلامیه و بیانیه پرداخت و وارد حوزه سیاست و مبارزه شد. در جریان پیروی انقلاب اسلامی با استماع‌هایی که وی و همراهانش از پادگان‌های فتح بنده توسط مردم به دست آوردند از همان نخست وارد قاف نظامی شدند اما این بار دیگر نظام تاشکاسبی سقوط کرده بود و گروه فرقان که از دانشجویان مبارزه خارج نشده بودند و همه هوشیار به مفهوم مبارزه ختم می‌شد به جنگ با نظام اسلامی جدید روی آورد.

گودرزی با داشتن شماری از جوانان که همچنان روحیات انقلابی را ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۸ را داشتند، فایز را بر اساسی الهامه‌های قرآن نشأت گرفته از برداشت‌های خود به شدت بر خود روایت و آنچه که آن را اکنون هم می‌نامید تربیت کرده بود. از اعضای اصلی این گروه که حدود ۵۰ تا ۶۰ نفر بودند می‌توان: سعید مرتضی، عباس سعیدی، علیرضا شایانیا، شمس، افروز، علی جلمی، کمال باستانی، سعید واحد، محسن سباهوش، حمید تنکاب، علی اسدی، بهرام تیموری، عبدالرضا رشوانی، امیر قلعه‌نوشی را نام برد. رهبر گروه اکبر گودرزی در روز ۱۸ دی ۱۳۵۸، خورشیدی دستگیر شد و در روز ۲ خرداد ۱۳۵۹ خورشیدی تیرباران شد. این گروه از انجام نخستین عملیات مسلحانه خود در سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ از زمان دستگیری اکبر گودرزی و نابودی گروه، نزدیک به ۲۰ تور سیاسی انجام داد. محمود مطهری، مرتضی مطهری، محمد مفتاح و اکبر هاشمی رفسنجانی (تاوقتی بودا) از مشهورترین کسانی هستند که این گروه تیرور کرد.



محمّد شیخ‌نعمت‌الله شهید، بنیان‌گذار گروه فرقان

آیا هم چنین کسانی، مبارزه برای خودی بود که برای احسان و خدمت، به کلام اسلام می‌رسد و پیروان می‌شوند؟
آیا هم می‌توان گفت که برای همه به جبهه اسلام می‌رسد و پیروان می‌شوند؟
آیا هم می‌توان گفت که برای همه به جبهه اسلام می‌رسد و پیروان می‌شوند؟
آیا هم می‌توان گفت که برای همه به جبهه اسلام می‌رسد و پیروان می‌شوند؟

سپس به مدرسه شیخ عبدالحسین (مسجد ترک‌ها) رفت و بعد از مدتی از آنجا هم بیرونش کردند. بعد از مسجد قبا سر درآورده آقای مفتاح نیز از آنجا بیرونش کرد.

این برخوردها نوعی سرخوردگی و حالت نفرت در او به وجود آورد و برای بیرون آمدن از این سرخوردگی، تشکیلات فرقان را راه‌اندازی کرد. گودرزی در سال ۱۳۵۶ کلاس‌های تفسیر در مناطق مختلف تهران (نازی‌آباد، سلسبیل، قلهک، جوادیه و خزانه) بر پا و نیروهایش را نیز از همین جلسات جذب می‌کرد؛ مساجدی که گودرزی جلسات قرآن را در آنها برگزار می‌کرد عبارت بود از مسجد الهادی خیابان شوش، مسجد فاطمیه خزانه، مسجد رضوان خیابان اتابک، مسجد شیخ‌هادی و مسجد خمسه قلهک. مسجد «اعظم» هم که کتابخانه قائم در آن بود و جوانان مذهبی به آنجا رفت و آمد داشتند این گروه که همزمان با رشد فزاینده نسل جدید مذهبی و متأثر از جریان‌های روز برآمده بود توانست عدمای را در شماری از مدارس و مساجد تهران جذب کند؛ از آن جمله مدرسه «چهان‌آرا» بود که شماری از معلم‌ان (همچون علی حاتمی و حسن نوری که دومی از ترور کنندگان مرحوم مفتاح بود) جذب فرقان شدند. سازمان اصلی فرقان روی دوش گودرزی بود که کسانی مانند سعید واحد، محسن سباهوش، حمید تنکاب، علی اسدی و بهرام تیموری، زیر نظر مستقیم او بودند

آغاز فعالیت گروه فرقان

در سال ۱۳۵۶ یعنی سال آغاز فعالیت فرقان، با درگذشت دکتر شریعتی، نخستین اعلامیه از سوی این جریان نوبت انتشار یافت. آنچه در این شرایط سبب برآفتن فرقانی‌ها شد، اطلاعیه مشترک مطهری - بازرگان بود که چند روز پس از انتشار، بازرگان امضایش را پس گرفت. به دنبال صدور آن اطلاعیه، گودرزی اعلامیه‌ای صادر کرد و به تهدید مخالفان شریعتی و در واقع مرتضی مطهری پرداخت. به نوشته مؤلف کتابچه «فرقان چیست؟» کار تدوین ایندولوزی فرقان در پایان سال ۵۶ به اتمام رسید. از آن پس، گروه افروز در تلاش برای پیگیری کارهای ایندولوزیک، به تحلیل‌های سیاسی و درک شرایط سیاسی جهان و طرح استراتژی جنگ مسلحانه علیه رژیم پرداخت. همزمان نشریه‌ای هم به نام «فرقان» منتشر کرد که نخستین شماره‌اش در اسفند ۵۶ به چاپ رسید. این گروه برای پیاده کردن استراتژی مسلحانه در برابر

مقدمه

سال ۱۳۵۶ حبيب‌الله پيمان و محمدمهدی جعفری به دیدار طلبه جوانی می‌روند که جلسات تفسیر قرآن وی سر و صدایی به پا کرده و سال پیش کتاب «ایدئولوژی توحید و ابعاد گوناگون آن» را نوشته بود. کتاب نگرانی روحانیونی چون مطهری را برانگیخته. پیمان به همراه جعفری روبروی طلبه‌ای نشست که قاطع حرف می‌زد، صراحتاً حق با باطل بودن امور را اعلام می‌کرد و در یک کلام همراهانش را از اندیشیدن می‌رهاند! اقتضای فضای آن ایام برداشت‌های انقلابی از سوره‌های قرآن بود، اما آنچه درباره طلبه و همفکرانش صق می‌کرد تفسیرهای رادیکال از آیات قرآن بود که غیرعادی و ناسازگار می‌نمود.

طلبه «اکبر گودرزی» نام داشت؛ رهبر گروهی که در آغاز به «کهنی‌ها» موسوم بود و بعدها نامش را از سوره فرقان (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا) گرفت؛ و با افکار افراطی شبیه باطنی‌گری «اسماعیلی» دست به ترور چهره‌های برجسته زد؛ از مرتضی مطهری تا سیدعلی خامنه‌ای و از اکبر هاشمی‌رفسنجانی تا دکتر مفتاح و از مهدی عراقی تا تیمسار محمودولی قرنی گروه فرقان به رهبری طلبه‌ای به نام اکبر گودرزی شکل گرفت؛ گروهی که مخالف صریح روحانیت بود و این مخالفت تا مرز حذف فیزیکی هم پیش رفت. گودرزی اهل لرستان، روستایی دوزان در نزدیکی الیگودرز، جایی میان خمین و الیگودرز بود. فرقانی‌ها به او می‌گفتند «چوپان زاده آزاده».

گودرزی می‌خواست طلبه مدرسه مجتهدی شود. مجتهدی نپذیرفتش: «وقتی که گودرزی آمد که طلبه بشود چون خیلی چهره زشتی داشت و دیدم نورانیت ندارد گفتم تو به درد طلبگی نمی‌خوری.» طلبه باید چهره‌ای جذاب داشته باشد. خاطرات آیت الله مجتهدی: عزت شاهی از مبارزان مسلمان قبل از انقلاب در خاطراتش روایت‌هایی از بازجویی‌های او نقل می‌کند: «زندگی قهرمانه و محرومی را در پشت سر داشت و کمی از این بابت عقده‌ای بود. در جوانی تلاش کرده بود که به حوزه علمیه راه یابد، قدم او را نیز پذیرفت اما توانست در حوزه مسجد جامع تهران درس بخواند. شب‌ها همانجا می‌نوایید. طولی نکشید که از آنجا نیز بیرونش کردند.



روایت دوم

به روایت گروه فرقان



روایت
دوم

به
روایت
گروه فرقان

رژیم شاه، تازه در بهمن ۵۷ به تجهیزات نظامی مجهز شد؛ آن هم از پادگان‌های فتح شده توسط مردم! در این زمان، انقلاب پیروز شده بود و فرقان که «روحانیت را از بنیان و اساس باطل» می‌دانست، تلاش خود را معطوف به مبارزه با آنان کرد. فرقاتی‌ها درباره رفتاردوم جمهوری اسلامی نشریه‌ای در فروردین ۵۸ تحت عنوان «فرانوم: توطئه استعمار و استعمار» منتشر کرده و مردم را از افتادن به دام این خدعه باز می‌دارند. پس از آن نیز با برداشت غلط از آیه «فقاتلوا ائمة الکفر» بود که گروه فرقان تصمیم گرفت نخست تیمسار محمدولی قری و سپس مرتضی مطهری را بکشد! گروه فرقان از اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۸ اقدامات تروریستی خود را آغاز کرد. فهرست برنامه ترور این گروه که در بیشتر موارد موفق به انجام آن شدند عبارت‌اند از: «تیمسار محمد ولی قری» در سوم اردیبهشت، «مرتضی مطهری» در ۱۱ اردیبهشت، «هاشمی رفسنجانی» در ۳ خرداد، «حاجی طرخانی» در ۱۷ تیرماه، «رضی شیرازی» در تیرماه، «مهدی و حسام عراقی و مهدیان» در ۴ شهریور ۵۸، «هانس یواخیم لایب» در مهرماه ۵۸، «محمد مفتاح»، «صغر همتی»، «جواد بهمنی» در ۲۷ آذر ۵۸، «آیت‌الله قاضی‌مطالبایی»، «محمدباقر دشتیانه»، «بهبهانی»، «احمد لاجوردی» ترور آنها ناکام ماند.

با افزایش ترورها و بالا گرفتن موج نارضایتی مردم و احساس ناامنی که از این بابت بوجود آمد تلاش‌های زیادی برای دستگیری عوامل قتل‌ها صورت گرفت. دستگیری اکبر گودرزی در منزلی واقع در خیابان جلالزاده (خانه شماره ۲۳ کوچه اخوان) و ۲۵ نفر از اعضای گروه در روز اربعین صورت گرفت. بعد از متلاشی شدن گروه فرقان، از سوی مسئولان ارشد آقایان معادخواه، ناطق‌نوری و محی‌الدین انواری برای رسیدگی به پرونده فرقان انتخاب شدند گودرزی در بازجویی‌های خود منکر هدايت و آمریت فرقان بود و ادعا می‌کرد که بحث رهبری در گروه فرقان مطرح نبوده بلکه وی صرفاً مباحث ایدئولوژیکی را طرح می‌کرد و محمد متحدی به عنوان طراح مسایل نظامی و عباس عسگری به عنوان شاخه تبلیغی و فرهنگی به فعالیت می‌پرداختند

در نهایت ۳ خرداد ۱۳۵۹ اکبر گودرزی، علی حامی، عباس عسگری، حسن اقرلو، سعید مرات و علیرضا شاه با یک تبریزی اعدام شدند

دکتر شریعتی و گروه فرقان

اکبر گودرزی، به شهادت شاهدان بسیار مشتاق به آثار شریعتی بوده است. او از همان دورانی که به حوزه علمیه وارد شد، بیش از آنکه مقید به مطالعه دروس رایج حوزوی باشد کتاب‌های شریعتی را می‌خواند. پایه علمی ضعیف و ذهن شکاک گودرزی باعث شد که با مطالعه آثار دکتر، پرسش‌های فراوانی در ذهن او نقش ببندد. از آنجا که به یک منش انزواطلبی شدید هم دچار بود این پرسش‌ها را با دیگران در میان در کنار ، برخی رنوس اندیشه شریعتی که در قالب «قرانت» ویژه گودرزی قرار می‌گرفت به مرور به یک ایدئولوژی مرگبار تبدیل شد که با پیروزی انقلاب، فضا را برای ترکتازی خود مهیا و فراهم دید. به این ترتیب، هسته‌های اصلی «فرقان» کسانی بودند که به‌نحوی در ارتباط با جلسات خصوصی

دکتر شریعتی، پس از تعطیلی حسینیه ارشاد قرار داشتند و احتمالاً جزوه یا کتاب «تخصص» دکتر نیز اولین بار توسط گروه فرقان چاپ و منتشر شد.

اگر گفته شود که فرقان برکنشیده ی نظریه تشیع علوی و صفوی دکتر شریعتی است، نباید سخنی چندان بی راه باشد. نشریات فرقان سرشار از استناداتی است که به این اثر مرحوم شریعتی صورت گرفته و بر اساس آن اقدامات بعدی فرقان به انجام رسیده است

عباس عسگری نفر دوم فرقان، در نخستین بازجویی خود، مرتباً تأکید می‌کرد که «از صفویه به بعد روحانیت همواره در کنار رژیم فاسد حاکم، بر کرده مردم سوار بوده و به تحمیل آنها پرداخته است و اکثریت روحانیت... در مقابل ظلم و ستم و بدعت‌های رژیم سکوت می‌کرده‌اند». وی در پاسخ به این پرسش که «آیا از زمان صفویه تاکنون حرکتی مردمی- اسلامی را می‌شناسید که روحانیت در آن نقش تعیین کننده نداشته باشد؟» می‌نویسد: «تا زمان سید جمال من حرکتی را نمی‌شناسم و معتقدم که اگر بود حتماً بارز می‌شد. همان طور که مرحوم شریعتی که مطالعه کافی هم

در تاریخ داشته می‌گوید، شیعه چون فکر کرد که رژیم حاکم اسلامی است (تشیع صفوی) در کنار آن قرار گرفت»

حسن عزیزی، از رهبران فرقاتی‌ها، با اشاره به افراد مختلف وابسته به این جریان می‌گوید : «در بازجویی‌های اعضای فرقان، بارو به شریعتی یکی از ارکان اصلی عنوان شده است؛خط فکری همگی کسانی که نام‌بردم تقریباً تمایلاتی بین دکتر شریعتی و مجاهدین خلق بود»

محمود کشانی، راننده اتومبیلی که افراد آن شهید مفتاح در ترور کردند، در وصیت‌نامه خود همچنان به افراد خانواده‌اش توصیه می‌کند که کتاب‌های شریعتی را بخوانید و نام کس دیگری را به قلم نمی‌آورد. کمال یاسینی نیز که از فعالان گروه فرقان و عامل ترور شهید مفتاح بود، در باره کتاب‌هایی که مطالعه کرده می‌گوید: «و بیشتر از همه روی شریعتی، نه این که علاقه داشتم، بلکه ایمان و اعتماد داشتم تأکید می‌کردم».

شاه باباییک تبریزی از دیگر عناصر این گروه می‌گوید: «من به اندیشه فرقان معتقد

بیدلای مجوز نو افغانیه آنتی‌س‌ر حشور اولی درنور

دگر بیهای خونین نقده

رو به آزادی می‌رود

تلاش برای فتح شهر

اعلامیه حزب

جمهورخوا

اسلامی

استاد سلیمان هاشمی

سوالناستور اولاف

پول زائران

خرج

ساواک میشد!

اداسرای اطلاعات

۱۲۹ نفر آزاد شدگان

آزاد

شادگان

انقلاب

سر لشکر قرنی

را ترور کردند

۱۳۵۸ اردیبهشت ۱۳۵۸

می‌باشم. من از زمینه‌های این اندیشه، از [طریق] مطالعه آثار دکتر شریعتی آشنا گشتم»

گودرزی هم در پاسخ یک پرسش درباره این که آیا شما ادامه دهنده راه شریعتی هستید یا نه، می‌گوید: «فرقان کوشش داشت که افکار و اندیشه‌های شریعتی را هم ترویج کند. اگر این امر معنایش ادامه دادن راه شریعتی می‌باشد، آری ما ادامه‌دهندگان راه او بودیم». همو در پاسخ به پرسشی درباره تشکیل گروه فرقان می‌نویسد: «فرقان جریان [است] که با بهره‌گیری از برداشتهای درست مؤمنین به خلودن در طول تاریخ و به‌خصوص شهید شریعتی شکل گرفته است»

آیا گفتن فرقان همان گفتن دکتر شریعتی است؟ |

در آن مقطع، مطالب دکتر شریعتی با آن خصوصیات انتقادی و شورانگیز، در اختیار کسانی قرار گرفت که هنوز ساخته نشده و مسائل اولیه دینشان را هم بلد نبودند خیلی‌ها کتاب‌های شریعتی را خواندند و فرقانی نشدن بلکه بر عکس در کسوت مریدان جدی امام در آمدند. خیلی‌ها همان حرف‌ها را خواندند و با دکتر شریعتی برخورد انتقادی کردند، برای اینکه یک بیه‌قوی اعتقادی داشتند بنابراین، فرقانی‌ها برای تحقق آمالشان به دنبال مستمسکی بودند که شاید نثر متهورانه و مبانی انتقادی اندیشه‌های دکتر شریعتی بسترش شد برای این تطبیق و ارجاع؛ هرچند نسبت خشونت‌طلبی و هوارازی از ترور به شریعتی تهمت‌گرافاست.

نباید پنهان کرد که گفتن حاکم بر نوشته‌های فرقان، تطابق جدی با نوشته‌های شریعتی ندارد هم به آن دلیل که این گروه سعی می‌کند تا از قرآن دستاویزی برای گروه‌های انقلابی خود عرضه کند و هم بیج بودن برداشت‌های شگفت فرقانی‌ها از آیات بدون تردید پسند شریعتی هم نمی‌توانست باشد.

دکتر علی شریعتی هرگز افکاری که منجر به حذف فیزیکی روحانیت می‌شد را ترویج نکرد. اگر هم نقدی و سختی از «آخوندهای سوء» گفته، این در واقع ترجمه‌ای از کلمات ائمه اطهار (علیهم‌السلام) است که در انتقاد از «علماء سوء» آن را به مراتب شدیدتر و تندتر بیان داشته‌اند؛ از سوی دیگر، دفاعی که مرحوم دکتر شریعتی از علمای راستین به عمل آورده، شاید هیچ روشنفکر دیگری غیر از مرحوم جلال آل احمد، به عمل نیاورده است در یکی از سخنان خود دکتر شریعتی چنین آمده است:

«... از میان نویسندگان و سخنرانان و حتی علماء و فضلاء اسلامی معاصر

نگاه

نباید پنهان کرد که گفتن حاکم بر نوشته‌های فرقان، تطابق جدی با نوشته‌های شریعتی ندارد، هم به آن دلیل که این گروه سعی می‌کند تا از قرآن دستاویزی برای گروه‌های انقلابی خود عرضه کند و هم بیج بودن برداشت‌های شگفت فرقانی‌ها از آیات، بدون تردید پسند شریعتی هم نمی‌توانست باشد دکتر علی شریعتی هرگز افکاری که منجر به حذف فیزیکی روحانیت می‌شد را ترویج نکرد. اگر هم نقدی و سختی از «آخوندهای سوء» گفته، این در واقع ترجمه‌ای از کلمات ائمه اطهار (علیهم‌السلام) است

هیچ کس به اندازه من افتخار دفاع جدی و مؤثر عملی و فکری از این جامعه گرانقدر را که امید بزرگ و سرمایه عزیز ماست نداشته است...» یا در «تاریخ ادیان» می‌گوید:

«علمای شیعه پاک‌ترین گروه طبقه روحانی، از میان همه ادیان و مذاهب عالم در گذشته و حال به شمار می‌روند.» دکتر شریعتی در درس اسلام شناسی در حسینیه ارشاد نقل می‌کند:

«تا آنجا که من می‌دانم زیر تمام قراردادهای استعماری را کسانی امضاء گذاشته‌اند که همگی از میان ما تحصیلکرده‌های دکتر و مهندس و لیسانس‌بده‌اند و همین ما از فرهنگ برگشته‌ها. یک آخوند، یک از نجف برگشته اگر امضایش بود من هم مثل شما اعلام می‌کنم

که آخوند دوست ندارم! اما از آن طرف، پیشاپیش هر نهضت ضداستعماری و هر جنبش انقلابی و مترقی، چهره یک یا چند آخوند را در این یک قرن می‌بینیم. از سید جمال‌بگیر و میرزا حسن شیرازی و بشمار تا مشروطه و نهضت اخیر.»

پاسخ به یک شبهه در مورد ترور شهید مطهری |

برخی در ایجاد ربط میان شریعتی و فرقان بر این نکته تأکید می‌کنند که دکتر شریعتی با مرحوم شهید مطهری روابط حسنه‌ای نداشت، لذا فرقان هم با ایشان به دشمنی برخاست تا سرانجام ایشان را ترور کرد. اما چنین حرفی کاملاً بی‌مبنا است. از یک سو؛ بی‌تردید در صدر طیف علمایی که دکتر شریعتی از آنها دفاع می‌کند، افرادی مانند شهید مطهری و شهید بهشتی و شهید مفتح قرار دارند؛ ضمن آنکه دکتر شریعتی به دعوت شخص آیت‌الله مطهری به تهران آمد و در حسینیه ارشاد به تدریس و سخنرانی پرداخت و برای کتاب حسینیه مقاله نوشت. نامه رسمی شهید مطهری در این مورد، با عنوان: «برادر عزیز و دانشمند دکتر علی شریعتی» موجود است؛ حتی پس از ماجرای اختلاف انگیزی میان شهید مطهری و دکتر شریعتی هم هرگز دیده نشد که دکتر، در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها یا حتی طی نامه و یادداشتی، به استاد مطهری تعرضی داشته باشد به هر حال ترور شهید مطهری به بهانه مخالفت علمی ایشان با دکتر شریعتی هرگز قابل قبول نیست. از سوی دیگر؛ بر فرض تیرگی روابط شریعتی با استاد مطهری، این امر هرگز دلیلی بر آن نیست که دکتر آرزوی مرگ استاد شهید را در سر داشته و کسی را برای این کار تشویق کرده است. چنین تعبیری کاملاً خلاف واقع است.

در این رابطه، احسان شریعتی، فرزند دکتر می‌گوید: «فوراً اطلاع‌های دادیم که نباید از آراء دکتر سوءاستفاده شود. دکتر همیشه این نگرانی را داشت که نکند حوادثی پیش بیاید که رژیم سابق بخواهد از اختلافات او و روحانیون بهره‌برداری کند متأسفانه بعد از انقلاب، این نگرانی به وقوع پیوست و این به چهره دکتر و افکارش ضربه زد. اگر گروه فرقان می‌خواست با آرای مرحوم مطهری مبارزه کند، این کارشان اثر معکوس داشت و موجب اقبال بیشتر به آثار آقای مطهری شد. به قول دکتر «بد دفاع کردن» همیشه بدتر از «خوب حمله کردن» است و نتیجه معکوس می‌دهد. دوستان نادان همیشه بدتر از دشمنان دانا ضربه می‌زنند»



روایت دوم

به روایت گروه فرقان



اسک قبر وفا قاضی زاده - از اعضای فرقان

دکتر شریعتی به روایت عبدالکریم سروش

برگرفته از کتاب مقاله فربه تر از ایدئولوژی چاپ در نشریه کبان شماره چهاردهم - ۱۳۷۲

تلخیص: منصوره سادات موسوی

مهندسی عمران دانشگاه یاسوج

روایت سوم

معرفی کوتاه عبدالکریم سروش



عبدالکریم سروش (در شانسانامه: حسین حاج فرج‌الله دناغ؛ زاده ۲۵ آذر ۱۳۲۴ خورشیدی در تهران)، نواندیش دینی، نظریه‌پرداز، مکتب، مدرس دانشگاه، شاعر و مترجم ایرانی است. سروش فیلسوف، پژوهشگر برجسته مدعو در کتابخانه مرکز جان کلاک (John W. Kluge Center) و استاد مهمان در دانشگاه‌های پرینستون، ییل، هاروارد و استندرام بودهدست. وی همچنین پژوهشگر مهمان در مرکز دین، صلح و فعالیت‌های جهانی دانشگاه جرج تاون استیس از انقلاب فرهنگی او به عضویت ستاد انقلاب فرهنگی درآمد. بسیاری ستاد انقلاب فرهنگی را متهم به اخراج استادان و دانشجویان و بستن دانشگاه‌ها می‌دانند ولی سروش همواره این سخنان را تکذیب کرده‌است، با این توضیح که رویداد انقلاب فرهنگی را باید از ستاد انقلاب فرهنگی جدا دانست، وظیفه این ستاد بازگشایی دانشگاه‌ها بود که در اثر انقلاب فرهنگی تعطیل شده بودند...سروش در اواخر دهه شصت با نوشتن سلسله مقالات «قبضی و بسط» تئوریک شریعت «در کیهان فرهنگی جنگ ایدئولوژیک را با نظام جمهوری اسلامی آغاز کرد. پس از خروج سید محمد خاتمی از موسسه کیهان، سروش و تئو چند از شاگردانش نشریه کبان را راه اندازی کردند با سردبیری مامالها شمس الواعظین. کبان تا سال ۷۹ به طور منظم چاپ می شد تا این که با خروج سروش از ایران فعالیتش متوقف شد. کبان با مقالات خود به دنبال سکولاریزه کردن جامعه ایرانی و استحاله نظام جمهوری اسلامی به ویژه در فضای پس از دوم خرداد ۷۶ بود.

ایدئولوژیک کردن دین، درواقع مناسب بیکار کردن آن است. پس اولین وصف مهم، این است که ایدئولوژی به منزله ی سلاح عمل می کند. شخص با داشتن ایدئولوژی درمی یابد که چه باید بکند و چه چیز را قاطعانه باید بدر و از ایدئولوژی، فقط دریدن ساخته است و نه دوختن!

و این سلاح، چاره ای ندارد جز آنکه دقیق، واضح و قاطع باشد (وصف دوم). به همین سبب، ایدئولوژی اصلا چون و چراهای فلسفی و تردیدهای علمی و تساهل های عرفانی را بر نمی تابد.

ایدئولوژی، سرپا به یک مراعاته حزبی بدل شده و اندیشه های مجمل و مبهم و تفسیرپذیر که موجب کنند این سلاح می شوند به سرعت کنار گذاشته می شوند. ایدئولوژی، خواهان صلابت است و صلابت در وضوح یافت می شود و همین وضوح، به سرعت به قشریتی می انجامد. ایدئولوگ با پاره های متشابه و حیرت افکن دین که نمی توانند به صورت سلاح ترا عمل کنند سر ناسازگاری دارد. لذا هر ایدئولوژی که از دل یک مکتب دینی برون کشیده می شود، گزینشی ست. (وصف سوم)

و اگر وصف صلابت و وضوح و بژائی و سلاح آسایی را برای ایدئولوژی قائل باشیم، اذعان خواهیم داشت که این سلاح، متناسب با نوع دشمن ساخته می شود. (وصف چهارم)

اصل در ایدئولوژی ها، ایجاد «حرکت» است و نه «کشف حقیقت» و اگر حقیقتی را می طلبند آن را درون حرکت طلب می کنند. حرکت زایی با بی ثابی و درمندی و بی طاقتی همراه است و حقیقت جویی با کندی.

به همین سبب، ایدئولوژی، بیشتر به انقلاب می اندیشد تا به استقرار. لذا ایدئولوژی، بیشتر متعلق به دوران تأسیس است تا دوران استقرار (وصف ششم). هر مکتبی در طول حیات خود، دو دوران دارد: دوران تأسیس و دوران استقرار. (در این زمینه مرحوم شریعتی، تعابیری نظیر نهضت و نهاد را به کار می برد). از مهم ترین سوالات مقابل ایدئولوژی نیز، آن است که آیا با همان تئوری که می توان انقلاب کرد می توان یک جامعه ی انقلاب کرده را هم اداره کرد؟ مرحوم شریعتی نیز دریافته بود که ایدئولوژی، تئوری تأسیس و نهضت است و لذا در آرایش راه های پیشگیری از تبدیل نهضت به نهاد را معرفی می کرد. اما اپوز، مسلمان دوره ی تأسیس است و اسلامی که شریعتی بدان چشم دوخته بود،

اکنون، زمان استفاده از آن کلیشه ی نخ نما گذشته است که بگوییم: «شریعتی خدماتی کرد؛ اما اشتباهاتی هم داشت». اگر این سخن، صادق باشد در باب همه انسان های خاکی، به جز معصومین، صادق است. باید سخنانی گفت فراتر از این کلیشه ها.

یکی از مهم ترین اهداف مرحوم شریعتی، ایدئولوژیک کردن دین و جامعه بود. عقل آدمیان بیشتر در پی آن می رود که پیش تر بدان دل بسته اند. مرحوم شریعتی جوانی ۲۲ ساله بود که به توصیه پدر، مکتب وارد علاقه اش را ترجمه کرد. کتابی درباره ی اپوز غفاری که روح او را با خود برد و شریعتی، اپوز را مجسمه اسلام و اسلام مجسم دانست. شریعتی در درجه اول، یک مورخ بود و مدخل اصلی ورود او به اسلام تاریخ بود. او از طریق فقه، فلسفه، کلام و تفسیر وارد شناخت اسلام نشده بود. وی نه تنها از روزنه ی تاریخ که از روزنه ی جامعه شناسی نیز به اسلام نظر می کرد و از همین روزنه، بیشترین نسبت به اپوز پیدا کرده بود که او را به سوی اسلام اپوزبرور می راند و از نظر او بهترین شیوه اپوزبروری، ایدئولوژیک کردن اسلام و جامعه بود که موضوع بحث کنونی ماست.

ایدئولوژی |

ایدئولوگ به کسانی اطلاق می شود که افرادی خیالیاب و بریده از اجتماع تلقی می شدند. این واژه را بیشتر ناپلئون بدین معنا به کار می برد. در نگاه مارکسیسم، ایدئولوژی، حجاب واقعیت است و آدمی را واهی دارد که حقایق را وارونه بینند. اصالتی ندارد و اندیشه هایی ست، به مقتضای نحوه ی معیشت آدمیان و با تغییر معیشت نیز دگرگون خواهد شد و همچنین ایدئولوژی را طبقاتی نیز می دانست و جامعه ی بی ایدئولوژی را جامعه ای بی طبقه می دانست و بالعکس. دین هم نوعی ایدئولوژی ست.

ولی در استعمالی راجع تر، ایدئولوژی عبارت است از مکتبی سیستماتیزه که ارکان آن کاملا مشخص است. ارزش ها و آرمان ها را به آدمیان می آموزد، تعیین موضع می کند و راهنمای عمل قرار می گیرد.

مرحوم شریعتی، ایدئولوژی را بالاتر از فلسفه و علم می نشاند و معتقد بود، آنکه ایدئولوژی ندارد، انسان نیست. حال، کسی که اپوز «قاطع»، «صریح» و «شورنده» نخستین معشوق اوست در مقام ایدئولوژیک کردن دین، اولاً ارکان دین را متناسب با آرای برگرفته از نخستین شیفتگی تعیین می کند و ثانیاً روابط میان آن ها را از راه های ویژه تعیین می کند.

| اوصاف ایدئولوژی ها |



روایت سوم

به روایت عبدالکریم سروش

اسلام دوره تاسیس بود. شرعی، تبدیل شدن نهضت به نهاد را امر نامطلوبی می یافت و نمی خواست این

چنین شود. وی معتقد بود که تشیع در دوران صفویه، از یک نهضت به یک نهاد تبدیل شد و شیعه تا زمانی که قدرت نداشت از نگاه او، یک حزب تمام بود. یک تئوری ایندولوپیک، به دلیل آنکه فکری برای دوران استقرار نکرده، مایل است که این دوران اصلا نرسد و این از نقصان های جدی ایندولوپزی هاست که برای دوران استقرار، تئوری ندارند.

در وصف هفتم باید گفت که از مهم ترین اهداف ایندولوپزی این است که برای ما معین کند که به کدام راه برویم و راهنمای عمل ما قرار گیرد و این تنها زمانی ممکن است که از وضوح و صراحت برخوردار بوده و

فرمان های مهم و چندپلو نداشته باشد و اگر قرار است ایندولوپزی، موضع گیری های یکنواخت یکسانی ارائه داده و ما را از نابسامانی عملی و تشت اجتماعی بپزد باید چنان کنیم که یک معنا بیشتر ندهد و استنباط های متفاوت رخ ندهد. بنابراین به یک تفسیر رسمی احتیاج داشته و این تفسیر را فرد یا طبقه ای در اختیار ما قرار می دهد که تفسیرش رسمیت داشته و غیرقابل تخطی باشد. لذا در وصف هفتم به طبقه ی رسمی مفسران می رسمیم. اینجاست که در اندیشه مرحوم شرعی، تعارض لاینحلی یافت می شود و آن این است که او یک سو دین و جامعه را ایندولوپیک می خواهد و از سوی دیگر مخالف طبقه ی رسمی روحانیت است.

این خصوصیات در ایندولوپزی ها دیده می شود و یکی از دلایل موفقیت مرحوم شرعی در تبیین و ابلاغ اندیشه ی دینی، همان ایندولوپیک کردن آن است؛ چراکه صورت ایندولوپیک یک مکتب، تازه و جوان می شود؛ اما...

۱ | دین، ایندولوپزی شدنی نیست! |

۱. شارع، هیچ گاه دین را به صورت ایندولوپزی مطرح نکرده. کتب آسمانی، نظیر قرآن، کتبی نامدون اند و به تعبیر حافظ، نظم پریشان دارند. این نامدون بودن، حکایت از آن دارد، که نمی توان آن را در قالبی مشخص ریخت و اینگونه است که تازگی آن حفظ می شود و همین عدم تدوین، سرچشمه تاملات و استنباط های بسیار است. در قرآن با جهان بینی، احکام، ارزش ها و... وجود دارد؛ اما نه در چارچوب های خشک و یک بار مصرف.

۲. دین، امری رازآلود و حیرت افکن است و این ضد فشیت است و ایندولوپزی، دعوت به قناعت به قشر و ظاهر است. خداوند به آسانی می توانست در قرآن، سخنانی سطحی از جبر و اختیار بگوید؛ اما نگفته است و قرن ها، حکیمان و متکلمان را به شکنجه فکری وادار نموده است.

۳. ایندولوپزی، جامه ای ست که به قامت جامعه ی خاصی دوخته می شود و دارویی ست که به کار بیمار خاصی می آید؛ اما دین، اصلا جامعه ی تاریخی مشخصی را هدف نمی گیرد. دین، مثل «هوا» است.

۴. دین، تئوری دوران استقرار نیز هست. برخلاف آنچه که از ایندولوپزی گفته شد و به این دلیل هم دین، قریه تر از ایندولوپزی ست. دین در دوران تاسیس، شکلی متناسب دوران تاسیس و در دوران استقرار، شکلی متناسب دوران استقرار به خود می گیرد. بنابراین باید با معیارهایی روشن، مفاهیمی که درخور فضای تاسیس هستند را از مفاهیم دوران استقرار، تفکیک کرد. لذا برخی مفاهیم نظیر جهاد ابتدایی بعد از دوران تاسیس، مورد تفسیرهای

نگاه

شارع، هیچ گاه دین را به صورت ایندولوپزی مطرح نکرده. کتب آسمانی، نظیر قرآن، کتبی نامدون اند و به تعبیر حافظ، نظم پریشان دارند. این نامدون بودن، حکایت از آن دارد، که نمی توان آن را در قالبی مشخص ریخت و اینگونه است که تازگی آن حفظ می شود و همین عدم تدوین، سرچشمه تاملات و استنباط های بسیار است. در قرآن با جهان بینی، احکام، ارزش ها و... وجود دارد؛ اما نه در چارچوب های خشک و یک بار مصرف.

عجیبی قرار گرفتند. سز اینکه کسانی در کار شرعی، تکلف می دیدند نیز این بود که به نظرشان می رسید که او می کوشد تمام چهره ی دین را در یک چهره ی آن خلاصه کند. یعنی همه ی اسلام را در دوره تاسیس و نهضت خلاصه نماید.

۵. به قالی ایندولوپزی درآمدن دین، حداکثر آن را در سطح «شریعت» باقی خواهد نهاد و بطون دیگر دین که عارفان دریافته بودند؛ یعنی «طریقت» و «حقیقت» را مغفول می گذارد.

۶ و دلیل ششم، آنکه دین، تراژوست، چراغ است، رسن و رسمان است. نزدیک است، راه است و این ها هیچکدام به خودی خود جهت دار نیستند و ایندولوپزی می خواهد که دین را جهت دار نماید. اما خود دین، چنین جهت مندی و یکسویی را برنمی تابد. کار مسلمانان، این نیست که دین را جهت دار کنند. باید آدمیان را جهت دار نمایند و تقوی داشتند، همان جهت دار نمودن است و به همین سبب است که دین

فقط برای اهل تقوا، مایه هدایت است.

۱ | ایندولوپیک کردن جامعه |

به دنبال ایندولوپیک کردن دین، به ایندولوپیک کردن جامعه نیز می رسمیم. مرحوم شرعی در کتاب (امام و امت)، امت را یک جامعه ایندولوپیک و امام را رهبر ایندولوپیک این جامعه می شمارد و اشکالاتی به دموکراسی وارد می نماید؛ آیا اینا ایندولوپیک کردن جامعه، نظراً و عملاً ممکن است؟ و حتی اگر ممکن است، مطلوب نیست؟ خود مرحوم شرعی معتقد بود که در جامعه شناسی، حتی یک قانون محکم نیز وجود ندارد و باید گفت که طراحی کردن جامعه که به حجم عظیمی از اطلاعات اقتصادی، انسان شناختی و جامعه شناختی نیاز دارد نیز عملاً امری دور از دسترس است. حال اگر چنین امری نیز ممکن باشد، مآطلوب خواهد بود؛ چراکه یک حربه کاری و برنده همیشه به دست آدمیان کا و پارسا نمی افتد.

۱ | خصوصیات و آفات جامعه ی ایندولوپیک |

مرحوم شرعی علی رغم آنکه تبیینانه پاره ای از آفات جوامع دینی را دیده و از آن ها حذر کرده، توضیح نداده که چگونه می توان از آفات یک جامعه ی ایندولوپیک مصون ماند. آیا نباید از خود پرسید که چرا جامعه ی ایندولوپیک شوروی به آن سرنوشت شوم مبتلا شد؟ و چرا جامعه ی شوروی نتوانست استالین زدایی کند؟ و فقط وقتی استالین زدایی شد که جامعه، پوست انداخت و پوسته ایندولوپزی مارکسی را از تن به درآورد؟

یکی از خصوصیات جوامع ایندولوپیک، نوعی عشق ورزی افرای به محبوبی ست که کمال مطلق می پندارند. این عشق، آرمان می بخشد و در کنار آن، نوعی نفرت پدید می آید. فقط عشق های پاک معنوی از شایبه ی نفرت و حسد و... پیراسته است. در امور دنیوی، عشق و نفرت توانمندند و چه بسا نفرت از عشق کارسازتر و متأسفانه ایندولوپزی ها بیش از عشق وحدت بخش، به نفرت وحدت بخش تشویق می کنند و تاریخ، گواه این مدعاست. وسیله ها، هدف ها را تعین می بخشدند و نوع وسیله در نوع نتیجه و آثار نیز موثر خواهد بود. وحدت، حول نفرت نیز این از دست است. از مشخصات ایندولوپزی قاشیزم، آن بود که افراد را حول نفرت، جمع می کرد و اگر تصور کنیم هر نوع ایندولوپزی برای انسان، عشق را به ارمغان آورده، خطا کردیم. عشق و اتحاد پاک، آن است که مسیوق به نفرت نباشد و نباید هر وحدتی را پاک و مطلوب دانست.

مشخصه و افت دیگر جامعه ایندولوپیک، آن است که تنوع آرا را برنمی تابد. برای ایندولوپزی هر سوال، یک جواب دارد و تنوع جواب ناممكن است. تکلیف مردم نیز معلوم



روایت
سوم

به
روایت
عبدالکریم سروش



روایت
سوم

به
روایت
عبدالکریم سروش

است و آن عبارت است از تقلید کردن از آنچه که به ایشان گفته می شود. در دین، تنوع آرا و اجتهادهای گوناگون رسمیت دارد؛ ولی وقتی مکتبی به مواضع روشن معتقد بود، تفسیر گوناگون را بر نمی تابید. بنابراین باید وجود طبقه ی مفسر را پیش بینی کرد.

مرحوم شریعتی اما با یک صنف و طبقه خاص از روحانیت، موافقت نداشت. او با علمای دین موافق بود؛ اما با یک طبقه خاص از روحانیت که تنها مفسران دین اند و حیثیت تام دارند، موافق نبود. حق، این است که ما در تفکر دین، روحانیت نداریم. آنچه داریم همانا روحانیان و علمای دین است. خرد بر نمی تابد که همه ی علما را یک جا و تحت یک حکم درآوریم و لذا باید از آن مصدر «روحانیت» بگزیریم و به جای آن از «روحانیان» سخن بگوییم.

مرحوم شریعتی با علمای دین مخالفت نداشتند و با طبقه ی

نگاه

مرحوم شریعتی با علمای دین مخالفت نداشتند و با طبقه ی رسمی روحانیت سر سازگاری نداشت و سخن بنده این است که مشی مرحوم شریعتی در ایدئولوژیک کردن دین، برخلاف میل و خواسته ی او به نتیجه ای می انجامد که وی طالبش نبود.

رهبری هم در جوامع ایدئولوژیک، شکل فرماندهی نظامی پیدا می کند درحالیکه رهبری در جامعه دینی به معنای الگوست.

آفت دیگر جوامع ایدئولوژیک، گرفتار آمدن به توهم استغنا و «پندار کمال» است. هر ایدئولوژی برای خود، کمالی متصور است که دیگران را فاقد آن می داند و در آرمان های جوامع دیگر به چشم تحقیر می نگرند

رسمی روحانیت سر سازگاری نداشت و سخن بنده این است که مشی مرحوم شریعتی در ایدئولوژیک کردن دین، برخلاف میل و خواسته ی او به نتیجه ای می انجامد که وی طالبش نبود.

رهبری هم در جوامع ایدئولوژیک، شکل فرماندهی نظامی پیدا می کند درحالیکه رهبری در جامعه دینی به معنای الگوست.

آفت دیگر جوامع ایدئولوژیک، گرفتار آمدن به توهم استغنا و «پندار کمال» است. هر ایدئولوژی برای خود، کمالی متصور است که دیگران را فاقد آن می داند و در آرمان های جوامع دیگر به چشم تحقیر می نگرند.

در جوامع و مکاتب فاقد یا دارای ایدئولوژی، همیشه مشکل تعیین منزلت عقل وجود داشته و بی مهری نسبت به خرد، سکه رایج جوامع ایدئولوژیک است. مشکل دیگر این جوامع، جمع میان عقل و عشق است. وظیفه ی ایدئولوژی ها گرم نگه داشتن میدان جنگ است و در این میان، این عشق و گرمی، بیش از تعقل به کار می آید و اگر متفکری برای جامعه ای، نقشه ای ایدئولوژیک ریخت، باید قبول کند که برای تکفر، قتلگاهی فراهم نموده است.

از لوازم غلبه ی عاطفه بر عقل و غلبه ی تقلید بر تحقیق، غلبه ی تجلیل است بر تحلیل که معمولاً در جوامع ایدئولوژیک بدین شکل ظاهر می شود که شخصیت ها ورزته های بزرگی می شوند و این دو نوع خرد ظاهر، عملی و نظری، از لحاظ نظری، جرات ابراز نظر و استقلال رای را از افراد جامعه سلب می کند و از لحاظ عملی، این نوع ورزته شدن نوعی قدرت است و همیشه آفت دارد و کمترین آفتش، قانون شکنی ست. احترام افراد به جای قانون.

آرامی ترین آرمان خرد، رسیدن به اندیشه های یقینی ست؛ اما دشمن ترین دشمنان عقل نیز همین یقینات نیازموده است. ایدئولوژی آرمان و جزیمتی می بخشد و این مطبوع است؛ اما اشکال در مساوی گرفتن جزیمت با یقین است و متأسفانه ایدئولوژی ها همین آتش تجزؤ را دامن می زنند، آن هم در گام های ابتدایی. حال آنکه بهترین کالایی که خردورزان در باید در مراحل آخر خرد ورزی بخشان دین دست یابند، یقین است و این تقابل تجزؤ و تعقل، باعث آن است که در ایدئولوژی ها نوعاً پیشرفت مشاهده نمی شود.

آفت دیگر جوامع ایدئولوژیک، آن است که سوال از به درخبرخود بودن و انسانی بودن و موفق بودن ایدئولوژی را گناه می دانند و در این جا باید پرسید که آیا ایدئولوژی ها برای

انسان اند یا انسان ها برای ایدئولوژی؟ اما در کار ایدئولوژی اندیشان نوعاً این اشکال وجود دارد که از یکسو از آدمیان متوقع ایثار و فداکاری و... دارند و از سوی دیگر می خواهند ایدئولوژی را مطلقاً مقدس نگاه دارند و اجازه ی ورود هیچ آزمون و تحلیلی را بدان ندهند. از دیگر آفات، آن است که ایدئولوژی، روش اندیشی را از انسان باز می ستاند. اتفاقاً مرحوم شریعتی به راه بودن دین اعتقاد داشت و شگفتی در این است که چگونه این بزرگوار، علی رغم توجه به این نکته، خلاصه کردن دین در ایدئولوژی را می پسندد. چون ایدئولوژی، کاملاً به روش اندیشی و راه اندیشی، بی مهر و بی توجه است و فقط مقصد را نشان می دهد. البته نمی گویم که مقصد، اهمیت ندارد؛ منتها راه هم به اندازه ی مقصد اهمیت دارد.

آفت بزرگ دیگر جوامع ایدئولوژیک، عبارت است از صورت ایدئولوژی بخشیدن به همه چیز. تاریخ و جامعه انسانی چندان بر توع و پر راز است که در قالب هیچ ایدئولوژی ای نمی گنجد و ایدئولوژی، دشمن توع است. ایدئولوژی اندیشی، اصولاً جزئی اندیشی ست که گروهی را درون حزب و گروهی را بیرون آن می پندارد. در اینصورت بسیاری از گناهان خودی ها مورد اغراض واقع شده و در مقابل، بنام گناه صغیره ی حریف، قابل گذشت نمی باشد.

در جوامع ایدئولوژیک، آدمیانی که اهل خطا کنشی های سنگدلانه اند کار خود را به خوبی پیش می برند. در این جوامع، هر روز امر مقدس تری ای ظهور می کند که عقل باید حد خود را در برابر آن بشناسد و نظام ساحر تبلیغات نیز در کار است تا اذهان را برای اندیشیدن، دمی آزاد نگذارد.

در جامعه ایدئولوژیک، حکومت، جامعه را ایدئولوگ می کند؛ اما در جامعه ی دینی، جامعه، حکومت را دینی می کند. در جامعه ایدئولوژیک، یک تفسیر رسمی از ایدئولوژی، حاکم است؛ اما در جامعه ی دینی، تفسیر غالب داریم. ایدئولوژی برای دریدن است و دین برای دریدن و دوختن.

ا سخن نهایی

مبادا از این سخنان چنین برداشت شود که سبیز با ستمگران، امری فرعی ست. سخن در مبارزه با ظلم نیست. سخن بر سر این است که یک مکتب را نمی توان حول دشمنان، سامان داد. برای مبارزه با ظلم، نیاز به یی لائیکلشن ایدئولوژی نیست که خود از مظاهر ظلم و از عوامل کُلت و اسارت آدمیان است. با شری نمی توان شر دیگر را کنارزد.

نقد
ایدئولوژی، نوعی مکتب است و در مکتب هر اندیشه، هر چه بدین اقتضا بدیده می شود، حق و باطل، در برابر یکدیگر می افتد. در مکتب ایدئولوژی، هر چه با اقتضای مکتب سازگار است، حق و باطل، در برابر یکدیگر می افتد. در مکتب ایدئولوژی، هر چه با اقتضای مکتب سازگار است، حق و باطل، در برابر یکدیگر می افتد. در مکتب ایدئولوژی، هر چه با اقتضای مکتب سازگار است، حق و باطل، در برابر یکدیگر می افتد.

فربه تر از ایدئولوژی

ایده های دین و فلسفه، هر دو در مکتب هر اندیشه، هر چه بدین اقتضا بدیده می شود، حق و باطل، در برابر یکدیگر می افتد. در مکتب ایدئولوژی، هر چه با اقتضای مکتب سازگار است، حق و باطل، در برابر یکدیگر می افتد. در مکتب ایدئولوژی، هر چه با اقتضای مکتب سازگار است، حق و باطل، در برابر یکدیگر می افتد. در مکتب ایدئولوژی، هر چه با اقتضای مکتب سازگار است، حق و باطل، در برابر یکدیگر می افتد.

فره تر از ایدئولوژی - شماره چهارم دیان

دکتر شریعتی به روایت حجت الاسلام علی ابوالحسنی (منذر)

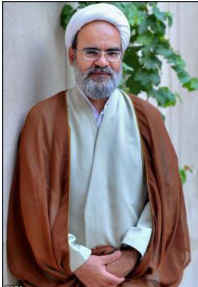
برگرفته از مصاحبه ایشان با نشریه یاد - آبان ۱۳۸۸

کارگروه آزاد اندیشی جلال احسن

این نوشتار تقدیم می شود به روح شهید عبدالحمید دیالمه

روایت چهارم

مرتبی کوتاه حجت الاسلام علی ابوالحسنی (منذر)



علی ابوالحسنی فرزند شیخ محمد در ۲۲ آذر ماه سال ۱۳۳۴ شمسی در غرب تهران متولد شد وی خرداد سال ۵۴ دیپلم فنی گرفت و همان سال رشته مهندسی صنایع دانشگاه علم و صنعت ایران ثبت نام کرد. دوران دانشجویی وی بیش از ۳ ماه طول نکشید و با تشویق پدر، از دانشگاه انصراف داد و به حوزه علمیه قم رفت بعد از انقلاب به دلیل علاقمندی به تاریخ معاصر ایران و به خصوص دوره مشروطه به پژوهش و تحقیق در این زمینه پرداخت و مدتی هم با مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران همکاری‌های مستمری داشت. در سال‌های ابتدایی پس از انقلاب او برای اولین بار با دانش‌های شهید مرتضی مطهری علیه ذریع‌الشرعیت را در کتاب «شهید مطهری افشاگر و توطئه: تأویل «ظاهر» دیانت به «باطن» الحاد و مادیّت» منتشر کرد. به اعتقاد رسول جعفریان، «ابوالحسنی شیفته شیخ فضل الله نوری بود و هیچ نوسنده‌ای به اندازة وی درباره شیخ فضل الله ننوشت است.» او در کتاب «بوسه بر خاک بی حیدر» سعی کرد درستی اشعار فردوسی درباره شیمه بودنش را اثبات کند. به اعتقاد جعفریان، ابوالحسنی در برخی موضوعات چون شیخ فضل الله پژوهشهایی «نو و منحصر به فرد» انجام داد و سلیقه خاصی داشت که شاید دیگران نپسندند ولی قابل چشم پوشی نیست چون در آثار فکری او اثرگذاری بوده است. ابوالحسنی در شانگاه چهارشنبه سوم اسفند ۱۳۹۰ در سن ۵۶ سالگی به دلیل نارسایی قلبی درگذشت

تحقق یافته است، تعلقات پستانه علامه مجلسی، فلاسفه چهره‌های پیروز تاریخند و... در آثار دکتر شریعتی فراوانند. (ر. ک) با مخاطب‌های آشنا، ص ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۲۱۴، انسان و اسلام، ص ۱۸۱) در کتاب‌ها و بیانیه‌های گروهک تروریستی فرقان، نوعاً همین گونه جملات دکتر شریعتی که پیام کاملاً روشن و مشخصی دارند، دیده می‌شود. علاوه بر این نحوه نگاه و نگره آن گروه به مسائل اجتماعی و فرهنگی کشور با آراء و افکار دکتر قرابت بسیاری داشت و مجموع این‌ها نشان می‌داد که استادشان به آثار شریعتی، جنبه ابزاری ندارد. ضمناً عناصر شاخص این گروه، به هر حال جانشان را در راه عقیده‌شان درباختند و کسی که صرفاً دنبال بازیگری و استفاده ابزاری از دیگران است، جهت باد یا موج را در نظر می‌گیرد و خودش را در شرایط خطر کنار می‌کشد. این‌ها در شرایطی با نظام جمهوری اسلامی و سران انقلاب درگیر شدند که قدرت به تمامی در اختیار رهبر انقلاب بود و جامعه تا حد زیادی به صورت یکپارچه پشت سر امام خمینی قرار داشت و برای کسی که از اوضاع اطلاع داشت، روشن بود که فرقان با آن نیروی ناچیزی که دارد در آن وضعیت فرجامی جز نابودی در پی نخواهد داشت. آن‌ها خود نیز کمابیش این سرنوشت را پیش‌بینی می‌کردند، اما خود را با این نکته توجیه می‌دلگرم می‌کردند که برای نجات اسلام از دست به اصطلاح انحراف‌آخوندیسم‌دارندکاری‌شهادت‌طلبانه‌وحسینی‌می‌کنند.

بنابراین اگر واقعاً دنیاگرایی به آن معنایی که بعضی‌ها به دنبال دلار و درهم و دینار و پست و مقام هستند، در این‌ها بود قاعدتاً باید راه دیگری را در پیش می‌گرفتند، لذا در عین تأکید که بر انحرافی بودن زاویه نگاه گروهک فرقان در مسائل اسلامی و حتی مسائل اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران دارم، این ادعا را که این‌ها صرفاً عناصری ابزارانگار بودند، نمی‌توانم بپذیرم. آقایان عبدالمجید معادیخواه، اکبر ناطق نوری و مهندس مرتضی

پس شما معتقد به نوعی ارتباط ارگانیک و نزدیک بین هسته مرکزی گروه فرقان و دکتر شریعتی هستید؟ چون عده‌ای از منتقدان فرقان حساب دکتر شریعتی را از آن‌ها جدا می‌کنند و مدعی‌اند که فرقان از افکار و اندیشه‌های دکتر شریعتی استفاده ابزاری کرده است؟

— اگر نظر بنده را بخواهید، باید بگویم دست کم برخی از اعضای فرقان صرفاً بر اساس اندیشه‌شان که البته اندیشه‌های افراطی و خطا بود، عمل می‌کردند و کسانی که از نزدیک با این‌ها ارتباط و بعضاً در محاکماتشان شرکت داشتند، براین نقل کردند که بعضی از این‌ها از جمله خود گودزی، زندگی بسیار ساده و فقیرانه‌ای داشتند، بنابراین نمی‌توان اعضای فرقان را تماماً افرادی بازیگر و ابزارانگار شمرد. اصولاً در ارتباط فکری و عاطفی میان اعضای گروه فرقان و نیز آرمان مستضعفین با دکتر شریعتی و تأثیرپذیری شدید آن‌ها از افکار دکتر که وی را شهید پنجم ایدئولوژیک شیعه می‌نامیدند، تردیدی نیست؛ چون متأسفانه برخورد‌های بحث‌انگیز و باید بگویم یک‌سویه، غیرعلمی و همراه با بی‌انصافی که در جای‌جای آثار دکتر نسبت به علمای بزرگ شیعه از خواجه نصیر طوسی و شیخ بهایی گرفته تا علامه مجلسی و آیت‌الله میلانی وجود دارد و حتی مورد اعتراض پدرش مرحوم محمد تقی شریعتی قرار داشته است (ر. ک)، نامه دکتر به پدرش، مندرج در کتاب می‌مخاطب‌های آشنا، ص ۱۰). کاملاً می‌تواند زمینه برخورد‌های تند و افراطی علاقمندان به دکتر را نسبت به نهاد روحانیت و مظاهر باز آن فراهم آورد.

عبارات مشهوری نظیر این موارد که خداپرستی را آخوندیسم به انتزاع کشاند، اسلام فردا دیگر اسلام ملا نخواهد بود، از روحانیت چشم‌داشتن نوعی ساده‌لوحی است که ویژه مقلدان عوام است و مریدان بازاری، اکنون خوشبختانه تر اسلام منهای آخوند در جامعه

۱۲



روایت
چهارم

به
روایت
حجت الاسلام منذر

رخی از کسانی که راهی به جلسات خصوصی مزبور داشتند و بعدها هسته مرکزی دو گروه فرقان و آرمان مستضعفین را تشکیل دادند، پس از رفتن دکتر شریعتی به اروپا، به این نتیجه رسیدند که با توجه به غیاب دکتر شریعتی از ایران و نیاز جامعه به حرکت فرهنگی انقلابی، بنشینند و بر اساس دیدگاه‌های کلی دکتر شریعتی و آنچه از او آموخته بودند، مطالعات خود را تکمیل کنند و حرکت فرهنگی را ادامه دهند. این فرایند، نهایتاً به تشکیل گروه فرقان و آرمان مستضعفین منجر شد، حتی ظاهراً قرار بود احسان پسر دکتر شریعتی هم باید و به نحوی با آن‌ها که باتوقشان در پاساژ شهرام، واقع در شمال میدان فوزیه آن روز تهران (امام حسین (ع) فعلی) کنار بانک صادرات بود، همکاری کنند.

الویری نیز که در روند دستگیری یا محاکمه اعضای فرقان نقش مؤثری داشتند، در خاطرات منتشره خویش از تعلق خاطر ایشان به افکار دکتر شریعتی و ایمان به راه خویش، سخن گفته‌اند. آقای ناطق، فرقانی‌ها را به خروج در تاریخ صدر اسلام تشبیه می‌کند که پیشانیان از کثرت نماز و سجده ورم کرده بود، اما در تشخیص راه شدیداً به خطا افتاده بودند. بنده در زمینه آثار دکتر شریعتی مطالعات عمیق

و گسترده‌ای داشتم و اساساً از سال ۴۷ شمسی تا امروز یعنی حدود ۴۰ سال یکی از دل مشغولی‌های من بررسی افکار دکتر و پیامدهای فکری و روحی و عملی آن روی افراد و گروه‌ها بوده است. با اندیشمندان بزرگ بسیاری نیز در این باب سخن گفته و از نظریات آن‌ها بهره گرفته‌ام و بر بنیاد این مطالعات و گفتگوها، عمیقاً بر این باور هستم که تفکر دکتر شریعتی چه ایشان بخواهد، چه نخواهد و چه بداند، چه نداند، عملاً به پیدایش گروه‌هایی نظیر گروه فرقان و عملیات تند از سنخ عملیات آن‌ها نسبت به روحانیت منجر می‌شود. البته شرایط و اوضاع زمان و مکان، در بروز نوع برخورد ذاتاً تند و یک‌سویه شیفتگان این تفکر بی‌تأثیر نیست. در شرایطی نظیر سال‌های ۵۹ تا ۵۷ که جامعه در نقطه جوش احساسات انقلابی به سر می‌برد، تز اسلام منهای آخوند، با ادبیات حمله و توهین به روحانیت، در افراد خصوصاً جوانانی که از این دیدگاه و ادبیات تأثیر شدیدی می‌پذیرند، به صورت جنگ سخت با روحانیت جلوه‌گر می‌شود و دست به خون‌مطهری‌ها می‌گشاید. اما در شرایط اجتماعی دیگری که شور انقلابی در جامعه به آن شدت و وحدت نیست، این سنخ تفکر به صورت جنگ نرم با روحانیت جلوه‌گر می‌شود یا دست‌کم تبدیل به ابزاری برای این گونه‌جنگ می‌شود.

آثار دکتر، نوع تحلیل‌های او و ادبیات تند و هتاکانه‌اش نسبت به روحانیت و به ویژه حملاتش به چهره‌های برجسته و طراز اول روحانیت، از جمله علامه مجلسی، در افرادی که شیفته آراء و نظریات دکترند، به طور طبیعی بدبینی شدیدی را نسبت به علمای دین ایجاد می‌کند.

اشاره کردید که هسته‌های اصلی دو گروه فرقان و آرمان مستضعفین تحت تأثیر جلسات خصوصی دکتر پس از تعطیلی حسینیه ارشاد شکل گرفت، بعد چه شد؟
— چنان که گفتیم، دکتر شریعتی پس از تعطیلی حسینیه ارشاد،

جلسات سخنرانی خصوصی داشت و افراد محدودی در آن‌ها شرکت می‌کردند. دوران، دوران اختناق و سطله طاعوت بود و منابر و محافل مذهبی، چنان‌که باید آزاد نبودند. در عین حال نیاز به کار فرهنگی که جنبه انقلابی هم داشته باشد احساس می‌شد. برخی از کسانی که راهی به جلسات خصوصی مزبور داشتند و بعدها هسته مرکزی دو گروه فرقان و آرمان مستضعفین را تشکیل دادند، پس از رفتن دکتر شریعتی به اروپا، به این نتیجه رسیدند که با توجه به غیاب دکتر شریعتی از ایران و نیاز جامعه به حرکت فرهنگی انقلابی، بنشینند و بر اساس دیدگاه‌های کلی دکتر شریعتی و آنچه از او آموخته بودند، مطالعات خود را تکمیل کنند و حرکت فرهنگی را ادامه دهند. این فرایند، نهایتاً به تشکیل گروه فرقان و آرمان مستضعفین منجر شد، حتی ظاهراً قرار بود احسان پسر دکتر شریعتی هم باید و به نحوی با آن‌ها که باتوقشان در پاساژ شهرام، واقع در شمال میدان فوزیه آن روز تهران (امام حسین (ع) فعلی) کنار بانک صادرات بود، همکاری کنند. البته او آمد و مدتی هم با گروه آرمان مستضعفین کار کرد، ولی نهایتاً خود جریانی موازی با آن‌ها را تحت عنوان کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی به راه انداخت.

فرقانی‌ها، مرکز فعالیتشان را هم در مساجد قرار داده بودند و هم در دانشگاه‌ها و از این دو طریق یارگیری می‌کردند. باتوقشان در دانشگاه‌ها، عمدتاً دانشگاه علم و صنعت بود که می‌دانیم انسجام دانشجویی در آن‌جا نسبت به سایر دانشگاه‌ها، حتی دانشگاه صنعتی شریف بالا بود. باتوق آرمانی‌ها هم عمدتاً دانشگاه ابوریحان بیرونی در پاکدشت و ورامین بود. مساجدی که فرقانی‌ها عمدتاً در آن‌ها فعالیت می‌کردند، مساجد خیابان آذربایجان، سرچشمه و خمسه قلهک بود. شاگردان و یاران گودرزی نسبت به وی بسیار خاضع و مطیع بودند و کاملاً مقلدانه عمل می‌کردند. نفوذ او روی میراندش که مسلماً چشم‌های گیرا و نافذش در آن نقش اساسی داشت، به حدی بود که اگر می‌گفت بروید و فالانی را بزنید می‌رفتند و می‌زدند و مخاطرات آن را به جان می‌خربند. رهبری آرمان مستضعفین تکیه‌اش را بیشتر روی مبانی فکری و تحلیلی و دقت در الفاظ و این‌گونه امور متمرکز ساخته بود، اما گودرزی چنین نبود و با عبارات و ادبیاتی

قشنگ که عمدتاً از دکتر شریعتی وام گرفته بود، بحث‌های زیبا و مهیجی را ارائه می‌داد و افراد را شدیداً جذب می‌کرد و برمی‌انگیخت

نگاه

در جای‌جای آثار دکتر نسبت به علمای بزرگ شیعه از خواجه نصیر طوسی و شیخ بهایی گرفته تا علامه مجلسی و آیت‌الله میلانی وجود دارد و حتی مورد اعتراض پدرش مرحوم محمد تقی شریعتی قرار داشته است (ر. ک، نامه دکتر به پدرش، مندرج در کتاب یا مخاطب‌های آشنا، ص ۱۰۰) کاملاً می‌تواند زمینه برخورد‌های تند و افراطی علاقمندان به دکتر را نسبت به نهاد روحانیت و مظاهر بارز آن فراهم آورد.



شریعتی به روایت آیت الله خزعلی و محمد یزدی

برگرفته از کتاب خاطرات آیت الله ابوالقاسم خزعلی چاپ ۱۳۸۲ - مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران

تألیف: سعید گلدوست

ترجمه: تقی‌به دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

روایت پنجم

مرفعی کوتاه آیت الله یزدی و آیت الله خزعلی



آیت الله محمد یزدی در سال ۱۳۱۰ ش. در محله پایین دروازه شهر اصفهان چشم به جهان گشود. در سن ۱۶ سالگی به قم هجرت کرد و نزد عالمان و دانشمندان علوم اسلامی به تحصیل پرداخت و با علاقه و پشتکار فراوان، به درجه اجتهاد نایل آمد. آیت الله یزدی، در پی افشاکاری‌ها و رهبری حرکت‌های ضد رژیم ستم شاهی، بارها در قم، اهواز، چالوس، خمین و کرمانشاه بازداشت شد و در زندان‌های قزل قلعه تهران، کرمانشاه و بوشهر، زندانی شد. نخستین سمت وی پس از انقلاب مسئول دفتری حضرت امام در قم بود و پس از آن به عضویت ققهای شورای نگهبان در آمد که این سمت تا به امروز نیز ادامه پیدا کرده است. اما مهم ترین منصب آیت الله یزدی ریاست قوه قضائیه از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۷۸ می باشد.

آیت الله ابوالقاسم خزعلی، در سال ۱۳۰۴ در بروجرد به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۷ راهی قم شد و در درس خارج فقه آیت الله بروجردی و خارج اصول امام خمینی حضور پیدا کرد. قبل از انقلاب یک بار در زندان قزل قلعه زندانی و سبار نیز به شهرهای مثل گناوه و زابل تبعید شد. در طول سال‌های ۱۳۴۸ و ۴۹، به دعوت شهید مطهری با حسینییه ارشاد همکاری می کرد و در طول این مدت تعداد ۱۲ سخنرانی در این مکان انجام داد پس از انقلاب نیز از: تدوین کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی (نماینده مسلمان در مجلس خبرگان قانون اساسی)، عضو سابق شورای نگهبان برای ۲۰ سال، عضو مجلس خبرگان رهبری از ابتدا تا زمان رحلت بود. وی در بامداد چهارشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۹۴ پس از یک دوره طولانی بیماری و کپولت سن درگذشت

ا شریعتی به روایت آیت الله خزعلی |

اجانب برای ما حسینییه ارشاد را ساختند. یاد می آید مؤمنین، آنجا را «یزیدیه اشغال» می خواندند. چون حمله به دستگاه پهلوی چاشنی روز بود، بعضی مواقع به رژیم در حسینییه ارشاد حمله می شد، اما این برای اغفال مردم بود. در حسینییه دختر و پسر جوان و دانشجویان جمع می شدند که البته خود این یک خطر بود. حسینییه ارشاد در حال به هم زدن وحدت بین دانشجویان و روحانیون و دیگر گروه‌ها و دسته‌های مردم بود

یک روز مرحوم مطهری به من و مرحوم هاشمی‌نژاد گفت: «من نسبت به آینده اسلام احساس خطر می‌کنم چون این‌ها (شریعتی و دوستانش) مطالب ساده اسلام را هم نمی‌فهمند». البته مردم در آن زمان خوب نمی‌فهمیدند، بعدها بود که مردم به آگاهی سیاسی دست یافتند. گروه قرقان به سبب بیانات شریعتی بود که شکل گرفت و مجاهدین خلق از سخنان او تغذیه می‌شدند. در خانه‌های تیمی این گروه کتاب‌های شریعتی به وفور یافت می‌شد. کتاب «پدر، مادر، ما متهمیم» نشان می‌دهد که هدف از نوشتن آن مسموم کردن اذهانی است که به اسلام گرایش دارند در جلسه‌ای که این‌جانب، شهید مطهری و شهید بهشتی، شهید مفتاح و آقای هاشمی رفسنجانی حضور داشتند ما تعرضاتی به شریعتی که در آن جلسه نیز حضور داشت، کردیم. دکتر شریعتی در این جلسه ادعا کرد که من پشتیبان روحانیون هستم. مرحوم مطهری ضمن رد سخنان او گفت شما به اندازه یک خرزهره فروش هم برای روحانیت احترام قائل نشدید. چون شما گفته‌اید که روحانیون اگر صدای خوبی داشتند روضه‌خوان می‌شدند، اگر این‌گونه نبودند امام جماعت می‌شدند. آقای بهشتی هم در آن جلسه گفت آقای دکتر کار شما شبیه کار یک بلدوزر است که فقط خراب می‌کند و هیچ سازندگی در آن نیست. من هم درباره کتاب «پدر، مادر ما متهمیم» انتقاداتی به شریعتی کردم افراد انقلابی

ما گاهی شریعتی را در ردیف مطهری و بهشتی قرار می‌دادند که این برای من تأثرآور بود. آن زمان هم اگر حرفی می‌زدیم ممکن بود برخی تصور کنند چون شریعتی را به چشم یک رقیب می‌بینیم این نظر را درباره او داریم ولی اکنون که وضعیت تغییر کرده است می‌توانیم واقعیت‌ها را به مردم بگوییم

قدرت خطابه ایشان و بهتر بگوییم توانایی او در ملاعبه با واژه‌ها و تلفیق و تجمیم و تفریق مفاهیم بازمی‌گشت که در جای خود هنر بود. برای مثال گاه میان برخی کلمات ظاهراً هم‌شکل که ربط خاصی بین معانی آن وجود ندارد ارتباط برقرار می‌کرد. مثلاً میان «زری‌بافی» و زر و تزویر که ایشان با لطافت تمام آن‌ها را به هم پیوند می‌داد و نتیجه مورد نظرش را می‌گرفت

ا شریعتی به روایت آیت الله محمد یزدی |

مرحوم شریعتی گاه ۱۰ صفحه می‌نوشت که در آن تنها یک یا دو مطلب آموزنده یافت می‌شد. در حالی که در هر صفحه از مکتوبات مطهری می‌توان ۱۰ مطلب جست. مطالب شریعتی نوعاً مستند و متکی بر مسائل جامعه‌شناسی و عرف رایج میان دانشمندان اعم از ملیت‌ها و مذاهب گوناگون بود و مشکل می‌شد روح اسلام اصیل را در آن ردیابی کرد، در حالی که مطهری بر پایه دین و با در دین می‌نوشت و رد پای اسلام به وضوح در نوشته‌هایش قابل رویت بود در بین دوستان بنده آیت‌الله مصباح یزدی جبهه‌گیری تندی علیه شریعتی نمود و در کمال صراحت علیه دکتر اقدام به مبارزه فرهنگی نمود. بنده به ایشان عرض کردم: «من هم بر این باورم که شیوه شریعتی بسیار خطرناک است اما لزومی نمی‌بینم که با تندی و صراحت با این قضیه برخورد کنم. آقای مصباح گفت: قضیه حساس‌تر از این حرف‌هاست که شما گمان می‌کنید.»

آیت‌الله یزدی از جلسه‌ای یاد می‌کند که اعضای جامعه مدرسین در مورد اندیشه‌های شریعتی برگزار کرده بودند: «جلسه مزبور در منزل



روایت
پنجم

به
روایت
آیت الله یزدی



نگاه

آیت الله نوری همدانی تشکیل شده بود و بحث به مرز کفر و ایمان رسیده بود. ای کاش در آن جلسه ضبط صوتی بود تا گفت‌وگوها را ضبط می کرد که در این صورت نواری به یادماندنی الان وجود داشت. بعضی ها صریحاً شریعتی را تکفیر می کردند و بعضی های دیگر نظر ملایم تری داشتند و او را مسلمان درجه یک می دانستند. بنده مأمور شده بودم که طرفداران دو نظریه متضاد را در مورد شریعتی در کنار هم جمع کنم تا به قدر مشترکی برسیم. در آن جلسه افرادی که با کفر و تکفیر شریعتی مخالف بودند، از نظرات مرحوم ملاصدرا یاد می کردند و می گفتند:

مگر نه این است که محقق هم در کتاب اسفارش نظرات ظاهراً کفرآمیزی را مطرح کرده است؟

آیت الله جوادی آملی هم در این جلسه حضور داشتند و از آقای وحید خراسانی هم با آنکه عضو جامعه نبودند، به دلیل نقش داشتن ایشان در مسائل دعوت به عمل آمده بود بنده در آن جلسه وقتی بحث به طول انجامید عرض کردم بحث و اختلاف علمی، همیشه در حوزه ها بوده و خواهد بود. اما این جلسه یک جلسه علمی نیست و بیشتر رنگ سیاسی-اجتماعی دارد. بر این اساس پیشنهاد شد که این جمع به طور یکپارچه نظر خود را درباره مسلمان یا کافر بودن شریعتی اعلام کند. خوشبختانه این پیشنهاد پذیرفته شد و پس از شور و مشورت آقایان به این نتیجه رسیدند که اعلام کفر در مورد شریعتی بازتاب خوبی ندارد و در کل به مصلحت اسلام و مسلمین نیست بنده خودم در آن جلسه به برخی از دلایل که به عنوان شاهد بر کفر شریعتی ذکر شد، پاسخ گفتم و عرض کردم کسی که وارد گود تحقیق می شود، حق دارد درباره مسائل نظر دهد و مگر علمای بزرگ چنین حقی را ندارند؟ سرانجام به این نتیجه رسیدند که دخالت آقایان در این مقوله چه اثباتاً و چه نفیاً موجب بزرگ شدن قضیه خواهد شد. بنابراین بهتر آن است که جامعه مدرسین در این رابطه دخالتی نکنند. بهترین شاهدهی که برای لزوم سکوت در این خصوص مطرح شد، این بود که حضرت امام(ره) از بدو مطرح شدن شریعتی و انتشار دیدگاه های او یک کلمه درباره اش سخن نگفته اند. بعد از آن قرار بر سکوت گذاشته شد

«پس از آن مطرح شد که آقای مصباح یزدی

که در جلسه حضور ندارد، احتمالاً به فعالیت های خود علیه شریعتی ادامه خواهد داد. در این خصوص چه کنیم؟ عنوان شد که تکلیف کردن آقای مصباح یزدی به سکوت، صحیح به نظر نمی رسد و ایشان تکلیف خود را بهتر می دانند. وقتی موضوع را به اطلاع آقای مصباح

رساندیم ایشان گفت: من دست از برنامه هایم علیه شریعتی برنمی دارم، چون به شدت از این جهت احساس خطر می کنم

آیت الله محمد یزدی در ادامه خاطرات خود، ماجرای خواندن کتاب های شریعتی را نیز بازگو می کند: «یک بار سید هادی برادر مهدی هاشمی به منزل ما آمد، در حالی که یک بسته از کتاب های دکتر شریعتی زیر عبایش بود. این شخص که از قبل با طرز فکر من آشنا بود، مشغول صحبت با دیگر افرادی که در اتاق نشسته بودند شد و چنان گرم گفت و گو شد که موقع خروج فراموش کرد کتاب هایش را بردارد. کتاب های مزبور به عنوان مدرک جرم از این آقایان و بناد مهدی هاشمی در منزل ما باقی ماند

و وابستگی این افراد را به افکار شریعتی روشن ساخت. ضمن اینکه معلوم شد چه کسانی کتاب های شریعتی را در میان طلاب توزیع می کنند. از قضا حضرت امام هم در یکی از نامه هایی که برای آقای منتظری فرستادند، از او خواستند که از حضور این شخص در دفترش جلوگیری کند. بنده بعداً به او اطلاع دادم که کتاب هایت در منزل ما جا مانده است و اگر به آن ها نیاز داری، فردی را بفرست تا به او تحویل دهم. وجود کتاب های مزبور در منزل ما بهانه ای شد تا من یک دوره با آثار شریعتی آشنا شوم و آن تعدادی هم که در آن سری نبود، بعداً خودم تهیه کردم و خواندم. از جمله کتاب «فاطمه فاطمه است» را



دکتر علی شریعتی و تعدادی از دانشجویان و شاگردان - آرامگاه عطار نیشابوری

یک دور خواندم و نکاتی را که به نظر می رسید، در حاشیه کتاب یادداشت کردم. البته کتاب مزبور از بُعد ادبی نمره بالایی دارد و بسیار زیبایست ولی قسمت هایی از آن با معارف و اعتقادات ما سازگاری ندارد.

دکتر شریعتی به روایت علامه سید محمد حسین طباطبایی

برگرفته از کتاب نهضت امام خمینی (ره) و ماهنامه پنجره

تألیف: مهدی شادمان

ترجمه: پنج پرستاری دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

روایت ششم

معرفی کوتاه علامه سید محمد حسین طباطبایی



سید محمدحسین قاضی طباطبایی تبریزی مشهور به علامه طباطبایی در سال ۱۲۸۱ قمری زاده شد. در پنج سالگی پدر خود را از دست داد و وی پدر، او و تنها برادرش محمدحسن آهلی طباطبایی را برای تحصیل به مکتب فرستاد. بعد از تحصیل در مدرسه طالیبه تبریز، همراه برادرش به نجف می‌رود و ده سال در نجف به تحصیل علوم دینی می‌پردازد. مشهور ترین استادی وی در این دوره آیت الله محمد حسن نائینی و آیت الله سید علی قاضی بودند. اهمیت علامه به جهت زنده کردن حکمت و فلسفه و تفسیر در حوزهای نجف بعد از دوره صفویه بود. است. به ویژه اینکه وی به بازگویی و شرح حکمت صمدانی سنده نگردد به تأسیس معرفتشناسی در این مکتب می‌پردازد. همچنین در انتشار کتاب تنقید بعد از دوره صفویه بود. است. به ویژه اینکه وی به بازگویی و شرح حکمت صمدانی سنده نگردد به تأسیس معرفتشناسی در این مکتب می‌پردازد. نیز می‌گوید از دیگر کتاب‌های وی تربیت شاگردان. در دوران مواجهه با اندیشه‌های غربی، نظیر مارکسیسم، به اندیشه دینی خالصی دوباره می‌بخشد. حتی در نشر آن در مغرب زمین به فلسفه، آموزی و مباحث منطقی فلسفی مهمی در آن دوران می‌نویسد. به بحث‌های کربن تشکیل دهنده و بسیاری از فلاسفه بعدی ایران معاصر به همراه کربن از حضور علامه طباطبایی به عنوان معیار فلسفه شعری، پاسخ‌هایی برای پرسش‌های می‌جواب خود باید خود کربن از نشان داشت که علامه پاسخ‌های دقیق و قانع کننده‌ای به او می‌داد. است. مهم ترین اثر علامه که بیشتر از سایر آثار وی مورد توجه قرار گرفته است، تفسیر المیزان است که در ۲۰ جلد و طی ۲۰ سال به زبان عربی تألیف شده است. در این تفسیر، از روش «تفسیر قرآن به قرآن» استفاده شده است. و علاوه بر تفسیر آیات و بخش‌های لغوی در بخش‌هایی جداگانه با توجه به موضوع آیات مباحث روانی، تاریخی، کلامی، فلسفی و اجتماعی نیز دارد. علامه طباطبایی در بیان ۱۳۲۰ پس از عمری زندگی پربرکت دعوت حق را بیک گفتند.

خاطره آیت الله مصباح یزدی از برخورد علامه با دکتر شریعتی

شهید دانش آشتیانی که از شهدای ۷۲ تن است ... و سابقه رفاقت خیلی طولانی با ما داشت ... در یکی از سفرهایی که آمده بود قم، بعد از نماز مغرب و عشا با هم در صحن مسجد اعظم نشستیم. ایشان باب سخن را باز کرد و گفت: درباره سخنان شریعتی چه نظری دارید؟

گفتم: به نظر من، ایشان انحرافات ریشه ای دارد.

گفت: شما تأثیر این انحرافات را چه اندازه می‌دانید؟

گفتم: بسیار عمیق.

گفت: نظر شما درباره اینکه با خود ایشان راجع به اشتباهاتشان گفتگو شود چیست؟

گفتم: آن سیمایی که از شریعتی از لا به لای نوشته ها و گفته هایش برای من مجسم شده -اگر درست تشخیص داده باشم- آن است که ایشان آدمی نیست که دنبال منطق صحیحی باشد. یک آدم مغروری است که اهداف خاص روشنفکرانه غربی غیر اسلامی دارد و مسائل اسلامی را یک پوششی قرار داده است برای پیشبرد آن اهدافش ... آنچه برای او اصالت دارد، یک هدف اجتماعی است که می‌خواهد قهرمان آزادی خواهی بشود.

گفت: شما خیلی منفی فکر می‌کنید. اتفاقاً من با ایشان صحبت کرده ام و گفته ام ظاهرأ در صحبت های شما اشتباهاتی هست و آیا حاضر هستید با کسانی که غرض و مرضی ندارند، بحث کنید و حل بشود. ایشان [دکتر شریعتی] گفته است: من حاضر در هر جایی، در هر زمانی با هر کسی که شما پیشنهاد بکنید، بحث بکنم.

گفتم: آن شاه الله این طور باشد، اما آنچه من تصور می‌کنم غیر از این است.

گفت: روی این فرض صحبت کنیم که ایشان حاضر باشد با کسی بحث بکند و اگر برای او روشن شود که اشتباهاتی داشته است، از اشتباهاتش دست بردارد. اگر چنین فرضی صحیح باشد، خوب است ایشان با چه کسی بحث کند که سختش نباشد حرف او را بپذیرد؟ شخصیت مهمی باشد تا ایشان بگوید: چون شخصیت مهمی بود معلوم می‌شود که او درست فهمیده و من اشتباه فهمیده ام. غرور او نشکند.

شهید دانش آشتیانی گفتند: چطور است که با علامه طباطبائی ملاقاتی داشته باشد.

گفتم: اگر واقعا ایشان حاضر است اشتباهاتش را بپذیرد، خوب است. چون علامه شخصیت جهانی و بزرگی است، برای او هیچ شکستی محسوب نمی‌شود که مثلاً علامه طباطبائی اشتباهاتش را اصلاح کردند، پیشنهاد خوبی است.

گفت: ایشان این قول را به من داده که هر جا، هر کس که باشد، من حاضر بحث کنم. شما ببینید آقای طباطبائی ایشان را می‌پذیرند که باینند صحبت کنند یا خیر؟

قرار شد که بنده با علامه طباطبائی صحبت کنم و نتیجه را به آقای دانش از طریق تلفن اطلاع دهم و ایشان قرار بگذارند و باینند قم و با آقای طباطبائی صحبت کنند.

ما صبح رفتم خانه ای مرحوم علامه طباطبائی.

گفتم: آقای دانش که معرف حضور شما هستند، چنین پیشنهادی دارند و گفتند که من با او صحبت کرده ام و گفته است که من حاضر با هر کسی بحث کنم. حالا حضرت عالی اجازه بدهید بیاید نزد شما و اشتباهاتش را برای او توضیح بدهید. پذیرفتن اشتباهاتش از مثل شما برای او عار نیست.

ایشان فرمودند: تابستان گذشته که من مشهد بودم، بعضی از دوستان ایشان می‌خواستند او را بیاورند نزد من که با او صحبت کنم و ... تذکراتی به او دهم، من فکر کردم که هیچ فایده ای ندارد. چون ایشان اگر بخواهد شریعتی باشد، دست از افکارش بر نمی‌دارد و اگر بخواهد دست از افکارش بردارد، دیگر شریعتی نیست. او آدمی نیست که دست از افکارش بردارد. من مطمئن هستم که دست از افکارش بر نمی‌دارد و بنابراین از این ملاقات سوء استفاده خواهد کرد. من که همه جا نیستم که بگویم چه بود و چه شد، منعکس می‌شود که رفت و فلانی هم نتوانست قانعش کند و نتیجه مثبتی ندارد.

باز من اصرار کردم که آقا احتمال نمی‌دهید که لااقل اشتباهاتش کمتر شود و جلوی مفاسد بزرگ تر گرفته شود. آنچه را که گفته و روی آن پافشاری کرده، گذشته به فرمایش شما بعید است که از حرف های گذشته اش دست بردارد. اما آیا احتمال

نمی‌دهید که بیاید و نزد شما و کمتر در آینده افساد کند؟

باز ایشان تأملی کردند و گفتند: حتی این احتمال هم وجود ندارد.



روایت ششم

به روایت علامه طباطبائی

خیلی قاطع [فرمودند] که ملاقات با او فایده ای نخواهد داشت، حتی احتمال ضرر هم دارد.

ما آخرین تیرمان را زیم و گفتیم که آقا بنا را بگذارید بر استخاره، اگر [دیدید که نتیجه] استخاره خوب است، اجازه بدهید یک جلسه بیاید نزد شما، شاید این جلسه برای اسلام و مسلمین فایده ای داشته باشد، دفع ضرری بشود. گفتند: خوب استخاره کنید.

ما قرآن آوردیم و دادیم خدمت ایشان و گفتیم خودتان استخاره کنید. یاد نیست من استخاره کردم یا ایشان. به هر حال آیه ای آمد و کلمه «پند» در آن بود که مرحوم علامه گفتند: این هم استخاره!

دیگر دهان ما بسته شد، خداحافظی کردیم و اندیم بیرون و با آقای دانش تنفی تماس گرفتیم و گفتیم جریان این طوری شد.

گفت: هیچ راهی ندارد که ایشان را راضی کنیم؟

گفتم: تا آن جا که می شد، من اصرار کردم، اما ایشان نپذیرفت.

| علامه طباطبائی از دیدگاه دکتر شریعتی « برگرفته از کتاب انسان بی خود» |

من در یک جا از مسأله این که چگونه یک روشنفکر و یک تحصیل کرده غیراروپائی مجذوب، عبید و عاجز از قضاوت در برابر یک اروپائی است، صحبت می کردم که چه جور خودش را کوچک می بیند: یک تحصیل کرده و آدم باسواد و دانشمند ایرانی است، (اما) در برابر یک فرنگی کوچکتر و پستتر از خودش احساس حقارت می کند: تمام هدفش این است که یک کاری بکند که فقط شبیه به او بشود که او متوجه نشود که این اصلاً اروپائی نیست یا این جور غذا خوردن را نمی فهمد، این جور لباس پوشیدن را نمی داند، و این جور سلیقه را هنوز یاد ندارد: تمام هدفش این است که خودش را شبیه به او بکند تا او احساس نکند که این وابسته به یک نژاد دیگر، به یک وضع دیگر، و به یک مذهب دیگر است؛ به تشبیه به او حتی تظاهر می کند. این بی شخصیتی معلول این است که آن آدم این را از خودش خالی کرده و بنابراین این خودش را در برابر او هیچ و بوج احساس می کند (یک «هیج» ی که هست؛ وزن و هیکل دارد اما هیچ است).

یکی از دانشجویان من به من یک تذکری داد که بی نهایت ممنونش هستم و قدردان برای من باارزش بود؛ وقتی که من بی شخصیتی تحصیل کرده ها و تصدیق دارهای خودمان را در برابر یک تصدیق دار فرنگی، یک شخصیت و یک آدم معمولی، یک توریست معمولی و حتی یک بیتل معمولی فرنگی می دیدم و تشریح می کردم و می گفتم که، این خودش را هیچ حساب می کند به خاطر این که ثروتی یا سرمایه ای برای خودش حساب نمی کند، و خالی از محتوی شده، اصلاً خودش را فقیر حساب می کند، وابسته به یک گذشته زشت، به یک مذهب منحط، به یک جامعه پست و به یک نژاد حقیر خودش را احساس می کند، چون این جور، خودش را نشان داده اند، همیشه از خودش هراس دارد، از خودش می گریزد و خودش را به او وصل می کند که نژاد برتر است، او به من گفت که: «بله نمونه اش هم اینست که فقط متجددین ما (خواهش می کنم این را دقت نکنید، ببینید واقعاً این جور است؟ من این یادآوری بی نهایت برلیم باارزش بود برای این که یک نمونه عکس این است که باز این حرف را تأیید می کند)، فرنگی ما به او اروپا شناسا هستند که این جور احساس

پوچی، بی شخصیتی و حقارت در برابر اروپائی می کنند؛ اما آدم هائی که متجدد نیستند، آدم هائی که بومی اند، آدم هائی که قدیمی اند و وابسته به آن شخصیت و تیپ قدیمی خودشان هستند، این ها چنین احساس حقارتی در برابر خارجی نمی کنند بلکه نسبت به خارجی احساس تقوی می کنند، خارجی را کوچک و ساده و معمولی حساب می کنند و خودشان را هوشیار و وابسته به یک فرهنگ بزرگ و یک عظمت و مفاخر زیاد و خودشان را فرص تر و محکم تر و برتر از این فرنگی می بینند؛ چرا؟

این آقای طباطبائی... همه نوابغ فلسفه و عرفان و کلام و ادب اسلام در اندیشه او به صورت خودآگاه وجود دارد، دربانی از چهارده قرن تفکر و علم و ذوق و ایمان و فداکاری و حماسه و معنویت- که در این فرهنگ و تاریخ عظیم اسلام است- در درون او منعکس است.

برای این که آن ها خالی از محتوای بومی و محتوای

اصلی خودشان نشده و شخصیت زده نشده اند، (ولی) این متجدد تصدیق دار است

که شخصیت زده شده. و می دیدم کسانی را که از همین مشرق زمین و از توی جامعه های اسلامی به اروپا می آمدند، یا اروپائی در همین جا پیششان می آمد:

علامه طباطبائی یکی از همین کسان- که من همیشه حس می کردم- است؛ یک مدرس بزرگ، یک فیلسوف و یک مرد متفکر بزرگ اسلامی است؛ در قم هم هست؛ یک آدم مغرور هم هست؛ دم و دستگاه و هیچی هم ندارد؛ این، در برابر شخصیت های بزرگی مثل «هانری کروین» (یا) استادان بزرگ و شرق شناس و کرسی دار سوربن که قرار می گیرند، روح موفق و مسلط خودش را بر آن خارجی کاملاً نشان می دهد. چرا؟

برای این که این آقا خالی از محتوای خودش نشده؛ این آقای طباطبائی یا امثال او که دچار شخصیت زدگی نشدند؛ پرند؛ از چی؟ از همه تاریخ خودش؛ آنجا که نشسته همه فرهنگ اسلامی در درون او موج می زند، همه نوابغ فلسفه و عرفان و کلام و ادب اسلام در اندیشه او به صورت خودآگاه وجود دارد، دربانی از چهارده قرن تفکر و علم و ذوق و ایمان و فداکاری و حماسه و معنویت- که در این فرهنگ و تاریخ عظیم اسلام است در درون او منعکس است؛ آن وقت او با این عظمت و با این وقار و سنگینی خودش را می یابد و بنابراین در برابر یک فرنگی که قرار می گیرد، می بیند این فرنگی همه اش سیصد سال تاریخ دارد، همه اش چهارصد سال ادبیات دارد، و هنوز تازه به دوران رسیده- از سه قرن پیش- است؛ این است که احساس تقوی انسانی بر او می کند.

اما تصدیق دار متجددی که از خودش فارغ شده، اسلام را همان مزخرفاتی می داند که وقتی کوچک بوده مامانش به او گفته؛ بعد که دیگر بزرگ شده، از آن هیچ نمی داند؛ بعد که دکتر شده مذهب اسلام (را) به همان اندازه ای (می شناسد) که وقتی قنداق بوده، یا وقتی که خودش را نمی توانسته جمع کند، یک چیزهائی (درباره اسلام) به او گفته اند، و یا آدم های بی استعدادی که اصلاً صلاحیت این که درباره اسلام صحبت بکنند نداشتند، مسائل را به نام تعلیمات دین به او یاد دادند؛ وقتی بچه بوده در آن سطح چیزهائی از دین یاد گرفته، بعد هم فراموش کرده؛ چیزی هم نبوده؛ تازه اغلیش هم منحرف بوده؛ بعد که رشد کرده و تحصیلات



روایت
ششم

به
روایت
علامه طباطبائی

عالی کرده، این تحصیلات عالیه را همه از اروپائی گرفته؛ راجع به خودش هیچی نمی‌شناسد؛ از اسلام یک دین کلی می‌شناسد و مجموعه فحش‌هایی که اروپائی‌ها می‌دهند؛ از گذشته تاریخ خودش چند خواجه می‌شناسد (خواجه نظام‌الملک، خواجه رشیدالدین فضل‌الله...)؛ (در این صورت) از دین بیزار می‌شود، از تاریخش بیزار می‌شود، از فرهنگش بیزار می‌شود، از ادبیاتش بیزار می‌شود، ادبیاتش چیست؟ مجموعه شعرهایی که تملقی است برای گدائی در برابر یک پادشاه ترک یا مغول. کی اسلام را به او این جور معرفی می‌کنند؟ کی گذشته را به او این جور معرفی می‌کنند؟ کی فرهنگ و ادب ما را به او این جور معرفی می‌کنند؟ همان کسی که نه تنها می‌خواهد او را از خودش ببرد، قطع کند بلکه می‌کوشد تا درون او را پر از نفرت از خویش کند. برای این که یک انسانی پر از نفرت از خویش بشود، باید آنچه که مربوط به اوست در برابر سمیایش زشت و منقور رسم کرد. این است که به جای آن‌همه عظمت و زیبایی که در تاریخ ما هست، فقط زشتی‌های نفرت‌انگیزش را به خورد ما (داده) و به رخ ما کشیده شد؛ از آن‌همه معنویت و زیبایی

که در عرفان و ادب ما هست، تملق‌های گدایانه و انحراف‌های صوفی‌مآبانه به رخ ما کشیده شد؛ و آن‌همه عوامل مترقی انسان‌ساز نو و عقلی و منطقی که می‌تواند ملتی را امروز احیاء کند و انسانی را مواج از شخصیت و نیرو و قدرت سازندگی بکند- که در اسلام هست-، به صورت مجموعه‌ای از تعلیمات خشک و جامد به رخ او و به مخز او وارد شده نه برای این که او آن‌ها را بشناسد برای این که از آن‌ها بیزار بشود. (بنابراین) او از همه توشه‌های خودش فرار می‌کند و دست به دامن دیگری می‌زند. آن دیگری کیست؟ همان کسی است که چنین فراری را از قبل عمداً برای او تهیه دیده.

آنچه که امروز به عنوان بزرگترین و نخستین قدمی که روشنفکران خودآگاه ما باید بردارند تا به عنوان نخستین گام برای هرگونه اصلاح معنوی و فکری و به عنوان مقدمه‌ای و زمینه‌ای برای بنیاد هرگونه فرهنگی و هرگونه تربیتی و اصلاحی در فرد و جامعه تلقی بشود، این است که: همان‌گونه هوشیارانه و طبق برنامه علمی و منطقی که آن‌ها ما را از خویش بیگانه کردند و نسبت به معنویت و مذهب خود نه تنها آشنائی که دشمن کردند تا شقیقت خود کنند و خود را در برابر آن‌ها حقیر، ذلیل و پست حس کنیم و هرچه را به خود منسوب است محکوم بدانیم و هرچه را که به ما منسوب است مورد تقلید قرار بدهیم (این موجبات موجب شده است که ما- چنان‌که می‌خواست- تبدیل به یک انسان دست دوم بشویم که فقط به درد رنج بردن و مصرف کردن آنچه او تولید می‌کند- هم کالای معنوی و هم کالای مادی- (دچار شویم) و به این صورت در بنیات، (ما هم) بیاندیشیم تا همان‌گونه، همه این عوامل، همه این اصول و همه این راه‌هایی را که آن‌ها طرح کردند و برنامه‌هایی را که عنوان کردند تا ما را از خود بیگانه و از خود منسلخ و از خود گریزان و منقور کنند، (بشناسیم) و از همان راه‌ها برگردیم. به کجا؟ به خویش؛ به کدام خویش؟ به آن خویشی که در گذشته تجربه کرد، که انسانی مستقل سازنده تمدن و کمال و فضیلت

نگاه

ما با دکتر شریعتی عداوت ذاتی نداریم، مسأله این است که در لایه لای تألیفاتشان مطالبی دیده می‌شود که با موازین اسلام قابل توجیه نیست. مانند اینکه می‌گوید: انسان خویشاوند خداست، در حالی که قرآن کریم صریحاً می‌فرماید: «و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم» و می‌فرماید: «و جعلوا بینہ و بین الجنۃ نسباً» عقیده ای است از عقاید بت پرستان. و می‌گوید خدا و طبیعت و انسان یک واحد حقیقی است که رهسپار کمال است و صریحاً در کتاب زادگاه من، معاد را انکار می‌کند و در وصف معراج خود می‌گوید: استادان مسیحی من مرا وارد بهشت کردند و در بهشت می‌گشتم در حالی که دستم در دست آنها بود! در صورتی که قرآن صریحاً مسیحی را کافر می‌داند و می‌فرماید کافر داخل بهشت نمی‌شود و نظایر این اشتباهات که زیاد هم هست

و جامعه متمدن نسبت به زمان خودش می‌ساخت، و به مکتبی که تجربه کرد، که مظاهر متعالی انسان‌هایی که برای همه وقت زنده‌اند و زیبایی‌اند، می‌سازد؛ به آن خویش برگردیم؛ آن خویش الگو می‌خواهد؛ چگونه؟ چنان‌که علی بود!

[استفانی از علامه در مورد آثار دکتر شریعتی]

حضرت آیت الله علامه حاج سید محمدحسین طباطبایی (دام ظلّه)

با تقدیم سلام مختصراً و محترماً به عرض آنحضرت می‌رساند. اخیراً در تهران شایع کرده‌اند نمود با... حضرتعالی نوشته‌های علی شریعتی را تأیید کرده و فرموده‌اید کوچکترین ایرادی در آن دیده نمی‌شود. استدعا دارم بذل توجهی فرموده برای روشن شدن حقایق و تجات عده‌ای از ضلالت نوشته‌ای مرقوم بفرمایید.

حاج حسین...

بسمه تعالی

این جانب نوشته‌های دکتر شریعتی را هرگز تصدیق نکرده و چنین سخنی به احدی نگفته‌ام و نوع مطالب ایشان اشتباه و طبق مدارک دینی اسلامی غیرقابل قبول می‌باشد.

حضرت علامه طباطبایی در پاسخ به نامه‌ی دیگری نیز چنین نوشته اند:

«ما با دکتر شریعتی عداوت ذاتی نداریم، مسأله این است که در لایه لای تألیفاتشان مطالبی دیده می‌شود که با موازین اسلام قابل توجیه نیست. مانند اینکه می‌گوید: انسان خویشاوند خداست، در حالی که قرآن کریم صریحاً می‌فرماید: «و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم» و می‌فرماید: «و جعلوا بینہ و بین الجنۃ نسباً» عقیده ای است از عقاید بت پرستان. و می‌گوید خدا و طبیعت و انسان یک واحد حقیقی است که رهسپار کمال است و صریحاً در کتاب زادگاه من، معاد را انکار می‌کند و در وصف معراج خود می‌گوید: استادان مسیحی من مرا وارد بهشت کردند و در بهشت

می‌گشتم در حالی که دست آنها بود! در صورتی که قرآن صریحاً مسیحی را کافر می‌داند و می‌فرماید کافر داخل بهشت نمی‌شود و نظایر این اشتباهات که زیاد هم هست».



تصویر دست خط علامه طباطبایی در مورد آثار دکتر شریعتی



روایت
ششم

به
روایت
علامه طباطبایی

دکتر شریعتی به روایت محمد رضا حکیمی

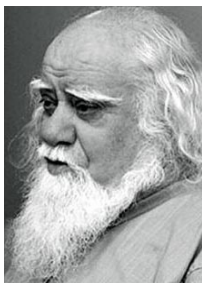
برگرفته از کتاب الحیاء

کارگروه آزاد اندیشی جلال احسن

این نوشتار تقدیم می شود به روح شهید عبدالکریم هاشمی نژاد

روایت هفتم

مترجمی کوتاه محمد رضا حکیمی



منولج چهارده فروردین ۱۳۱۴ شمسی (۱۲۵۴ قمری) در مشهد، پدرش عبدالوهاب، که از یزد به مشهد مهاجرت کرده بود، از معتمدین و محترمین بازار مشهد بود.

حکیمی در سال ۱۳۲۰ تحصیلاتش را آغاز کرد. در سال ۱۳۲۶ در حوزه علمیه خراسان وارد تحصیلات حوزوی شد و تا بیست سال از عمر خود را در حوزه گذراند. در این مدت به تحصیل دروس مقدمات و سطح، خارج، فلسفه، ادبیات عرب، نجوم، تقویم و... پرداخت. از استادان وی می توان محمد تقی ادیب نیشابوری، شیخ مجتبی قزوینی خراسانی، سید محمدهادی میلانی، احمد مدرس یزدی، اسماعیل نجویمان، حاج سید ابوالحسن حافظیان و حاجی خان معصیری را نام برد. او علوم غریبه، رمل و اوقاف را نزد ابوالحسن حافظیان و شیخ مجتبی قزوینی آموخت. حکیمی اجازه ایجاد راه را از آقا بزرگ تهرانی در سال ۱۳۴۸ ش دریافت کرد. کتاب الحیاء وی در رابطه با اقتصاد اسلامی از شهرت و اعتبار خاصی در جهان اسلام برخوردار شده است. وی از مجددان مکتب معارفی خراسان مشهور به مکتب تفکیک است که معتقد به جدایی دین از فلسفه و عرفان است. دکتر علی شریعتی را وی به عنوان وصی خود جهت هرگونه دخل و تصرف در آثارش انتخاب کرده بود. مقاله زیر بخشی از کتاب الحیاء وی می باشد.

شرح حال زمان بود. نمی توانست تحمّل کند که دستگاه حاکم، پیشوایی دینی را از مملکت اسلامی ایران تبعید کند، و سپس مجلس روضه بگیرد و خود در مجلس حسین عذارای کند. پس دو تشیع است: تشیع انقلابی، و تشیع نمایم برای اهدایی خاص؛ تشیعی که هدف است و تشیعی که وسیله اختلافی که با برخی از روحانیان داشت نیز از همین جا بود. روحانیت را به سه بخش تقسیم می کرد:

۱- گروهی که جز تأمین زندگی منظوری ندارند و از اهلیت های لازم بی بهره اند و به جای خدمت به دین خیانت می کنند. این گروه را مانند هر مسلمان آگاه و هر روحانی بصیر و عالم و عامل و متعهد نمی پذیرفت. و طبق روایات و دستورات دین، اینگونه عالمان را در امر دین متهّم می ساخت («فَاتَّيَهُمُ فِي دِينِكُمْ» ، امام صادق «ع»).

۲- گروهی که فضل و دانش دینی دارند، اما فاقد آگاهی زمانی و شعور سیاسی و تجربه اجتماعیند. این گروه را هم برای تبلیغ درست و نشر اسلام، در جهان امروز، مجهّز و قادر نمی دود. و او عقاید خویش را در این مورد کتمان نمی کرد و صریحاً می گفت.

۳- گروهی دیگر عالمان مجاهد آگاه و طلاب فداکار متقی. این دسته را می پرستید. خود می گفت: «دانشجویان، اغلب در چهارساله دوره دانشجویی به مبارزات اجتماعی می پردازند، ولی روحانیون و طلاب در همه عمر در سنگر مبارزه ماند. بنابراین، اگر طلاب، با فرهنگ مبارزه بیشتر آشنا گردند، مبارزات اجتماعی و دینی به ثمر خواهد رسید، و اگر امیدی هست، به روحانیت است.» و این سخن از او معروف است:

«من بعنوان کسی که رشته کارش تاریخ و مسائل اجتماعی است، ادعا می کنم، در تمام این دو قرن گذشته، در زیر هیچ قرارداد استعماری، امضای یک آخوند نجف رفته نیست؛ در حالی که در زیر همه این قراردادهای استعماری، امضای آقای دکتر و آقای مهندس فرنگ رفته هست... این یک طرف قضیه، از طرف دیگر، پیشاپیش هر نهضت مترقی ضد استعماری در این کشورها، همواره بدون استثنا، قیافه ای که چاند عالم راستین اسلامی، و بخصوص شیعی وجود

در خاندان ایمان و آگاهی زاده شد. در فروغ مجاهدت و درگیری بینایی آموخت. در مکتب تفسیر و قرآن پرورش یافت. خون شهیدان اسلام را هم در تاریخ و هم در روزگار خویش مانند خون شهدای مسجد گهرشاد تا شهدای ۱۵ خرداد لمس کرد. درس خواند. مسافرت کرد. با افکار و اندیشه ها آشنا شد. دید. درک کرد و دانست. کتاب جامعه و شهادت را بارها خواند. فصل جهاد و حماسه را از بر کرد. دشمنی با استعمار و استبداد در خوش جای گرفت. با همه پیشوایان و مجاهدان زندگی کرد. در برابر «سمیای محمد (ص)» پروانه گشت، و تا خود را بسوزاند بدان نزدیک شد. در چکاد و الایهه، علی «ع» را دید. در وجود او محو گردید. ابوذر را دید، راه مبارزه آموخت. عمار را دید، شهیدی را که ملاک حق و باطل است شناخت («سَتَشْكَلُ الْفَتْهَ الْبَاغِيَه اِی عَمَّار، تو را گروه تجاوزکار خواهد گشت» - حدیث نبوی). از کنار پیکر مسموم مالک اشتر گذشت. در مَرَج عَذْرَاء بر بدن خُجْرین عَدَی نماز گزارد. ظهر عاشورا به سرزمین خون سجده کرد. وقتی به صحرای کربلا نزدیک شد، حسین شهید شده بود. تابش آفتاب عاشورا بر خون حسین، روح او را دوباره آفرید. به هر سوی دوید تا حسین را بیابد، پیکر آغشته به خون امام را یافت. در کنار آن بدن ایستاد و بدان خیره گشت، دید هنوز سخنی را زیر لب زمزمه می کند: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» پاسخ داد: «لَئِيكَ، من، من تو را یاری می کنم. ای شهید راه خدا، من تو را یاری می کنم و با تو پیمان می بندم که با یزید بیعت نکنم، و فریاد تو را به تسلیا و زمانها برسانم تا هیچکدام، در هیچ زمان، با یزید روزگار خویش بیعت نکنند». دشمنی با طاغوتها در این «ابوذر عاشورایی»، دشمنی ای خونی بود. دکتر شریعتی استعمار را می شناخت و از شیگردهای استعمار بخوبی آگاه بود. از مبارزات سیاهان خبر داشت. از نحوه عمل استعمار فرانسوی در الجزایر مطلع بود. هم از روح مبارزه ای ملت ها زمینه ها یافته بود، و هم نفوذ استعمار را در کشور ما پیوژه در پنجاه سال اخیر با همه وجود حس می کرد. می دید که چگونه دشمنان دین و عدالت و مردم و حق، برای فریفتن عوام، به دینداری و عدالت گستری تظاهر می کنند و توده ها را فریب می دهند. بحث «تشیع علوی و صفوی»! برای همین به میان کشید. غرض او از این بحث، تاریخ نویسی نبود،

۱۹



روایت
هفتم

به
روایت
محمد رضا حکیمی

دارد.»

و این بزرگترین تقدیری است که تاکنون از روحانیت شده است...

یک بار شنیده بود که واعظ جاهلی در مشهد منبر می‌رفته است، و در یکی از منابر خود، به او بدگویی کرده و از جمله گفته است: «دکتر علی شریعتی مقلد خمینی است». دکتر با شادی و شفع می‌گفت: «حماقت این باصطلاح واعظ روحانی را بین! او به جای مذمت من، بهترین توصیف را در حق من کرده است. اگر من یک میلیون تومان می‌دادم، کسی حاضر می‌شد برود، و در چنان اختناقی، در ملا عام بگوید علی شریعتی مقلد خمینی است... من غیر از ایشان چه کسی را می‌توان بعنوان مرجع تقلید بپذیرم؟».

ببینید، یک باصطلاح واعظ، تقلید از مرجعی شجاع را که بر ضد قدرتی قیام کرده بود (قدرتی که می‌خواست اسلام را از بین ببرد، و ایادی استعمار را روی کار آورد) تخطئه می‌کند، و در آبروگار آب به آسیب استبداد و استعمار و اسلام زدایی می‌ریزد، و دکتر شریعتی خوشحال می‌شود که با اعتباری که میان نسلهای جوان دارد در چنان مبارزاتی و با آن هدف (نه چیزهای دیگر، و رویدادهای بعدی...) مقلد آن مرجع قائم محسوب گردد. حال اگر او با چنان معممان فاقد درک و موضع، مخالفت می‌کرد گناه کرده بود؟ آیا شما در هر مقامی هستید حتی روحانی با اینگونه مرجعان موافقت؟ چگونه می‌توان توقع داشت، که متفکری انقلابی، با آن روح بیدار، و دل دردمند، و وجدان آگاه، و شعور درونگر، و قلب آتش گرفته، و شناخت تخصصی از مسیر انقلابها و تحولات اجتماعی و تاریخی، دست آنگونه مرجعان و بسته‌ذهنان و حماسه‌ستیزان را ببوسد؟ کسی که این سخن اوست و این درد او و درک او...

اگر ما بیش از مذهبی خویش را با منطق امروزیمان هماهنگ نکنیم، و اسلام متحرک و متعهد و مثبت راه آنجنان که بوده است، نشناسیم، با حمله‌های پیگیر و نیرومند امواج، و حتی طوفانهای بنیان‌کن اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی و مکتب‌های فکری و فلسفی این عصر، که از همه طرف شدت دارد به نسل جدید و روشنفکر هجوم می‌آورد، احتمال این هست که در دو سه نسل دیگر، بسیاری از اصول اعتقادات خویش را از دست بدهیم، و نسلهای آینده اصولاً کوچکترین گرایش و حساسیتی در این زمینه‌ها نداشته باشند، و دیگر برایشان اسلام حقیقی و خرافی فرقی نکند. این دردمندی و درآشنایی و آگاهی و شناخت را مقایسه کنید با آنچه جمل

نگاه

یک بار شنیده بود که واعظ جاهلی در مشهد منبر می‌رفته است، و در یکی از منابر خود، به او بدگویی کرده و از جمله گفته است: «دکتر علی شریعتی مقلد خمینی است». دکتر با شادی و شفع می‌گفت: «حماقت این باصطلاح واعظ روحانی را بین! او به جای مذمت من، بهترین توصیف را در حق من کرده است. اگر من یک میلیون تومان می‌دادم، کسی حاضر می‌شد برود، و در چنان اختناقی، در ملا عام بگوید علی شریعتی مقلد خمینی است... من غیر از ایشان چه کسی را می‌توان بعنوان مرجع تقلید بپذیرم؟».

و درگیر.

و انحطاط، یا خودکنارگیری، یا مال‌اندوزی و دنیاداری دسته‌ای از باصطلاح روحانیون. چگونه می‌توان از اینگونه انسانی آگاه خواست که به هر معمم شده‌ای، به نام اسلام محمد و اسلام علی و اسلام ابوبکر و عمار و اسلام عاشورا و شهادت و اسلام زینب و رسالت، احترام بگذارد؟ او با نادانان دنیاطلب مخالف بود، نه با چهره‌های حقیقی دین و فقه و تعهد، دکتر شریعتی به روحانیت متدین آگاه عشق می‌ورزید. او به هنگام ذکر طلاب مجاهد، لبریز از غرور و احساس می‌گشت، به هنگام یادآوری روحانیان زندانی، موی بر بدنش راست می‌شد و برق غرور و انتقام در چشمانش شعله می‌زد. در حوزه علمیه قم با احترام عمیق یاد می‌کرد و به اعتبار تعهد و آگاهی، آنجا را چون کیمه آرماتها می‌دید. از عالمان و فقهایی چون آیت الله منتظری، با شکوه و تجلیل بسیار سخن می‌گفت، و با شیفتگی، اینگونه مردان را از جمله سازندگان روح خویش و حماسه خویش می‌دانست و سمرق نسلهای مجاهد

روزنامه «کیهان»، قسمتی از نوشته‌های دکتر را که از طریق دستبرد به دست مأموران افتاده بود و در اختیار «کیهان» قرار داده بودند نشر کرد. هیئت تحریریه روزنامه یادشده در آن روزگار ندانستند که نمی‌توانند چهره اصلی متفکر اسلامی، دکتر علی شریعتی، را آلوده سازند این اندازه می‌دانستند و از وضع خود خبر داشتند که وقتی به او نام «همکار ما» بدهند، باعث آلودگی می‌شود، اما ندانستند که دریا به پوز... نجس نمی‌شود.

دکتر شریعتی، با کمال هوشاری، در مقاله «بازگشت به خویش»، مطالبی علیه استبداد موجود و نظام فاسد گنج‌انداز بود، و آنان سفیهانه نفهمیدند و آن مقاله در تیراژی وسیع نشر دادند.

دکتر شریعتی، انسانی بزرگ، مسلمانی مجاهد، شیعه‌ای خالص و مخلص و دارای سوز و شور معروف تشیع، علی‌شناس آگاه، و پرخاشگری بیدارکننده، و مبارزی آشتی‌ناشناس، و متفکری عمیق، و وجدانی بیدار بود، و فریادی که تا جوادان نسلین‌اکنون است.

همانگونه که روح حسن صباح، در کوههای آمووت هنوز می‌گردد و پاس می‌دهد، روح دکتر شریعتی -این مبارز آگاه علوی- سالهای سال، از کران تا کران ایران و دیگر کشورهای اسلامی و هرجای جهان که جوانان مسلمان حضور داشته باشند، خود را می‌نماید، و در وجدان زمان و پیکر تاریخ حاضر است.

روح دکتر شریعتی، در حسینیه ارشاد، در مسجدها، در مدرسه‌ها، در حوزه علمیه قم و میان روحانیون مبارز و طلاب جوان، در مشهد، در مسجد گوهرشاد، در فضای کانون نشر حقایق اسلامی، در همه دانشگاهها و مدارس عالی، در هر جا که او بوده و سخنرانی کرده است، در خانه‌ها و کتابخانه‌ها، در دل و جان جوانان، همه جا و همه جا حاضر است و همیشه در میان نسلها و نسلها هست و با آنان است، به آنان الهام می‌بخشد، آرمان می‌دهد، حماسه می‌آموزد، و در آنان آگاهی و ایمان و جهاد می‌آفریند. و علی و فاطمه و حسین و زینب را می‌شناساند



روایت
هفتم

به
روایت
محمد رضا حکیمی



ا کتاب الحیاء - آخرین جلد این کتاب در سال ۹۴ چاپ شد

زمینه‌ها نداشته باشند، و دیگر برایشان اسلام حقیقی و خرافی فرقی نکند. این دردمندی و درآشنایی و آگاهی و شناخت را مقایسه کنید با آنچه جمل

دکتر شریعتی به روایت آیت الله سید علی خامنه ای، رهبر انقلاب

وجیهه واقف مهربانی

ترم هشت پرسناری دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

روایت هشتم

مرفعی کوتاه



رهبر انقلاب همراه با شهید بهشتی و شهید مطهری جزو روحانیون بودند که پیش از انقلاب بیشترین ارتباط را با دکتر شریعتی داشتند و از نزدیک با شخصیت وی آشنا بودند.

مهم ترین و کلیدی ترین جمله ای که رهبر معظم انقلاب در مورد شریعتی گفته است این جملات می باشد:

«از شگفتی های زمان و شاید از شگفتی های شریعتی این است که هم طرفداران و هم مخالفانش نوعی هم دینی با هم کرده اند تا این انسان دردمند و پرشور را ناشناخته نگه دارند.» این سخنان آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب در واقع اعتراضی است به آنچه که از سوی دو طیف موافقان و مخالفان علی شریعتی نسبت به او روا داشته می شود و سعی می شود تا او را آن طور که می خواهند و نه آن چنان که بود معرفی کنند.

در مجموع رهبر انقلاب بر خلاف شهید مطهری نظر مثبتی نسبت به دکتر شریعتی داشتند. رهبر انقلاب حتی در آخرین نظرات خود نسبت به دکتر شریعتی که در واقع حاشیه نگاری ایشان بر کتاب «جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران» اثر رسول جعفریان است، نظرات شهید مطهری در مورد دکتر شریعتی را مبالغه آمیز میدانند. متن زیر برگرفته از حاشیه نگاری ایشان بر کتاب «جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران» اثر رسول جعفریان، مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی و سخنرانی ایشان در سومین سالگرد رحلت دکتر شریعتی است.

| موافقان و مخالفان |

حقیقت شریعتی را سنگری کردن برای کوبیدن روحانیت و یا کلا متفکران اندیشه بنیانی و فلسفی اسلام.

خود این منش و موضع گیری کافی است که عکس العمل ها را در مقابل شریعتی تندتر و شدیدتر کند و مخالفان او را در مخالفت حریص تر کند. بنابراین من امروز می بینم کسانی که به نام شریعتی و بعنوان دفاع از او درباره شریعتی حرف می زنند، کمک می کنند تا شریعتی را هرچه بیشتر منزوی کنند. متأسفانه به نام رساندن اندیشه های او یا به نام نشر آثار او یا به عنوان پیگیری خط و راه او، فجاجی در کشور صورت می گیرد. فراموش نکرده ایم که یک مشت قاتل و تروریست بنام "فرقان ها" خودشان را دنباله رو خط شریعتی می دانستند مخالفان را می شود با تبیین و توضیح روشن کرد، می شود با بیان برجستگی های شریعتی، آنها را متقاعد کرد و اگر در میان مخالفان معاندی وجود دارد او را منزوی کرد. اما اینگونه موافقان را به هیچ وسیله ای نمی شود از جان شریعتی و از سر شریعتی دور کرد، بنابراین من معتقدم چهره شریعتی در میان این موافقان و این مخالفان چهره مظلومی است و اگر من بتوانم در این باره یک رفع ظلمی بکنم به مقتضای دوستی و برادری دیرینی که با او داشتم و حتما ابایی ندارد

| نقش دشمن در تفرقه انداختن بین موافقان و مخالفان شریعتی |

دشمن در آن وقت خوب فهمید که به کجا تکیه کند. نقش اختلاف افکنی و در این نقش دشمن یک جانبه بازی نکرد بلکه دو جانبه بازی کرد. از دو طرف دو جناح و دو جبهه را به جان هم انداخت. کسانی را به بهانه اشتباهات شریعتی آنچنان برانگیخته کرد که حاضر شدند بگویند این حتی دین ندارد، سنی بودن پیشکش چون چیز خیلی کمی بود، معتقد به الله و معتقد به نبوت هم نیست.

مقابلا دعای را وادار می کردند که بیایند به مردم و جوان ها بگویند بفرمایید اسلام یعنی این، مسلمان ها یعنی این، روحانیت یعنی این، تبلیغ اسلامی حوزه علمیه یعنی این که این اندیشه ها و این آرمان ها و این هدف ها و این سوز و این گداز را بی دینی می دانند. بازی گرفت و به طور فاجعه آمیزی هم گرفت و آن کسانی که در این میانه می ایستادند و به دو طرف هشدار می دادند به یک طرف می گفتند بابا برای اشتباهات کوچک برای خطاها و لغزش های قابل اغماض

به نظر من شریعتی برخلاف آنچه که همگان تصور می کنند یک چهره همچنان مظلوم است و این به دلیل طرفداران و مخالفان اوست. یعنی از شگفتی های زمان و شاید از شگفتی های شریعتی این است که هم طرفداران و هم مخالفانش نوعی هم دینی با هم کرده اند تا این انسان دردمند و پرشور را ناشناخته نگه دارند و این ظلمی به اوست.

مخالفان او به اشتباهات دکتر شریعتی تمسک می کنند و این موجب می شود که نقاط مثبتی که در او بود را نبینند بی گمان شریعتی اشتباهاتی داشت و من هرگز ادعا نمی کنم که این اشتباهات کوچک بود اما ادعا می کنم که در کنار آنچه که ما اشتباهات شریعتی می توانیم نام گذاری، چهره شریعتی از برجستگی ها و زیبایی ها هم برخوردار بود. پس ظلم است اگر به خاطر اشتباهات او برجستگی های او را نبینیم. من فراموش نمی کنم که در اوج مبارزات که می توان گفت که مراحل پایانی قال و قیل های مربوط به شریعتی محسوب می شد. امام در ضمن صحبتی بدون اینکه نام از کسی ببرند، اشاره ای کردند به وضع شریعتی و مخالفت هایی که در اطراف او هست، نوار این سخن همان وقت از نجف آمد و در فرونشاندن آتش اختلافات موثر بود. در آنجا امام بدون اینکه اسم شریعتی را بیاورند اینچنین بیان کرده بودند: (چیزی نزدیک به این مضمون) بخاطر چهار تا اشتباه در کتابهایش بگویم این صحیح نیست ممکن بود او اشتباهاتی بعضا در مسایل اصولی و بنیانی تفکر اسلامی داشته باشد مثل توحید، یا نبوت و یا مسایل دیگر. اما این نباید موجب می شد که ما شریعتی را با همین نقاط منفی فقط بشناسیم. در او محسنان فراوانی هم وجود داشت. امام ظلم طرفداران شریعتی به او کمتر از ظلم مخالفانش نبود بلکه حتی کوبنده تر و شدیدتر هم بود. طرفداران او بجای اینکه اشتباهات مثبت شریعتی را مطرح کنند و آنها را تبیین کنند. در مقابل مخالفان صف آرای می کردند و در اظهاراتی که نسبت به شریعتی کردند سعی کردند او را یک موجود مطلق جلوه بدهند. سعی کردند حتی کوچکترین اشتباهاتی را از او نپذیرند. یعنی سعی کردند هرگز اختلافی را که با روحانیون یا با متفکران بنیانی و فلسفی اسلام دارند در پوشش حمایت و دفاع از شریعتی بیان کنند. در

۲۱



روایت
هشتم

به
روایت
آیت الله خامنه ای

اصالت‌ها و ارزش‌های بزرگ را فراموش نکنید و به قول خود شریعتی مجازات را به قدر گناه

نگاه

شریعتی برخلاف آنچه گفته می‌شود درباره او و هنوز هم عده‌ای خیال می‌کنند، نه فقط ضدروحانی نبود بلکه عمیقاً مومن و معتقد به رسالت روحانیت بود، او می‌گفت که روحانیت یک ضرورت است، یک نهاد اصیل و عمیق و غیرقابل خدشه است، و اگر کسی با روحانیت مخالفت بکند یقیناً از یک آبشخور استعماری تغذیه می‌شود، این‌ها اعتقادات او بود در این هیچ شک نکنید این از چیزهایی بود که جز معارف قطعی شریعتی بود اما در مورد روحانیت او تصویری این بود که روحانیون به رسالتی که روحانیت بر دوش دارد بطور کامل عمل نمی‌کنند

در سال ۱۳۴۹ در مشهد، در یک مجمعی از طلاب و فضلاء مشهد، من درس تفسیر می‌گفتم در این درس تفسیر یک روز راجع به روحانیت صحبت کردم و نظراتی را که در مورد بازسازی روحانیت یعنی جامعه روحانیت وجود داشت به صورت فرض و احتمال مطرح کردم، گفتم چهارنظر وجود دارد.

یک: حذف روحانیت به کلی، یعنی اینکه اصلاً روحانیتی نمی‌خواهیم.

دو: قبول روحانیت به همین شکلی که هست با همین نظام و سازمان کنونی قبولش کنیم و هیچ اصلاحی را در آن ندانیم.

سه: تبدیل به کلی، یعنی اینها و روحانیت کنونی را برداریم یک روحانیت جدید بیاوریم و بجای این روحانیت، به شرایط لازم و مقرر که برایش می‌پسندیم روحانیت جدید بنیانگذاری کنیم.

و چهار: اصلاً همان چیزی که هست،

بحث کردم روی مساله وصحبت کردم، البته طبیعی است که من آن‌ها را در نظر اول را رد می‌کردم و با ارایه دلیل و به نظر چهارم معتقد بودم.

همان اوقاتی بود که تازه زمزمه‌هایی علیه دکتر شریعتی بلند شده بود و گفته می‌شد که دکتر شریعتی راجع به افکار شریعت کم عقیده است یا بی عقیده است یا نسبت به روحانیت علاقه‌ای ندارد و از این قبیل تمبیرات. جلسه‌ای داشتیم همان روزها با دکتر شریعتی من برای او نقل کردم که من در جلسه درمان این مطلب را بیان می‌کردم، با علاقه فراوانی گوش می‌داد. من برایش گفتم، بگو، یکی اینکه نفی روحانیت بکلی، که گفت این غلط است

دوم اثبات همین روحانیت موجود به کلی، که هیچ تغییری در او وارد نکنیم. گفت: این هم که غلط است.

سوم اینکه تبدیل کنیم روحانیت را باز به کلی، یعنی این روحانیت را کلاً برداریم یک روحانیت دیگر جای او بگذاریم، با شرایط لازم. تا این قسمت سوم را گفتم شریعتی ناگهان گفت: اوه، او، این از همه بدتر است توجه می‌کنید! گفت این از همه بدتر است. از همه خطرناکتر است، این از همه استعماری‌تر است و رسیدیم به نظر چهارم که آن اصلاح روحانیت موجود بود گفت بگو این نظر خوبی است.

شریعتی برخلاف آنچه گفته می‌شود درباره او و هنوز هم عده‌ای خیال می‌کنند، نه فقط ضدروحانی نبود بلکه عمیقاً مومن و معتقد به رسالت روحانیت بود، او می‌گفت که روحانیت یک ضرورت است، یک نهاد اصیل و عمیق و غیرقابل خدشه است، و اگر کسی با روحانیت مخالفت بکند یقیناً از یک آبشخور استعماری تغذیه می‌شود، این‌ها اعتقادات او بود در این هیچ شک نکنید این از چیزهایی بود که جز معارف قطعی شریعتی بود اما در مورد روحانیت او تصویری این بود که روحانیون به رسالتی که روحانیت بر دوش دارد بطور کامل عمل نمی‌کنند

در اینجا هم یک خاطره‌ای نقل می‌کنم برای شما در سال ۴۷ یعنی سال آخر عمر جلال آل احمد، مرحوم آل احمد آمد مشهد، یک جلسه مشترکی داشتیم، من بودم، آل احمد بود، مرحوم شریعتی بود و عده‌ای هم از دوستان مشهدی‌ها بودند. بحث درباره روحانیون شد، به مناسبت حضور من در جلسه شاید هر کسی یک چیزی می‌گفت شریعتی یک مقداری انتقاد کرد مرحوم آل احمد به شریعتی گفت شما چرا (البته با تعبیر حوزه علمیه می‌گفتند نه روحانیت) از حوزه علمیه اینقدر انتقاد می‌کنی آیا روشنفکران خودمان انتقاد کن و مرحوم آل احمد یک

بهدید و نه بیشتر، او خودش هم می‌گفت من اشتباهاتی دارم اما مجازاتی که بعضی از آقایان برای من در نظر می‌گیرند صدبرابر بزرگتر از اشتباه من است. اگر صد برابر بزرگتر نبوده ده برابر بزرگتر بود و به این طرف بگویند موضع عکس‌العملی انتقالی پیدا نکنید آن کسی که به نام حوزه علمیه کتاب می‌نویسد سر تا پا فحش به دلیل فحاشی‌اش جزء حوزه علمیه نیست. حوزه علمیه جای عالمانه تهمت و افتراء و فحش آمیز، این عده‌ای که این وسط را گرفته بودند اتفاقاً از دو طرف می‌خوردند عده‌ای به این‌ها می‌گفتند

مرتجع و این دلیل آن بود که نقش سازمان امنیت خیلی خوب گرفته بود. و در سوی دیگر انتقاد تبدیل شد به فحاشی و این اختلاف به دو حرکت شدید متخاصم مبدل شد و بعد از آن همه کوشش و تلاش که توانسته بود روحانیت و جوان را در کنار هم قرار بدهد این دو به تدریج با هم قهر می‌کردند و از هم روی می‌گرداندند. خوشبختانه انقلاب اسلامی، ایران اوچش، اشتغال بزرگش همه این ناصافی‌ها و قشرها و ناصافی‌ها و ناهنجاری‌ها را ذوب کرد و از بین برد.

| شخصیت شریعتی |

البته من تصدیق می‌کنم که بخشی از شخصیت شریعتی مبالغه آمیز و افسانه آمیز جلوه می‌کند در میان قشری از مردم، اما متقابلاً بخش‌های ناشناخته‌ای از شخصیت شریعتی هم وجود دارد. شریعتی را ممکن است به عنوان یک فیلسوف، یک متفکر بزرگ، یک بنیانگذار جریان اندیشه مرفقی اسلام، معرفی کنند. این‌ها اما، افسانه آمیز و مبالغه آمیز است و چنین تعبیراتی در خصوص مرحوم دکتر شریعتی صدق نمی‌کند. اما متقابلاً شریعتی یک چهره پرسوز پیرایه بیکر حاکمیت اسلام بود، از جمله منادیانی بود که از طرح اسلام به صورت یک ذهنیت و غفلت از طرح اسلام به صورت یک ایدئولوژی و قاعده نظام اجتماع رنج می‌برد و کوشش می‌کرد تا اسلام را به عنوان یک تفکر زندگی ساز و یک نظام اجتماعی و یک ایدئولوژی راهگشای زندگی مطرح کند. این بعد از شخصیت شریعتی آنچنان که باید و شاید شناخته نشده است. و روی این بخش وجود او تکیه نمی‌شود. می‌بینید که اگر از یک بعد از سوی قشری از مردم شریعتی چهره‌اش مبالغه آمیز جلوه می‌کند، باز بخش دیگری از شخصیت او و گوشه دیگری از چهره او حتی ناشناخته و تاریک باقی مانده است

شریعتی یک آغازگر بود. در این شک نباید کرد. او آغازگر طرح اسلام با زبان فرهنگ جدید نسل بود. قبل از او بسیاری بودند که اندیشه مرفقی اسلام را آنچنان که او فهمیده بود فهمیده بودند. بودند کسانی اما هیچ‌کدام این موفقیت را پیدا نکردند که آنچه را فهمیده بودند در قالب واژه‌ها و تعبیراتی که برای نسل امروز ما و یا بهتر بگویم نسل آن روز شریعتی، نسلی که مخاطبین شریعتی را تشکیل می‌داد گிரایی داشته باشد مطرح کنند. موفق نشده بودند به زبان آنها این حقایق را بیان کنند. جوری که برای آنها قابل فهم باشد این مسایل را بگویند.

شریعتی و روحانیت

۲۲



روایت
هشتم

به
روایت
آیت الله خامنه‌ای

نظرات مرحوم شهید مطهری درباره شریعتی که از آغاز سالیانستاشان که تا دو سه سال از روی به نحو سگفت آوری ستایش می کرد و چه در سالهای بعد که از او به نحو سگفت آوری می بود. می فرمود غالباً مبالغه آمیز بود. در همین مطالبی که ایشان به امام روح الله دشته، نشانه های بزرگتمایی آشکار است. برخی دیگر از دوستان ما از جمله مرحوم شهید بهشتی نیز همین نظر را در باره اظهارات شهید مطهری داشتند

دو سه جمله درباره انتقاد و تعارض
 به روشنفکران گفته مرحوم دکتر
 شریعتی پاسخ داد که آن پاسخ
 هم می شود درست نقطه نظر او
 را نسبت به روحیات و روحانیون
 فهمید
 گفت علت اینکه من از حوزه روحانیت
 انتقاد می کنم از حوزه علمیه
 انتقاد می کنم این است که ما از
 حوزه علمیه انتظار و توقع داریم
 از روشنفکر جماعت هیچ توقعی
 نداریم نه پای که ولاشدر
 اغوش فرهنگ غربی بوده این

چیزی نیست که ما در او انتظار داشته باشیم، اما روحانیت یک نهاد اصیلی هست
ما از روحانیت زیاد انتظار داریم و چون آن انتظارات عمل نمی شود به همین
دلیل است که انتقام می کشیم. او معتقد بود که روحانیت به آن رسالت بطور کامل
عمل نمی کنند. براین اعتقاد بود تا سال حدود ۵۱ و نزدیک ۵۲ از آن سال در
اثر تماسی هایی که دکتر با چهره هایی از روحانیت به خصوص روحانیت جوان
گرفت، کلاً عقیده اش عوض شد. یعنی ایشان در سال ۵۴ و ۵۵ معتقد بود که
اکثریت روحانیت به آن رسالت عمل می کنند و لذا در این اواخر عمر دکتر شریعتی
نه فقط معتقد به روحانیت، بلکه معتقد به روحانیت نیز بود و معتقد بود که اکثریت
روحانیت در خط عمل به همان رسالتی هستند که بر دوش روحانیت واقفا هست.
البته با روحانیونی که می فهمید که در آن خط نیستند با آنها خوب نبود و شخصا
به امام خمینی، سیدعلی خامنه‌ای و آیت الله العظمی بروجردی ابرازتعداد بود.

|| شریعتی و چپی ها ||

درمورد چپی‌ها باید بگوییم صریحا و قاطعا شرعیتی جزو شدیدترین و قاطع‌ترین عناصر ضدچپ و ضد مارکسیسم بود. آن روزی که مجاهدین تغییر ایدئولوژی دادند و کتاب مواضع ایدئولوژیک تازه شان چاپ شد و در اختیار این و آن قرار گرفت، که هم من دیده بودم و هم مرحوم دکتر جلسه ای داشتیم در مشهد یک نفری از مواضع جدید مجاهدین که مارکسیستی بود دفاع می‌کرد. شرعیتی آن شخص را چنان کوبید در آن جلسه ای که برای من حتی تعجب آور بوده که شرعیتی اینقدر ضد چپ است و شما آثارش را بخوانید مقابل و مخالفت او را با اندیشه چپ و مارکسیستی و اصول تعلیمات مارکسیستی را به روشنی در می‌یابید. بنابراین هرکس و هرچپ گرای (اگرچه زیر نام اسلام) اگر امروز شرعیتی را از خودش بداند یقینا گزافه ای بیش نگفته است. همچنین مجاهدی که امروز شرعیتی را از خودش بداند یقینا گزافه ای بیش نگفته است. همین مجاهدین که امروز طرفداری از دکتر شرعیتی می‌کنند اینها در سال ۵۱ و ۵۲ جزو سخت‌ترین مخالفین شرعیتی بودند. خوب امروز چطور می‌توانند شرعیتی را قسط خودشان بدانند. اما خوب باید دید چقدر این حرف قابل قبول است. نه مارکسیست‌ها و نه گروه دیگر هیچ کدام با شرعیتی حتی هم خونی فکری و رابطه خویشاوندی فکری هم نداشتند

شریعتی و مطہری

نمای خارجی اسلام در دید طبقات تحصیل کرده و روشنفکر در آن روز یک نمای ضروشن‌یونی بود. درست است که در سال ۴۲ و ۴۳ و چند سال بعد از مقاومت عظیمی که مردم به پشت گرمی و اتکاء حوزه علمیه کردند نظرها نسبت به اسلام تا حدود زیادی واقع‌بینانه شد، اما این معنائش این بود که اسلام مبارز است، اسلام مقاومت است، اسلام ضدظلم است معنائش این بود که اسلام ما را به پرواز بین‌هایتی، بسوی کشف گشودن اندیشه‌های ناشده فکری و مقدس و انسانی و شریف سوق می‌دهد این کار شرعیتی توانست نسل جوان را یک‌جا و درست به طرف مذهب و ایمان مذهبی بکشاند این کار را او به طبیعت خود می‌کرد تصنی در این‌کار نداشت بعد از بلوغ شرعیتی در عرصه روشنفکری و بر منبر روشنفکری اسلامی بسیار بودند کسانی که معلمان شرعیتی بودند اما کشف نشده بودند، ولی کشف شدند، شرعیتی به خود من بارها می‌گفت که من مرید مطهری هستم، مطهری را استاد خودش می‌دانست و ستایشی که او از مطهری می‌کرد، ستایش یک آشنا به شخصیت عظیم و پیچیده و پرقوای مطهری بود، اما مطهری در سایه و یا در پرتو حسن ظن و اقبالی که جوان روشن بین روشنفکر و نسل تحصیل کرده به اسلام پیدا کرده بود شناخته شد قیلاً مطهری را همکارها و همدرس‌ها و شاگردهایش فقط می‌شناختند، طلوع مطهری در آفاقش که آن آفاق را از لحاظ جو کلی کوشش‌های شرعیتی به وجود آورده بود و یا در آن سهم بسیار بزرگی داشت. البته ارج و ارزش فیلسوف متفکر پرمعزی مثل مطهری در جای خود روشن و واضح است به معنای درست کلمه شرعیتی یک مرحله بود ،مرحله بعدی این است که بیایم آن مسایلی را که شرعیتی با استفاده از آشنایی های خودش با فرهنگ اسلام فهمیده بود و ارایه داده بود با اصول اساسی فلسفی مکتب اسلام بیامیزیم و منطقی کنیم.

آنچه که به دست خواهد آمد به نظر من مرحله جدیدی است که می تواند برای نسل ما مفید باشد، به تعبیر بهتر پیام شرعی را با مطهری پیامیزیم. شرعی را در کنار مطهری مطالعه کنیم. ترکیبی از زیبایی های شرعی با بون آرمه اندیشه اسلامی مطهری به وجود بیاوریم آن بنظر من همان مرحله نوینی است که نسل ما به آن نیاز دارند نظرات مرحوم شهید مطهری درباره شرعی چه در آغاز آشنایشان که تا دو سه سال از وی به نحو شفقت آوری ستایش می کرد

[illegible]

روزنامه جمهوری اسلامی - ۴ تیر ماه ۱۳۹۶

و چه در سالهای بعد که از او به نحو شگفت آوری مذمت می فرمود غالباً مبالغه

آمیز بود. در همین مطالبی که ایشان به امام مرقوم داشته، نشانه های بزرگنمایی

آشکار است. برخی دیگر از دوستان ما از جمله مرحوم شهید بهشتی نیز همین نظر

را در باره اظهارات شهید مطهری داشتند

روایت هشتم

به
روایت
آیت الله خامنه ای

جمہوری اسلامی

شریعتی بارها بمن میگفت مرید مطهری هستم

A black and white portrait of a man with a full beard and glasses, wearing a turban. He is looking directly at the camera. The image is framed by a thick black border.

[illegible]

روزنامه جمهوری اسلامی - ۴ تیر ماه ۱۳۵۹

و چه در سالهای بعد که از او به نحو شگفت آوری مذمت می فرمود غالباً مبالغه آمیز بود. در همین مطالبی که ایشان به امام مرقوم داشته، نشانه های بزرگنمایی آشکار است. برخی دیگر از دوستان ما از جمله مرحوم شهید بهشتی نیز همین نظر را در باره اظهارات شهید مطهری داشتند

شریعتی و مطہری

دکتر شریعتی به روایت امام موسی صدر

برگرفته از کتاب خاطرات سیاسی، اجتماعی صادق طباطبائی جلد یک - چاپ موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)

کارگروه آزاد اندیشی جلال احسن

این نوشتار تقدیم می شود به روح شهید مصطفی چمران

روایت نهم

مرفعی کوتاه امام موسی صدر



سید موسی صدر، در روز ۱۴ خرداد سال ۱۳۰۷، در محله چهارمردان شهر قم به دنیا آمد پدر او سید صدرالدین صدر، ناشنین شیخ عبدالکریم جابری مؤسس حوزه علمیه قم و از مراجع بزرگ زمان خود بود در خرداد سال ۱۳۲۲ رسماً به حوزه علمیه قم وارد شد. استادان فقه و اصول او در قم سید محمد باقر سلطان طباطبائی، حسینعلی منتظری، سید جلال الدین طاهری، سید حسین طباطبائی بروجردی، شیخ عبدالجواد جبل عاملی، محمد جحد کوهکمری، سید احمد خراسانی و سید محمد محقق داماد بودند و فلسفه را نزد علامه سید محمدحسین طباطبائی و سید رضا صدر فرا گرفت. در کنار تحصیلات جزوئی در قم، درس دبیرستان خود را به اتمام رساند، و در سال ۱۳۲۹ به عنوان اولین روحانی دانشجو و دانشگاهی (البته به همراه دوستش یعنی عبدالجلیل جلیلی کرمانشاهی، در لیسانس رشته «اقتصاد در حقوق» (معادل رشته حقوق اقتصادی کنونی) به عنوان نخستین طلبه وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۳۲ فارغ التحصیل شد. در اواخر سال ۱۳۳۸، سرزمین مادری خود ایران را به سوی لبنان ترک کرد. اصلاح امور فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه شیعیان لبنان از یکسو، و استفاده از ظرفیتهای منحصر به فرد لبنان جهت نمایاندن چهره واقعی شیعیان به جهانیان از سوی دیگر، اهداف اصلی این سفر را تشکیل می داد. صدر در ۲ شهریور سال ۱۳۴۷ و در آخرین مرحله از سفر اروپای خود به کشورهای عربی، بنا بر دعوت رسمی معمر قذافی وارد لیبی شد و در روز ۹ شهریور رویداد شد. دستگاہهای قضایی دولتهای لبنان و ایتالیا، و همچنین تحقیقات انجام شده از سوی واتیکان، ادعای رژیم لیبی مبنی بر خروج صدر از آن کشور و ورود او به رم را رسماً تکذیب کردند. مجموعه اطلاعات آشکار و پنهانی که طی دو دهه پیش پنهان شده، تماماً گواه آنند که موسی صدر هرگز خاک لیبی را ترک نگفته است

| گزیده ای از سخنان امام صدر در چهلیم شریعتی |

در مقابل این وضع نامساعد کنونی، مردم به چهار دسته تقسیم می شوند: دسته ای در مقابل واقعیت موجود تسلیم می شوند، در آن ذوب می شوند، با آن می سازند و وضع موجود را می ستایند و می کوشند برای وضع موجود فلسفه بسازند و آن را صحیح بشمارند. در نتیجه، با آن همکاری می کنند و فاسد می شوند. این ها مردم ضعیفی هستند که ما از آن ها نمیستیم و آن ها را از خود نمی دانیم. دسته دیگر که از این ها قوی ترند، این وضع را نمی پذیرند ولیکن از این وضع فرار و هجرت می کنند، به جامعه های دیگر پناه می برند، به اروپا و آمریکا و جاهای دیگر می روند. پس پناهگاه دیگری برای خود می یابند تا در آنجا زندگی کنند. این دسته از دسته اول قوی ترند، ولی باز ما آن ها را نمی پذیریم و خود را از آن ها نمی دانیم. دسته سوم که از دسته اول و دوم قوی ترند، تسلیم نمی شوند و فرار هم نمی کنند. سعی می کنند جامعه خود را تغییر دهند و اوضاع را به وضع مساعدی که خود می خواهند، تبدیل کنند؛ شما و ما از مردم دسته اول و دوم نیستیم، بلکه برای تغییر جامعه خود تلاش می کنیم. آنچه در جامعه و منطقه ما و در جهان می گذرد ما را راضی نمی کند، ولی ما نه تسلیم می شویم و نه فرار می کنیم، بلکه می کوشیم این وضع را تغییر دهیم. کسانی که می خواهند محیط خود را تغییر دهند، به دو دسته تقسیم می شوند: دسته اول کسانی هستند که اسلحه دیگران را به غارت می گیرند. بعضی از اخزایی که ما با آن ها ارتباطی نداریم و به آن ها عقیده نداریم، کسانی هستند که از دسته اول و دوم نیستند و از آن ها بهترند، ولی سعی کردند اسلحه دیگران را در راه تغییر جامعه خود به کار گیرند. این مردم مصادق قول مولا امیرالمؤمنین اند که می فرمایند: کسی که به دنبال حق می گردد و اشتباه می کند، نمی توان او را با کسی که به دنبال باطل می گردد و به آن می رسد، مقایسه کرد. درست است که ما با این دسته از مردم که می خواهند جامعه خود را با اسلحه عاریتی تغییر دهند، نیستیم، ولی به آن ها احترام می گذاریم و آن ها را از دسته های دیگر بهتر می شماریم. ما هرچند از این مردمی که برای تغییر جامعه خود قیام کردند و از ایدئولوژی دیگران برای تغییر استفاده می کنند با احترام یاد می کنیم، ولی خود را از این دسته نمی دانیم، زیرا معتقدیم اسلحه ای که برای تغییر جامعه به کار می رود، باید با زمین و آسمان ما تناسب داشته باشد.

ما نمی توانیم از ایدئولوژی و افکار عظیمی که برای ما در زیر این آسمان و روی این خاک به وجود آمده و از ایمان به خدا که برای ما بلندپروازی و هدف های بی نهایت ایجاد می کند، چشم پوشیم. بنابراین، از این دسته نیستیم چون خوب به آفق می نگریم می بینیم که مردی به نام دکتر علی شریعتی ظاهر شده است که می تواند به خوبی انقلاب اصل، افکار اصیل و ایدئولوژی اصیل منطقه ما را توضیح دهد. بنابراین، او برای ما ثروتی است که با هیچ قیمتی تعویض نمی شود. از افکار بزرگ و اصیل او استفاده می کنیم و به او احترام می گذاریم. افکار او توانسته تجربه عظیم تاریخی ما را که تاریکی ها را به نور و کفرها را به ایمان و پراکنده ها را به هماهنگی تبدیل کرده است، نشانمان دهد. کلمات دکتر علی شریعتی با تمام وضوح ثروت عظیمی در مقابل ما می گذارد، ما به او احترام می گذاریم، همچنان که اگر به سازمان فتح احترام می گذاریم، تنها برای این است که انقلابی برضد باطل است و هدفش آزاد کردن زمین های اشغال شده. از این روست که فتح را انقلاب اصیل می دانیم. انقلابی می دانیم که در روی زمین ما و در زیر آسمان ما و با افکار و قلب های ما و آرزوهای ما تناسب و هماهنگی دارد. به این علت است که ما به فتح احترام می گذاریم و آن را تأیید می کنیم، ما به فتح و دکتر شریعتی احترام می گذاریم، زیرا آن ها تغییردهنگانی هستند که به ایدئولوژی اصیل خود تکیه کرده اند. آن ها را، بنا بر اصطلاح قرآن، کسانی می دانیم که بر صراط مستقیم حرکت می کنند، نه آنان که «المغضوب» بر آن ها حاکم است و نه آنان که در سلک «ضالین» اند. احترام دکتر شریعتی برای اصالت فکری اوست.

او و کسانی که این راه را می روند، می توانند نیروهای عظیمی را برانگیزانند که در حال حاضر در جهان را کد مانده است. بسا نیروهایی که در مساجد و معابر و دکان ها و در کوچپس کوچهای زندگی را کد و مهمل مانده اند، بتوانند این افکار را از حالت فکری صرف به در آورد و از آن ها نیروی عظیمی بسازند و بسا در آن تقسیم بندی که کردیم، بتوانیم همه این نیروها را از دسته چهارم بشماریم که تسلیم نمی شوند، فرار نمی کنند و اعتراف به ضعف و ورشکستگی سیاسی خود ندارند، بلکه برای تغییر، با روش اصیل، تلاش می کنند. بنابراین، ما می توانیم خود را جزو این دسته بشماریم، ما که در این جلسه دور هم جمع شده ایم، کسانی هستیم که در سلک این



روایت
نهم

به
روایت
امام موسی صدر



نگاه

دسته حساب می‌شوند. کسانی که برای تغییر، با هدف‌های اصیل، به روش‌های اصیل، تلاش می‌کنند، در فلسطین، اریتره و لبنان، همه این انقلاب‌هایی که در سرتاسر جهان هستند، به احترام دکتر شریعتی دور هم جمع شده‌ایم. ما دسته‌ای هستیم که می‌توانیم خود را جهان‌پهار بخوانیم. ما جزو جهان سوم هستیم و زیر بار دو قدرت شرق و غرب عالم نمی‌رویم. ولی جهان سومی‌ها دو دسته‌اند: کسانی که به روشکستگی سیاسی خود اعتراف کردند و از چپ و راست جهان ایدئولوژی قرض می‌کنند؛ گروه دیگر کسانی هستند که به اصالت خود و به اصالت زمین و آسمان خود تکیه می‌کنند. این دسته را ما جهان‌پهار می‌نامیم و معتقدیم که این‌ها باید دور هم جمع شوند تا در کنار هم قدرت پیدا کنند و با وحشتان خود را از ضعف و پراکندگی جدا کنند

و قدرت یابند. بنابراین، همچنان‌که در زمان حیات دکتر شریعتی از او استفاده‌های فراوان کردیم، در مرگ او نیز نیروهای اصیل و مؤمن دور هم جمع شدند؛ نیروهایی که اگر دور هم جمع شوند، قدرت پیدا می‌کنند و از خدای نامتناهی هم، که به واسطه ایمان به قلب و عقل ما راه می‌یابد، حتماً می‌توانیم کسب قدرت کنیم. چون خوب بررسی می‌کنیم و وضع عمومی خود را مشاهده می‌کنیم، می‌بینیم که این نیروهای اصیل، این پاکان مبارز، این مؤمنین به خدا حتماً باید دور هم جمع شوند و الا با شدت و قساوت از همه طرف با آن‌ها مقابله خواهد شد. اگر دور هم جمع نشویم و از خود دفاع نکنیم، جنگ را به داخل خانه‌های ما هم خواهند کشید.

مشکلات ما تا کجا می‌تواند پیش رود؟ تا چه حد می‌توانیم در مقابل مشکلاتی که در برابر ما تأسیس و اختراع می‌شود، صبر کنیم؟ آیا بعضی از اختراعاتی که در جهان وجود داشته کافی نبوده است؟ آیا هنوز آن مشکلات را باید به لبنان منتقل کنند و ما را به دردرس و پریشانی بیندازند؟ آیا بعضی از برادران عرب ما، که در جنگ جز وزن اثر دیگری نداشتند، اکنون می‌خواهند سعی کنند آتش اختلافات خودشان را به جان جنوب ما و کشور ما بيفکنند؟ آیا برای آن‌ها کافی نیست که هر روز می‌نشویم گوشه‌ای امامی و سازمانی به وجود آمده است. هر روز به یک جمعیت خیره وعده داده می‌شود. هر روز شنیده می‌شود که می‌خواهند برای شیعیان خدمتگزاری کنند و خبر شیعیان را می‌خواهند. آیا این دولت شرقی که این ادعاها را می‌کند، حقیقتاً خبر شیعیان را می‌خواهد؟ اگر خبر شیعه را می‌خواستند چرا دکتر شریعتی را کشتند؟ اگر خبر شیعیان و خدمت‌علمای دین را می‌خواستند چرا طالقانی را زندانی کردند؟ چرا علما و متفکران بزرگ مسلمان را در ایران و به دست ساواک زندانی می‌کنند؟ اطلاعات ایران است که صفوف شیعه را پارچه‌ری می‌کند و مردم را به زندان می‌اندازد و وجود ما را به خطر انداخته است. آن‌ها می‌خواهند برای ما خطی انتخاب کنند که ما آن را نمی‌پذیریم. ما به هیچ وجه قبول نمی‌کنیم که یک دست خارجی وحدت مذهبی ما و وطن ما را پراکنده و مشتت کند. به هیچ وجه این روش را نخواهیم پذیرفت. درست است که ما در جنگ ضعیف شدیم و مشکلات فراوان داریم و مشکلات داخلی و پریشانی‌ها و گرفتاری‌های ما از حد تمکتمان خارج است. ولی هنوز آن‌قدر خون در بدن ما جریان دارد و همتی در ما هست که بتوانیم به این تصمیم‌های خطرناک نه بگوییم. بزرگان و رهبران ما، بیکه و تنها، در مقابل تاریخ می‌ایستادند و نه می‌گفتند.

دکتر شریعتی، همان‌طور که می‌دانید تأثیر فراوانی در جوانان مسلمان و محصلین همه و حتی در بسیاری از جوان‌های خوب و متدین و ارحام خودمان از کوچک و بزرگ، دختر و پسر گذاشته است و آنان را که از وابستگی به کمونیست‌ها امتناع دارند و در عین حال نمی‌خواهند همدست و هم‌روش دولت‌ها و دست‌راستی‌ها باشند و تمایلات اصلاحی دارند، آنان را به اسلحه فکری مناسبی مجهز کرده است

ما مشاهده می‌کنیم هر روز می‌کوشند از اینجا و آنجا اخوند بترارند، عمامه بسازند و سازمان‌های سری و علنی به وجود بیاورند. هر روز می‌نشویم که می‌خواهند علاقه‌مندی خود را به شیعه نشان دهند. اما به هیچ وجه به شیعه علاقه ندارند. آن‌ها می‌خواهند شیعه را از راه حقیقی خود، که راه مبارزه و راه علی و حسین است، باز دارند. آن‌ها می‌خواهند ما را از راه رد کردن فساد و نه گفتن به استثمار و استثمار و استحمار بنا بر قول مرحوم دکتر شریعتی باز دارند. ما به هیچ وجه لبنان عظیم خود را، که کشور آزادی و پیداری و تلاش است، کشوری که نمونه همزیستی است، کشوری که مبارزه فکری را در راه افضل اختیار کرده است، کشوری که با هجرت خود تمدن دنیا را پاییزی می‌کند، کشوری که سرچشمه مقدس‌ترین

انقلاب‌ها یعنی انقلاب فلسطین بوده است، به آنان نخواهیم داد.

ما به هیچ وجه اجازه نخواهیم داد که مردان کوچکی که جز پول فضیلتی و چیزی در اختیار ندارند وارد خانه‌های ما شوند و صفوف مذهبی ما را پراکنده کنند و در هر گوشه‌ای رهبری و محوری بسازند. ما به هیچ وجه این روش را نمی‌پذیریم و با آن مبارزه خواهیم کرد. آن‌ها کسانی هستند که سعی می‌کردند علی و حسین را بکشند و آن‌ها را از حقوق خود محروم کنند. آن‌ها نمی‌خواهند ما در این راه گام زنیم و به این دلیل سعی کردند مردم را گمراه کنند. اگر ما هیچ امتیازی جز ادراک و تشخیص اوضاع روزانه خود، که به نام اجتهاد در تاریخ معروف است، نداشتیم، کافی بود تا توطئه و سحر آن‌ها در ما اثر نکند. بنابراین، مزدوران خارجی، حتی اگر عمامه بر سر داشته باشند و حتی اگر امام نامیده شوند، باید به جهنم بروند؛ به جهنم فساد و به جهنم پول و به جهنم دشمنان علی و حسین. اگر آنان به شیعه علاقه‌مند بودند، روحانیان بزرگ و شخصیت‌های مبارز را در زندان نمی‌گذاشتند، صدها هزار زندانی در زندان نداشتند. ما به هیچ وجه نمی‌توانیم این روش را بپذیریم.

ما در اینجا به دکتر شریعتی احترام می‌گذاریم، زیرا دکتر شریعتی مبارز نمونه و نماینده مبارزه اصیل و عظیمی است و به همین علت نیز تسلی می‌یابیم، زیرا فکر دکتر شریعتی در بین ما درخشان است و فکر دکتر شریعتی افکار مبارز جهان را در هر جا که باشند به دور یکدیگر جمع کرده است. بنابراین، دکتر شریعتی در مرگ خود به ما موهبت دیگری عطا کرد که ما را دور هم جمع کرد و توانستیم با هم و در کنار هم بنشینیم و به دشمنان خود بیندیشیم و سعی کنیم افکار خود را با یکدیگر در میان بگذاریم و وضع بهتری برای خود و مردم در نظر بگیریم و ایجاد کنیم. ما در مقابل این مبارزات با پیداری کامل و ادراک کامل مبارزه خواهیم کرد و دست به دست تمام مردم شریف جهان می‌دهیم.

اگر بخواهیم ای‌ا نام‌ها صدر به دای‌ای خود در مورد دکتر شریعتی ا

دکتر شریعتی، همان‌طور که می‌دانید تأثیر فراوانی در جوانان مسلمان و محصلین همه و حتی در بسیاری از جوان‌های خوب و متدین و ارحام خودمان از کوچک و بزرگ، دختر و پسر گذاشته است و آنان را که از وابستگی به کمونیست‌ها امتناع دارند و در عین حال نمی‌خواهند همدست و هم‌روش دولت‌ها و دست‌راستی‌ها باشند و تمایلات اصلاحی دارند، آنان را به اسلحه فکری مناسبی مجهز کرده است و شاید بدانید که کتاب هایش دست به دست و چاپ پشت سر چاپ و در جسات و

حوزه‌های جوانان مسلمان خوانده می‌شد. جوانانی که بدون مبالغه در اروپا و آمریکا خودشان را حفظ کرده، عبادت و طاعت و معصیت و هوا و هوس و همه‌چیز را بر طبق اوامر اسلام مراعات می‌کنند و من، خود، خدا شاهد است که وضع این دختران و پسران را از نزدیک دیده‌ام.

البته ایشان که کتاب‌های دکتر را می‌خوانده و مورد بحث و جدل قرار می‌دادند می‌دیدند که در کتاب‌ها جنبه انتقادی و خراب کردن مکتب‌های سنتی زیادتر از جنبه‌ای مثبت است به علاوه کاملاً می‌دیدند که تغییراتی عمیق در افکار او که به صورت سخنرانی درآمده به وجود می‌آید و اصولاً کلمات او را وحی منزل دانسته و انتقاداتی

هم داشتند ولی با این حال و با توجه به این سه موضوع (انتقاد، تغییر، عدم موافقت کامل) مطالب او را در میدان بحث و جدل با افکار انقلابی معاصر و علیه رژیم‌های راست‌گرا و چپ‌گرایان ملحد و سیله‌ای مؤثر می‌دانستند.

وقتی که دکتر از ایران خارج شد و به اروپا رسید، همه امیدوار شدند که در گوشه‌ای آرام، دور از حمله‌ها، دفاع‌ها و مشکلات سیاسی، او به زودی یک تَر کامل و افکار سازنده برای آنها خواهد داد که اولاً مثبت باشد و ثانیاً بعد از تجربه‌ها، مطالعه‌ها و محیط جدید ثابت باشد و تناقض هم نداشته باشد، ولی ناگهان دیدند که مرگ او را فرصت نداد. به راستی درجه تأثر و مصیبت‌زدگی جوانان را نمی‌توان وصف کرد.

در این حال، وضع روحی، انتقادهای شدید کرد و روابط این جوانان مسلمان را با روحانیت که ضمانت اسلام و راه معرفت احکام و تألیف اسلام هستند، تهدید می‌کرد. مبارکه علمای ایران [...] و تسلیت نگفتن ایشان، حزن و عصبانیت این جوانان را تشدید کرد و من به راستی مشاهده می‌کردم که دلجویی از اینها، فقط می‌تواند مقداری که از رابطه جوانان مسلمان با روحانیت باقی مانده است، حفظ و تقویت کند و امکان اصلاح اشتباهاتی که هست و شده است، باقی بگذارد. وگرنه خطر آنکه آنها برای همیشه از روحانیت جدا شده و گرفتار انحرافات و خطرهایی که در دوری از روحانیت گریبانگیر آنان می‌شود آنان را تهدید می‌کند. از این جهت من با وجود آنکه می‌دانستم این کار مورد انتقاد برادران، و روحانیون، می‌گردد و من در این اوضاع و گرفتاری‌ها ممکن است صدمه‌های شدید بخورم، فداکاری کرده و به این روش اقدام کردم و تحمل نتایج این کار را ثواب و اجر آخرت دانستم و امیدوارم خداوند قبول کند.

در عین حال، در وقت اعلان، در جلسه فاتحه و در مقاله روزنامه با منتهی درجه صراحت اعلام کردم که با او اختلافات زیادی در افکار داریم و خیلی از مطالب او را نمی‌پذیریم و احترام و یادبود او فقط از این نظر است که یک فکر انقلابی اصیل داشته است و به همین جهت از فتح هم با احترام یاد می‌کنیم و این مطالب در صورت جلسه، در نوآرها و در مقاله و کتاب ضبط است.

اما درباره ترجمه کتاب‌ها و مقالات: فقط يك مقاله که ضمارکبست بود، در روزنامه خدیمان، «امل و رساله»، ترجمه و به مناسبت چهل و درج شد. کتاب دعا و «آری، چنین بود برادر» پنج سال قبل در عراق به وسیله سعید علی ترجمه شده و در اینجا فقط کتاب شهادت، با اختصار و به واسطه دوستانش، چاپ شد. و هیچ

نگاه

استقبال آقای صدر از فعالیت‌های دکتر شریعتی بدان معنی نیست که ایشان با تمام آراء و عقاید وی موافق بودند. آقای صدر نسبت به دکتر شریعتی از زاویه «منشأ اثر بودن» می‌نگریستند. ایشان «بردن مذهب به دانشگاه» و «افراز قله علم به دین نگریستن» را ارزشمند می‌دانستند.

گاهی اوقات، نسبت به مطالبی که عده‌ای علیه شریعتی عنوان می‌کردند، می‌خندیدیم. آقای صدر می‌گفتند که یکی از امتیازات دکتر شریعتی این است که مخالفینش مغرض و بی سواد هستند. به هر حال ایشان از این زاویه به دکتر شریعتی می‌نگریستند.

دیگر از آن وقت، یعنی بعد از چهلیم او، هیچ کتاب و هیچ مقاله‌ای و هیچ یادی نشده است.

و لازم است در اینجا عرض کنم که من نسبت به روحانیت ایران احترام می‌گذارم و خودم را جزئی از آن می‌دانم و به ارتباط با آنان مفتخرم و به هیچ وجه برای دکتر شریعتی یا مهم‌تر از او، رنجش خاطر آقایان را فراهم نکرده و نمی‌خواهم بکنم و امیدوارم این موضوع کاملاً واضح باشد که هیچ‌وقت در مقام انتخاب بین دو راه نبوده و نیستم. راه من راه روحانیت است. من امیدوارم همیشه خدمتگزار روحانیت و تشیع بوده و باشم و تاریخ زندگی و مبارزه سیه‌مگین شانزده ساله من این روش را ثابت کرده است.

| دیدار امام صدر با دکتر شریعتی |

دلی‌جان از آمدن دکتر به اروپا خیلی استقبال کردند. البته من باید همین جا به نکته‌ای اشاره کنم. استقبال آقای صدر از فعالیت‌های

دکتر شریعتی بدان معنی نیست که ایشان با تمام آراء و عقاید وی موافق بودند. ایشان به چند دلیل کار دکتر شریعتی را ارزشمند می‌دانست: اول این که دکتر شریعتی در مقطعی منشأ عقده زدلی جوانان شده بود، که مارکسیسم می‌رفت تا به عنوان اندیشه‌ای پیشرو و آزادی بخش فراگیر گردد. دوم این که آقای صدر نگریستن از برای قله علم به دین را مهم و ارزشمند می‌دانست. آقای صدر نسبت به دکتر شریعتی از زاویه «منشأ اثر بودن» می‌نگریستند. ایشان «بردن مذهب به دانشگاه» و «افراز قله علم به دین نگریستن» را ارزشمند می‌دانستند. گاهی اوقات، نسبت به مطالبی که عده‌ای علیه شریعتی عنوان می‌کردند، می‌خندیدیم. آقای صدر می‌گفتند که یکی از امتیازات دکتر شریعتی این است که مخالفینش مغرض و بی سواد هستند. به هر حال ایشان از این زاویه به دکتر شریعتی می‌نگریستند.

در آن مقطع، انجمن‌های اسلامی به یک قدرت دانشجویی سیاسی و مذهبی گردن کلفتی تبدیل شده بودند. به همین جهت آمدن دکتر شریعتی به خارج از کشور، می‌توانست در آن شرایط خیلی منشأ اثر باشد. بسیاری از دوستان ایشان، از جمله دکتر حبیبی یا دکتر چمران نیز در خارج از کشور بودند. تلاش دلی‌جان این بود که با تاسیس «حسینیة ارشاد در تبعید» و تلاش دکتر شریعتی، یک پایگاه علمی و مذهبی در پاریس یا لندن بوجود آورند.

زمینه ملاقات دکتر شریعتی و امام موسی صدر از این قرار بود: جلسه‌ای که تشکیل شد، بیشتر جنبه تعارفات اولیه و تشویق داشت. در آنجا قرار گذاشته شد تا جلسات دیگری نیز برگزار گردند؛ اما متأسفانه تقدیر بار نبود و دکتر چند روز بعد از آن رحلت نمود. از وفات دکتر هم ایشان خیلی افسرده شدند. حتماً شنیده‌اید که برای انتقال جنازه دکتر به زینیه (ع) و همچنین مراسم هفتم و چهلیم دکتر در لبنان، دلی‌جان سنگ تمام گذاشتند.

بعد از اعلام وفات دکتر، رژیم گذشته ورق را برگرداند و در نظر داشت با تجلیل و احترام خاصی جنازه دکتر را به ایران بیاورد. این مطلب را در متن و فحواوی روزنامه‌های آن روز ایران می‌توان دید. در واقع رژیم می‌خواست تا آنمود کند که وی مورد قبول و حمایت نظام است و همچنین می‌خواست تأثیر کلام دکتر را در جوانان و انقلابیون از بین ببرد. با احسان فرزند دکتر که در آمریکا بود، ارتباط برقرار کردیم و او با ارسال تلگراف از پزشک قانونی لندن خواست تا آمدن او، جنازه را در سردخانه



روایت
نهم

به
روایت
امام موسی صدر



امام موسی صدر در حال خواندن نماز بر پیکر مرحوم شریعتی - زینیه دمشق - ۱۳۶۱

۲۷



روایت
نهم

به
روایت
امام موسی صدر

نگاه

«بعد از برگزاری مراسم هفتم در زینیه، عده ای از روحانیون ایران و نیز ایادی شاه در لندن به شدت علیه آقای صدر وارد معرکه شدند. خوب است برای نشان دادن مخالفتان آقای صدر عین متن نامه علامه عسگری به معاون آقای صدر در مجلس اعلای شیعیان، مرحوم آیت الله شیخ محمد مهدی شمس الدین را برای شما بخوانم:

«حضور شیخ محمد مهدی شمس الدین، پس از سلام، شکایات و اخبار و اعتراضات زیادی به من رسیده که شفاهی، کتبی و تلگرافی بوده اند و آن در مورد سید موسی صدر بوده که برای مرگ علی شریعتی که یک فرد کافر به دین و طریقت بود، مجلس عزاداری برپا نموده و یک فرد فاسق و بزرگترین دشمن دین و دینداران در تمام دنیا را شخص بزرگواری معرفی نموده است. این عمل او گمراهی را زیاد می کند و نمی دانم چه جوابی در قیامت خواهد داد. انا لله و انا الیه راجعون. والسلام»

جالب اینجاست که این نامه حتی خطاب به خود امام موسی صدر نوشته نشده است. اما دای جان به این مسائل اصلا اهمیت نمی دادند و بی توجه بودند.»

با وجود تمامی این مخالف ها امام موسی صدر مراسم چهلیم دکتر شریعتی را نیز در روز ۲۴ مرداد ماه سال ۱۳۶۵ در سالن اجتماعات موسسه عاملیه بیروت برگزار نمود. سخنرانی تاریخی امام صدر در این روز همچنان یکی از مهمترین اسناد مبارزه ی جهان تشیع علیه رژیم شاه، رژیم صهیونیستی و تلاش بزرگان و رهبران شیعه برای نزدیکی نسل جوان و ارزش های دینی است.

برای نشان دادن مخالفتان آقای صدر عین متن نامه علامه عسگری به معاون آقای صدر در مجلس اعلای شیعیان، مرحوم آیت الله شیخ محمد مهدی شمس الدین را برای شما بخوانم:

حضور شیخ محمد مهدی شمس الدین، پس از سلام، شکایات و اخبار و اعتراضات زیادی به من رسیده که شفاهی، کتبی و تلگرافی بدو اند و آن در مورد سید موسی صدر بوده که برای مرگ علی شریعتی که یک فرد کافر به دین و طریقت بود، مجلس عزاداری برپا نموده و یک فرد فاسق و بزرگترین دشمن دین و دینداران در تمام دنیا را شخص بزرگواری معرفی نموده است. این عمل او گمراهی را زیاد می کند و نمی دانم چه جوابی در قیامت خواهد داد. انا لله و انا الیه راجعون. والسلام

نگاه دارند و به کسی تحویل ندهند. ابتدا تلاش ما این بود که جنازه را به نجف ببریم. اما برادران ما در عراق و خصوصا آقای دعائی نتوانستند رژیم عراق را راضی کنند؛ برای این که آنها نمی خواستند روابطشان با شاه را مجددا تیره کنند. لذا با آقای صدر تماس گرفتیم؛ ایشان گفتند به سوره بیائید. همینطور هم شد که البته داستانش مفصل است و شما خود آن را می دانید. بعد از برگزاری مراسم هفتم در زینیه، عده ای از روحانیون ایران و نیز ایادی شاه در لندن به شدت علیه آقای صدر وارد معرکه شدند. اما ایشان بی تفاوت و بی توجه بودند.

مراسم چهلیم دکتر بسیار باشکوه برگزار شد. شخصیت های بزرگ مذهبی و سیاسی لبنان و سوره و نیز مقامات رده بالای سازمان آزادیبخش فلسطین، از جمله یاسر عرفات حاضر شدند و سخنرانی های خوبی کردند. سخنرانی آقای صدر واقعا یک منشور سیاسی، فرهنگی و دینی بود. عده زیادی از روحانیون مبارز خارج از کشور، اعضاء انجمن های اسلامی و نیز برادرانی

از نجف آمده بودند. این مجلس به همت دای جان به یک محفل سیاسی بزرگ علیه شاه تبدیل شد و تا مدتها انعکاس زیادی در خارج و نیز بازتاب بسیار خوبی در ایران داشت.

افسوس که سفر دکتر به اروپا ناکام ماند؛ اگر آن پایگاه مورد نظر آقای صدر و شریعتی ایجاد شده بود، چه بسا هنوز هم می توانست فعال بوده و کانون روشنگری و پژوهش های مذهبی باشد. خصوصا اگر آن موقع با آن نگرشهای منتقدانه دکتر و آقای صدر به حوزه های علمیه کاری آغاز می شد، دیگر مشکل بود که افکار عقب مانده بتواند مانع حرکت های متناسب با زمان و عصر حاضر باشند.

دکتر طباطبایی در خاطرات خود درباره ی اختلافات میان علامه عسگری و امام موسی صدر چنین

توضیح می دهد:

دکتر شریعتی به روایت شهید بهشتی

برگرفته از کتاب ، شریعتی جستجوگری در مسیر شدن

تألیف: مطهره سالاری

ترجمه: آفاق عمل دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

روایت دهم

مرفی کوتاه شهید بهشتی



سید محمد حسینی بهشتی (زاده ۲ آبان ۱۳۰۷ در محله آنبان اصفهان — درگذشته ۷ تیر ۱۳۶۰ در تهران) مشهور به شهید بهشتی، سیاستمدار و فقیه ایرانی و دومین رئیس دیوان عالی کشور پس از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷، نخستین دبیرکل حزب جمهوری اسلامی و نایب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی بود. گاهی از وی به عنوان نظریه‌پرداز ولایت فقیه نام برده می‌شد او از جمله افراد نزدیک به روح‌الله خمینی و از هواداران تشکیل حکومت اسلامی در ایران بوده و نقش بسیار مهمی در استقرار جمهوری اسلامی در ایران داشته‌است. پدرش، سید فضل‌الله، مردی روحانی و از مدرسین حوزه علمیه اصفهان بود و گاهی برای نماز جماعت به روستاهای پیرامون می‌رفت. محمد بهشتی در هفتم تیر ۱۳۶۰ و در پی انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی شهید شد. مطالب زیر از کتاب شریعتی جستجوگری در مسیر شدن انتخاب شده است. کتاب «شریعتی؛ جستجوگری در مسیر شدن» مجموعه گفتارهای شهید آیت‌الله سیدمحمدحسین بهشتی در بررسی منصفانه آراء و فعالیت‌های دکتر علی شریعتی و دفاع از وی در برابر انتقادات مرسوم آن زمان است.

دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن

دکتر شریعتی از استعدادها و قریحه های سرشار، پرازش و پرخروش زمان ماست اجازه دهید نگویم چون او زنده است همه این فعل ها را متاسب با زنده بودن او با زمان حال بیان خواهیم کرد

شریعتی خود را ساخته و پرداخته رنج می دانست آیا شکوفایی استعدادها در راه رنج و در مسیر رنج بیشتر است یا در زمینه رفاه ها و آسودگی ها ؟ این سوال مهمی است! ولی اگر ما مجموعه چهره های درخشان تاریخ را گروه بندی کنیم ، گروه بندی تاریخ نشان می دهد که استعدادها و قریحه های پرنیوغ و برجسته بیشتر از میدان های رنج و شکنج شکفته اند . دکتر شریعتی امتیازاتی مخصوص به خود داشت.

دکتر نسبت به سن خود انسانی بسیار بر مطالعه و کتاب خوان بود او خیلی کتاب خوانده بود و خیلی مطالعه کرده بود در زمینه ادب،فرهنگ و تمدن بشری.در زمینه مکتب های اجتماعی و جامعه شناسی نو و رابطه آنها با میراث گذشته.در زمینه تاریخ و در زمینه اسلام اما نه در خطی که در حوزه های اسلامی به عنوان خط اجتهاد دنبال می شود بلکه در خط یک انسان متولد شده در خانه مطالعات اسلامی در خانه استاد شریعتی در خانه ای که چشم فرزند به کتابخانه پدر گشوده شد و خود را با انبوهی از کتب قرآن،تفسیر،تاریخ،حدیث و کتاب های دیگر مواجه دید و نزد پدر درس آموخت او انسانی است که در درجه اول، از نظر تحصیلات با فرهنگ نو بشری روبروست اما یک زمینه ذهنی و وجدانی دارد که دائماً او را به سوی خود می کشاند زمینه اسلامی این است که در هر مطالعه ای در فرهنگ نو به سوال در رابطه با فرهنگ اسلام و پیش از اسلامی و مکتب اسلام برخورد می کند این جمله را تکرار میکنم زیرا در شناخت دکتر بسیار موثر است

او در خانه ای به دنیا آمده که خودبخود با فرهنگ قرآن و حدیث و با مکتب اسلام و معارف اسلام آشنا میشود کتاب هایی که میخواند و بحث هایی که میشدود اسلامی است در مجالس سخنرانی پدرش و در سخنرانی های دیگر حاضر میشود با مسائل سیاسی و اجتماعی زمانش برخوردی حساس دارد اما رشته تحصیلی و مطالعاتی و تدریسی او رشته های فرهنگ جدید است لذا به سمت مطالعه تمدن و تاریخ و جامعه شناسی یعنی رشته های نو می رود.اما با این زمینه که با هر اندیشه نو

در این فرهنگ نو غربی برخورد میکند یک سوال برایش پیدا میشود.رابطه آن با اسلام چیست؟

این ویژگی دکتر در ساخت او نقش تعیین کننده دارد او نمی توانددر مسائل جامعه شناسی غربی غرق شود و غرق میشود چون هر تحقیقی هر نظریه ای هر فرضیه ای هر مکتبی هر چیتی از جهات فکری نو برای او یک سوال نو هم می آفریند علی ! اسلام در این باره چه میگوید؟ پس میکوشد پاسخ اسلام را نیز به این سوال دریابد این است که مطالعات دکتر به طور طبیعی مطالعات تطبیقی مقایسه ای ، کمپاریو و مقارنه ای از آب در آید و او از یک موقعیت خاص برخوردار می شود و آن این است که در مجرای طوفان اندیشه ها و آرا و افکار و نظرات قرار می گیرد و آرام و قرار ندارد.

من با دکتر قبلاً در ایران پیش از آن که از ایران برود آشنایی نداشتم بعد مختصری با نوشته هایش آشنا شده بودم و اخیراً یعنی از سال ۱۳۳۹ به این طرف یکی دو بار در مشهد در جمع و چند بار در تهران با او مأنوس بودم اما یک دیدار تنهایی دو سه ساعته در آخرین رمضان حسینی به ارشاد با او داشتم و توانستم دکتر را در آن دیدار دو ساعته بیش از هر برخورد دیگر بشناسم پیرامون دکتر و کار او و افکار او و کتاب های او سخنرانی های او و حسینی به ارشاد جنتجالی بود خوب این جنتال بر سر ما هم می ریخت دماذ ما می پرسیدند درباره دکتر چه نظری داری ؟درباره کتابهای او چه می گویی؟ درباره طرز تفکرش چه می گویی؟ من هم معمولاً با صراحت بیان می کردم که دکتر یک قریحه سرشار سازنده و آموخته است خطا ، اشتباه و لغزش در کار او هست و نمی تواند نباشد اما هیچ کس حق ندارد به خاطر این اشتباه ها و لغزش ها ارزش های عالی و سازنده او را نادیده بگیرد چه رسد به این که به او حمله کند.

دقت کنید یک وقت است که انسان مثل یک معلم مثل یک استاد از اول با این که فکر مطالعه میکند که می خواهم درس بگویم سخنران حرفه ای از اول مطلبی را جمع و جور می کند با این قصد که می خواهم بروم در یک مجمع در یک مسجد در یک دانشگاه در یک باشگاه در یک میتینگ تحویل بدهم این یک جور مطالعه است که از اول مطالعه کننده دنبال به دست آوردن مطلبی است که به درد شنونده ها می خورد و چه بسا برای خودش هم خیلی جاذبه نداشته باشد اما گاه مطالعه



روایت دهم

به روایت شهید بهشتی



گری از اول برای این مطالعه میکند که گمشده اش را پیدا کند. کاوشگر است واقعاً می خواهد مطلب را بفهمد بعد که چیزی را بفهمد آن وقت می آید و آن را عرضه میکند. یادم می آید مرحوم دکتر یک وقت میگفت من هر وقت سخنی برای گفتن دارم می آیم حرف می زنم؛ هر وقت حرفی برای گفتن ندارم از من برای سخنرانی دعوت نکنید. دکتر کسی بود که آرایش، اندیشه هایش، برداشت های اسلامی اش، برداشتهای اجتماعی اش در حال دگرگونی و در مسیر شدن بود؛ چون انسان، موجودی در حال شدن است و نه فقط انسان، بلکه همه موجودات عالم طبیعت واقعیت های شدنی هستند ولی انسان در میان همه موجودات شدنش شگفت انگیز تر است. ای انسان! تو سراپا شدنی.

باید از جمهوری اسلامی ما یک نظام اسلامی خالص، موفق، بیروز و نیرومند به وجود آید یک جریان که در آن بسیاری از کسانی که امروز آنها را رد میکنند و نمی پسندید قرار بگیرند و ساخته شوند و به صورت رهپویان و روندگان راهی درآیند که آنها را عاشقانه دوست داشته باشند اصلاً تا جامعه ما به چنین وضعی درنیاید انقلاب ما در مسیر راستین خود قرار نگرفته است.

دکتر از دید من از اندیشه آمیخته به مکتب های اروپایی و نو یا عرفان ایران زمین و هند یا آمیزه های دیگر همواره به سوی شناخت اسلام زنده سازنده پیش برنده خالص تر حرکت میکرد و این حرکت موهون ذهن وقاد فرحیه سرشار روح تشنه دل جستجوگر و تلاش کم نظیر شایسته روزی او در راه فهمیدن و فهماندن بود این برداشتی است که من از مرحوم دکتر شرعی دارم به همین دلیل است که دکتر در این مدت چند سالی که فرصتی به دستش آمده بود تا آنچه را به دست آورده بگوید و بنویسد خیلی عجله داشت.

اشریعی و مسئله خاتمیت |

جناب آقای مصباح سه نقد اساسی را که مربوط به سه بحث بنیادی و از بحث های اسلام و شیعی است یعنی بحث مربوط به خاتمیت و وحی و نقش انبیا، بحث مربوط به امامت و بحث مربوط به معاد مطرح کرده اند قسمت هایی از کتاب ایشان را نقل کرده اند که به نظر ایشان در این قسمت ها دکتر شرعی در این سه زمینه مطلبی را گفته که در دو بخش وحی و خاتمیت و معاد برخلاف اصول مسلم اسلام است و در بخش امامت برخلاف اصول مسلم تشیع عریض من در دو بخش است یک بخش درباره سه سنوالم مطرح شده و یک بخش درباره برداشتی که از مرحوم دکتر شرعی دارم اما بخش اول یعنی سه سوالمی که مطرح شد :

سوال اول، سوالمی است که ایشان درباره خاتمیت و وحی نقل کرده اند من مطلب را بر طبق آنچه یادداشت شده می خوانم:

خاتمیت می خواهد بگوید انسانها تاکنون احتیاج داشته اند برای زندگی خودشان از ماوراء تعقل و هدایت بشرشان هدایت شوند

حالا در این زمان ، در قرن هفتم میلادی بعد از آمدن تمدن یونان، تمدن روم، تمدن اسلام ، قرآن، انجیل و تورات تربیت مذهبی انسان تا حدی که لازم بود انجام پذیرفته است. از این پس انسان براساس این طرز تربیتش قادر است که بدون وحی

نگاه

خطا، اشتباه و لغزش در کار او هست و نمی تواند نباشد اما هیچ کس حق ندارد به خاطر این اشتباه ها و لغزش ها ارزش های عالی و سازنده او را نادیده بگیرد چه رسد به این که به او حمله کند. دکتر کسی بود که آرائش، اندیشه هایش، برداشت های اسلامی اش، برداشتهای اجتماعی اش در حال دگرگونی و در مسیر شدن بود ؛ چون انسان، موجودی در حال شدن است و نه فقط انسان، بلکه همه موجودات عالم طبیعت واقعیت های شدنی هستند ولی انسان در میان همه موجودات شدنش شگفت انگیز تر است.

و بدون نبوت جدیدی، خود روی پای خودش به زندگی ادامه بدهد و آن را کامل کند. بنابراین دیگر نبوت ختم است خودتان راه بیفتید

«اسلام شناسی چاپ مشهد صفحه ۷۰ سطر ۶»

پیغمبر اسلام میگوید که از حالا به بعد تربیت شده اید و شعورت تا حدی که بتواند صلح و سازش و سعادت و تکامل و آسایش برقرار کند رسیده است. تو میتوانی و می فهمی ؛ یعنی اندیشه ات به مرحله ای از تکامل رسیده که احتیاج ندارد باز هم وحی دست تو را بگیرد و پایه پا ببرد. از این پس عقل جای وحی را میگیرد البته عقلی که با وحی در طول قرون پیش تربیت یافته و بالغ شده است این دو نقل از متن کتاب اسلام شناسی است که شاید مختصر تفاوتی با اصل عبارت داشته باشد

از این دو فقره به خوبی روشن است که نویسنده بشر را به صورت طفلی تصور کرده که میخواهد راه بیفتد ولی قدرت را رفتن روی پای خودش را ندارد تمدن یونان و روم و اسلام هر یک به نوبه خود لله وار دست او را گرفته و پا به برده اند تا قرن هفتم میلادی که بالغ و از این لله بی نیاز شد و قدرت یافت که روی پای خودش راه رود از این پس به او گفته شد تو میتوانی و می فهمی و دیگر احتیاج به وحی نداری از این پس عقل جای وحی را میگیرد

اساساً باید توجه داشت که اصیل ترین جهت نیاز به وحی که رکن برهان نبوت را تشکیل می دهد این است که عقل با همه تکاملش کافی نیست که راه دقیق سعادت دنیا و آخرت را نشان بدهد اگر تمدن روم و یونان و سایر تمدن ها و فرهنگ ها و اپیدولوژی های بشری می توانست این نیاز را برطرف کند دلیلی بر لزوم نبوت وجود نمی داشت اکنون در قرن بیستم و نه در قرن هفتم هنوز بشر قادر نیست با عقل تکامل یافته و تربیت شده اش طرح و برنامه ای برای زندگی خود ترسیم و تعیین نماید که سعادت ابدی او را تضمین نماید و سر خاتمیت اسلام بقای این آیین جاودانی در میان بشر است که به کمک آن میتواند راه صحیح سعادت ابدی را تشخیص دهد نه کامل شدن عقل و رسیدن اندیشه به حدی که بتواند صلح و سازش برقرار کند و اگر این است که دیدیم بشر بعد از قرن هفتم میلادی چقدر بهتر از قرن های قبل از آن صلح و سازش برقرار کرد !

نویسنده تصور کرده که دستگاه نبوت دستگاهی است که بشر در بعضی از دوره های تکاملی اش در کنار تمدن های یونان و روم به آنان نیاز داشته و اکنون دیگر دورانش سپری شده و جای خود را به عقل داده است و نتیجه طبیعی چنین طرز تفکری این است که بشر از این پس که دوران جدیدتکامل خود دوران بی نیازی از وحی را می گذراند میتواند با عقل خود برای زندگی اش برنامه ریزی کند و حتی قوانین اسلام را لغو و نسخ نماید البته این نتیجه تصریح نکرده ولی حتی در همین کتاب اسلام شناسی شواهدی بر توجه به آن و پذیرفتن وجود دارد

از جمله در صفحه ۵۰۸ درباره تعدد زوجات می نویسد :

« بی شک وجدان عصر ما از چنین اهانت رشتنی نسبت به زن جریحه دار میگردد اما در گذشته و بخصوص در جامعه های ابتدایی این اصل به بسیاری از زنان محروم و بی سرپرست امکان آن را می داده است که آینده خویش را در پناه مردی نجات دهد »

و در صفحه ۵۳۰ می نویسد :

«و تعدد زوجات را در گذشته و آن هم در یک جامعه قبایلی و بدوی یا پدرسالاری که هنوز تا مرحله بورژوازی و مدنیت پیچیده اجتماع شهری و خانواده تک همسری فاصله بسیار دارد با دید حاد و آن هم به گونه ای که گویا در جامعه متمدن اروپا میگذرد بررسی کنیم بی شک آن را مبرود خواهیم دانست»

این دو صفحه ای است که ایشان بر طبق گفته آقای رازینی خودشان مرقوم فرموده اند دقت کنید ۱- انبیا برای بشر نقش های گوناگون دارد هر پیغمبر یک نقشش برای بشر این است که هدایت الهی و تعالیم الهی را که برای هدایت

بشر لازم و مفید است در اختیار او می نهد و به او می رساند بلاغ و تبلیغ و ما علی الرسول الا البلاغ المبین این یک نقش نقش رساندن تعالیم خداوند و پیام های الهی به خلق

۲- پیغمبران نذیر و بشیرند تکان دهنده قوم یا جامعه ای هستند که در آن جامعه یا برای آن جامعه مبعوث شده اند

آنان جنبش آفرینند تکان دهنده اند پرده های غفلت را پاره میکنند خواب زدگان را بیدار میکنند این نقشی دیگر است درست است که این نقش یا آن نقش اول همراه است ، اما خودش یک نقش مستقل است

۳- انبیا مربی هستند، الگو هستند، دیدار آنها برخورد با آنها مشاهده رفتار آنها شود ایمان آنها سازنده است این غیر از مسئله بشیر و نذیر است این مسئله جاذبه است این مغناطیس نیرومند است کشش است آنها کشش دارند آنها میتوانند انسانهایی را که هنوز نیروی خود جنبی و خود حرکتی در آنها به حد کفایت نرسیده به دنبال خود بکشند این نقش دیگری است

این نقش ها را عموم انبیا دارند علاوه بر این به نقش های اختصاصی برخی از انبیا می رسیم

۴- انبیا آورنده شریعتند احکام الهی بخش اول تعالیم عمومی بود ممکن بود یک نبی شریعت جدیدی نیابرد مثل

بسیاری از انبیای گذشته که دارای شرع جدید نیستند آنها نبی اند پیام خدا را می آورند نذیرند ، بشیرند ، حرکت آفرین اند ، جذب کننده اند ، اما شریعت تازه و قانون تازه نیابرد اند برخلاف برخی که آورنده قانون جدید بوده، قوانین تازه ای بر حسب مقتضیات تازه در نظام الهی آوردند

۵- انبیا ممکن است امام و رهبر سیاسی و زمامدار امت باشند یعنی حرکت ها را از شکل حرکت

افراد به صورت یک حرکت اجتماعی یک ملوفکان تکان دهنده جامعه ها دریاوردند و

نگاه

شریعتی روحانیت را در همه جوامع قشری ارتجاعی و محافظه کار می داند و شخصیت هایی مانند امام خمینی(ره) را استثنای بر این قاعده می بیند. دکتر در تعبیر تند تری روحانیت را نظیر خاخام ها و راهب ها برمی شمارد که به منظور توجیه وضع موجود و تحریف حقایق مذهب در استخدام قدرت ها هستند.

تلفی کارکرد گرایانه ی دکتر از اسلام و محور دانستن انقلاب و مبارزه سبب شده است تا مخالف برخورد های تقیه گونه ی روحانیت در برابر حاکمان باشد لذا اسلام را به عنوان آرمانی انقلابی برای تحول اجتماعی، پیشرفت و روشنگری به مجاهدین و روشنفکران

جامعه نمونه بسازند نه تنها فرد نمونه و افراد نمونه که جامعه نمونه بسازند این نقش دیگری است این نقش پنجم است و همه انبیا امام نیستند حتی همه انبیا مشرع نیز معلوم نیست امام باشند نمیگویم آنان امام نبوده اند میگویم برای ما ثابت نیست که نقش امامت داشته باشند

بنابراین ملاحظه میکنید که انبیا دارای نقش های گوناگون هستند حالا با آمدن قرآن و با آمدن نبی اکرم و پیغمبر اسلام صلوات الله وسلامه علیه میگویم ختم شده است چه چیز ختم شده ؟ کدام یک از این نقش ها ختم شده و چگونه ختم شده ؟

۱- گرفتن پیام الهی برای خلق و رساندن آن به خلق پایان یافته ختم نبوت ؛ ختم رسالت یعنی دیگر از پیغمبر اسلام کسی نیست که وحی خدا را بگیرد و به مردم ابلاغ کند. باید بگویم روایات فراوانی که در کتب شیعه آمده این مسئله را با پیغمبر پایان یافته اعلام نمیکند

؛ برای این که میگوید امام نیز وحی میگیرد علمش را در شکل وحی از جانب خدا میگیرد و این روایات بسی فراوان است بخصوص در بصائر الدرجات منسوب به محمد بن حسن صفار قمی بخشی از آنها در کافی نیز آمده است.

البته این موضوع جای بحث دارد که آیا واقعا این مسئله با ختم نبوت سازگار است یا سازگار نیست یک مسئله دیگر هم در مورد نقش وحی و انبیا در دورانی که بوده اند مطرح است آن مسئله این است که وحی برای انبیا کمک و منبع شناخت و معرفی بود که از آنها و پیروان و امم آنها در مسائل جاری دستگیری میکرد یعنی وحی برای پیغمبر نه تنها آورنده تعالیم کلی و اساسی بود و نه تنها آورنده شناخت نسبت به نظامات و قوانین و شریعت بود بلکه برای پیغمبر و به وسیله او از طریق پیغمبر برای امت ، گره گشای قسمتی از مشکلات بود

شما این مسئله را در خود قرآن می بینید وحی هایی در مورد مسائل خاص بر پیغمبر آمده است یعنی در مواردی که رهبران دیگر صرفا باید به کمک تدبیر و اندیشه و این گونه چیزها راه صحیح را بشناسند می بینید به پیغمبر وحی شده است که از این راه برو وحی کار رهبری امت را در مسائل بفرنج آسان میکرده است بنابراین مقداری از نیازهای شناختی مردم در مسائل جاری نیز از طریق وحی تأمین میشده است در سیره پیغمبر اکرم مکرر می بینید که بر پیغمبر حتی درباره فلان جاسوس بر او وحی شد یعنی دستگیری وحی در زمینه مسائل جزئی و مسائل جاری

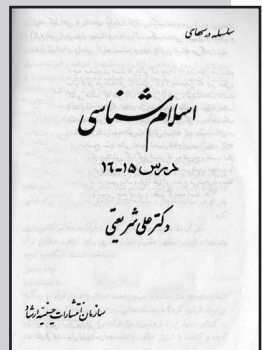
این نقش وحی هم از نظر غیر شیعه پس از پیغمبر اسلام پایان یافته است و از نظر شیعه مشابه چنین نقشی برای ائمه نیز وجود دارد

حالا این که در اینجا میگوید خاتمیت می خواهد بگوید انسان ها تاکنون احتیاج داشته اند برای زندگی خودشان از ماورای تغفل و هدایت بشریشان هدایت شوند حالا در این زمان بعد از آمدن تمدن یونان ، تمدن روم ، تمدن اسلام ، قرآن ، انجیل و تورات تربیت مذهبی انسان تا حدی که لازم بود انجام پذیرفته است از این پس آنان براساس این طرز تربیتش قادر است که بدون وحی و بدون نبوت جدیدی خود روی پای خودش به زندگی ادامه بدهد و آن را کامل کند بنابراین دیگر نبوت ختم است ، خودتان راه یافتید چه میخواست بگوید ؟ در این عبارت می خواهد کدام یک از این مسائلی را که بنده گفتم بگوید ؟ آیا میخواست بگوید که با بودن انبیا مردم طوری بودند که در مسائلی که امروز به ناچار باید به کمک اندیشه و تدبیر حل بشود آن روز احیاناً به کمک وحی نیز حل می شد ؟ اگر بخواید این مطلب را بگوید اینکه مسئله



روایت
دهم

به
روایت
شهید بهشتی



اسلام شناسی دکتر شریعتی - چاپ حسینیه ارشاد - ۱۳۵۱



نگاه

ای نیست این مطلب مفهومی است و مطلبی نیست که ما بخواهیم آن را علامت انحراف اساسی بگیریم.

ایا می خواهد آن نقش دیگر انبیا را ذکر کند و بگوید انبیا رهبرانی بودند که می توانستند به دلیل داشتن نشانه های ویژه از جانب خدا رهبری شان را ساده تر به مردم بقبولانند و تعالیم شان را در دل مردم جای دهند و امروز انسان ها دیگر دسترسی مستقیم به این نشانه ها ندارند؟ حتی نشانه جاویدی که از پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه هست یعنی قرآن کریم فهم نشانه بودنش احتیاج به تدبر و اندیشه دارد یعنی مثل عصای موسی علیه السلام نیست که آن را ببینداز و چشم های آن را ببیند و راحت قبول کند معجزه بودن و نشان بودن قرآن احتیاج به چه دارد؟ به تعقل و اندیشه این نفی سایر معجزات پیغمبر نیست؛ ولی اگر

بحث بر سر این است که معجزه و نشانه اصلی نبوت پیغمبر چه بوده بدون شک همه میدانیم قرآن بوده برای این که روی آن تکیه داشته است این مسئله که نشانه آیت و معجزه ای که پیغمبر اسلام با خود آورده و به تصدیق خود قرآن نشانه اصلی اش نشانه ای است که به یک مرحله تکاملی از تعقل و اندیشه احتیاج دارد مسئله مهمی است؟ نه؛ مسئله روشنی است اگر بخواهیم بگوییم که بشر باید امروز بعد از رحلت پیغمبر اسلام برای شناسایی راه خدا و نبوت رسول خدا از راه شناخت و قرآن و نشان بودن قرآن وارد بشود و این یک امر به تعقل بیشتر نیاز دارد و این که با پای خود بیشتر راه برود تا به این نتیجه برسد، از حرف زنده ای است یا حرفی است که خودمان هم می زنیم؟

اگر بخواهد بگوید بشریت به مرحله ای رسیده است که دیگر نیازی به آورده های انبیا ندارد این کفر است این الحاد است این انحراف از قرآن است و کسی که بخواهد این حرف را برزند دیگر چگونه میتواند در تمام طول فعالیت و سخنرانی و نوشتنش این همه روی اسلام و قرآن تکیه کند؟! چگونه میتواند این همه به گفته های پیشوایان دین بپردازد؟ این که تضاد عجیبی است! این که مسخره است که از یک سو بگوید ما به جایی رسیده ایم که باید قرآن و حدیث و کتاب و سنت را کنار بگذاریم و از سویی دیگر مجموع نوشته هایش بالاخره روی مربوط کردن هر مطلبی به کتاب و سنت دور بزند! حالا ایجاد این ارتباط به نحو درستی انجام شده باشد یا به نحو غلط بحث دیگری است

بنده شخصاً از این عبارت این معنی ارتدادی انحرافی را نه قبلاً فهمیده بودم و نه حالا می فهمم و همچنین مطلب صفحه هفتاد، عقل جایی وحی را می گیرد یعنی در همه شئون؟ یا نه عقل در آن شئون جایی وحی را میگیرد که پیش از آن وحی در آن کار میکرد و الان دیگر اصلاً نیست که وحی بخواهد در آنها کار بکند؟ کدام یکی؟ عرض کردم اگر بخواهد بگوید عقل مطلقاً جایی وحی را میگیرد، مسخره است که چنین گویند و نویسنده ای این همه بخواهد در نوشته هایش سراغ وحی و آورده های وحی برود و اگر بخواهد خاتمیت را بیان و توجیه کند و بگوید معنی خاتمیت را چطور بفهمید بدون شک فهم معنی خاتمیت هیچ گاه نمیتواند بی ارتباط با تکامل عقلی بشر باشد حتی خود شما دوستان معمولاً این طور میگویید البته من نمیخواهم بگویم این استدلال معمول شما صحیح است؛ فقط میخواهم این استدلال متعارف را ذکر کنم استدلال متعارف مگر نه این است که میگوید بشر

قبلاً در مراحل از تکامل فرهنگی و عقلانی بود که باید نظام های تشریعی و آورده های قبلی او را اداره میکرد ولی به جایی رسید که آخرین نظام توانست بیاید و او را برای همیشه کفایت کند مگر شما همین را نمیگویید؟ خوب، معنی این سخن همین است که تکامل عقلانی بشر به هر حال در خاتمیت نقشی دارد مهم این است که این عبارت ها را چه جور باید فهمید

نشانه ای که بر این مسئله در مورد تعدد زوجات آورده شده که بی شک وجدان عصر ما از چنین اهانت زشتی چنین است و چنان است اگر خود گویند و نویسنده این بحث را به مسئله خاتمیت عطف کرده بود، آن هم با این پیوندی که آورده اند آن گاه اشکال وارد بود ولی او عطف نکرده است این مسئله ای دیگر است که آیا همه قوانین

و مقررات اسلامی جاودانی است یا نه؟ این یک بحث است بحث نسخ است بحث نسخ چه ربطی به این مسئله دارد، بحث نسخ که حالا مطرح نشده از قدیم مطرح بوده

یک کتاب اصول مفصل داریم که آنجا این بحث مطرح شده است که آیا کتاب به سنت نسخ میشود؟ آیا حدیث میتواند نسخ کند؟ کتاب باشد؟ یا یعنی چه؟ یعنی نسخ تخصیص زمانی است شبیه تخصیص افرادی شبیه تخصیص ادواری مگر نه این است که کسی که میگوید نسخ کتاب به سنت جایز است میگوید همانطور که تخصیص عام کتاب به سنت صحیح است عموم افرادی تخصیص عموم ازمانی نیز به سنت صحیح است؟

در مصداق این که آقای دکتر شریعتی در مورد تعدد زوجات خواسته خیلی آسان و سرانگشتی که وجدان زمان ما از آن راحت است و مربوط به شرایط قبلی است حاکی از خامی اوست من مکرر گفته ام دکتر شریعتی بیش از آن که اندیشمند باشد شاعر است روی قریحه حرف می زند روی سلیقه حرف میزند و این بزرگترین انحراف و خطای اوست. هر حال این مسئله ای است که من از همان موقع با آن مخالف بودم نه تنها نسبت به ایشان بلکه نسبت به خودم و نسبت به هر کس دیگر درباره اسلام با رأی سخن گفتن گناهی است بزرگ

بشر بدون شک در یافتن راه راست و راه مطلوب زندگی باید از این شناخت استفاده بکند شکی در این دارید؟ باید از شناخت روشنی که از راه تجربه و تحلیل تجربه و اندیشه به دست می آورد استفاده بکند در این شکی نیست همه ما چنین میکنیم. من میگویم حالا این بشر اگر معرفی متکی به وحی الهی به دستش آمد آیا پیروی از آن را بر خود فرض و لازم می داند یا نه؟ من همین را میگویم و این کافی است اگر قرار باشد که از سخن نویسنده مطلب بی نیازی از وحی مطرح شود نه بی نیازی از وحی جدید بلکه بی نیازی از وحی بی نیازی از وحی یک مسئله است بی نیازی از وحی جدید که تکیه نویسنده روی آن است و به خاتمیت مربوط است بحث دیگری است. حالا من یک نتیجه گیری اینجا بکنم این هم که باز ایشان نوشته اند که بشر امروز نتوانسته به صلح و سازش برسد این را که خود نویسنده هم در همان کتاب میگوید! میگوید شناخت یک مسئله است و کاربرد شناخت مسئله دیگری است و میگوید انبیا در نقش شناخت فعلاً مطرح اند نه در نقش کاربرد شناخت بنابراین من این قدر را با جمیع جوانبش بر این بخش از نوشته ها وارد نیافتم.

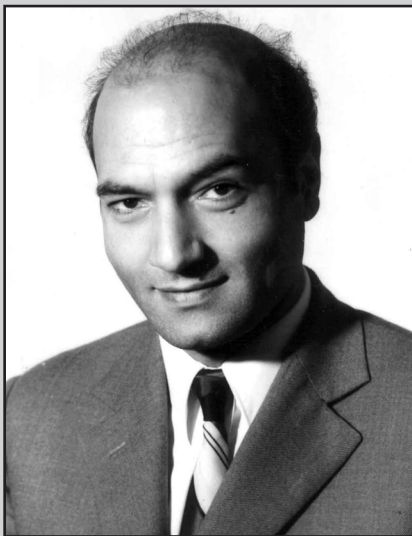
من مکرر گفته ام دکتر شریعتی بیش از آن که اندیشمند باشد شاعر است روی قریحه حرف می زند روی سلیقه حرف میزند و این بزرگترین انحراف و خطای اوست. هر حال این مسئله ای است که من از همان موقع با آن مخالف بودم نه تنها نسبت به ایشان بلکه نسبت به خودم و نسبت به هر کس دیگر درباره اسلام با رأی سخن گفتن گناهی است بزرگ. بشر بدون شک در یافتن راه راست و راه مطلوب زندگی باید از این شناخت استفاده بکند شکی در این دارید؟ باید از شناخت روشنی که از راه تجربه و تحلیل تجربه و اندیشه به دست می آورد استفاده بکند در این شکی نیست. همه ما چنین میکنیم

شرایط لازم برای یک اسلام شناس محقق و صاحب نظر مجتهد که صلاحیت های علمی موثر را انجنان که در حوزه ها معمول است به دست آورده و علاوه بر آن صلاحیت ها صلاحیت های لازم دیگر را نیز که محققان حوزه های فعلی معمولاً در حد نصاب از آن برخوردار نیستند کسب کرده و بر آنها افزوده و در نتیجه به نوآوری های محققانه ای توفیق یافته که از اسلام شناختی نو و زنده و پاسخ گو به نیازهای عصر در عین حال تحقیق و مستند به دست آورد

این یک نوع دیدن مرحوم دکتر شریعتی است بنده چنین دیدی را به نسبت به ایشان ندارم و نه تنها ندارم بلکه با آشنایی قابل ملاحظه ای که با خودش و کارهایش دارم این دید را بسیار مبالغه آمیز و تاجا میدانم و رد میکنم

۲- نویسنده ای است مغرض و فاسد فاسد العقیده و فاسد العمل و فاسد که می خواسته اسلام و

تشیع را لجن مال کند من چنین دیدی را نسبت به مرحوم دکتر شریعتی ندارم با آشنایی هایی که از احوال او دارم چه در معاشرت ها و چه دیدارها و چه از کسانی که خیلی زیاد از جوانی تا حالا با او معاشرت نزدیک بودند و در نظر گزارش هایی که می دهند مورد اعتماد من هستند و چه از نظر بررسی آن مقدار از کتاب ها و نوشته هایش که خوانده ام و آن مقدار گفتگوهای حضوری که با او داشتم او را چنین نیافتم و نمی یابم



کاوشرک و جستجوگری بی آرام که اسلام را در حد کتاب هایی که در دهه های اخیر درباره زمینه های گوناگون اسلام و شیعی نوشته شده و سخنرانی هایی که در این زمینه ایراد شده می شناخته است با سوالات و نیازهای نسل جوان بخصوص جوان تحصیلکرده زمان خود آشنایی داشته است پاسخ بسیاری از این سوالات و نیازها را در آنچه در کتاب ها و سخنرانی ها خوانده و شنیده نیافته است دبه علوم اجتماعی معاصر برای یافتن پاسخ به این سوال ها و نیازها رو آورده ه پاسخ این سوال ها و نیازها را در آنها هم نیافته و با پیوند ریشه داری که در دل و احساسش با اسلام و چهره برجسته اسلامی ، بخصوص پیامبران و ائمه سلام الله علیهم اجمعین و قهرمانانی که شیعه نخستین را تشکیل می دادند داشته بار دیگر به بازشناسی اسلام پرداخته است و آنچه را یافته نوشته گفته و عرضه کرده تا با خود به گور نبرد بی آن که راه نقد حتی نقد اساسی آنها را بسته و کار بازشناسی اسلام را تمام شده بداند

بنده دکتر شریعتی را در این چهره می بینم

۳- کاوشگر و جستجوگری بی آرام که اسلام را در حد کتاب هایی که در دهه های اخیر درباره زمینه های گوناگون اسلام و شیعی نوشته شده و سخنرانی هایی که در این زمینه ایراد شده می شناخته است با سوالات و نیازهای نسل جوان بخصوص جوان تحصیلکرده زمان خود آشنایی فراوان داشته است پاسخ بسیاری از این سوالات و نیازها را در آنچه در کتاب ها و سخنرانی ها خوانده و شنیده نیافته است به علوم اجتماعی معاصر برای یافتن پاسخ به این سوال ها و نیازها رو آورده پاسخ این سوال ها و نیازها را در آنها هم نیافته و با پیوند ریشه داری که در دل و احساسش با اسلام و چهره برجسته اسلامی ، بخصوص پیامبران و ائمه سلام الله علیهم اجمعین و قهرمانانی که شیعه نخستین را تشکیل می دادند داشته بار دیگر به بازشناسی اسلام پرداخته است از آنچه را یافته نوشته گفته و عرضه کرده تا با خود به گور نبرد بی آن که راه نقد حتی نقد اساسی آنها را بسته و کار بازشناسی اسلام را تمام شده بداند

بنده دکتر شریعتی را در این چهره می بینم و اضافه میکنم که در این بازشناسی خامی های فراوان دارد و کار تحقیقی مستندش از کار قریحه ای و ذوقی اش بسیار کمتر است من می دانم که او در این برداشت های سلیقه ای و ذوقی که می تواند با خطاها و اشتباهات و انحرافات همراه باشد ضررها هم زده و یا می زند اما در کنار این ضررزدنها سودها و جاذبه هایی برای عده زیادی از افراد دختر و پسر جوان به سوی اسلام و تشیع داشته و دارد

خوب موضوع من در برابر دکتر شریعتی و کارهای او موضع بهره برداری صحیح است نه لگدکوب کردن نه لجن مال کردن و نه ستایش کردن و بالا بردن بلکه حسن استفاده از سرمایه ای در خدمت هدفی با روشنگری بدون کمترین محافظه کاری برای تمام نقطه های ضعف او که من در این زمینه تاکنون محافظه کاری نکرده ام و آن را روانی دارم هر نقطه ضعفی در هرنوشتی ای از دکتر مطرح شده و دوستان نشان داده اند در جایی که سخن خوبی بوده گفته ام خوب است و در جایی که حرف بدی بوده گفته ام خطا است غلط است خام است و مکرر گفته ام و به خود ایشان هم گفتم که دکتر اصولاً روش خطاست روش ناقص دارد روش را کامل کن ولی موضع این موضع است که باید از مجموعه کار او بهره برداری کرد چون انصافاً در نوشته های دکتر تنبهات جالب ، زیبا ، خوب و موثر فراوان است در کنار خطاهای بسیار و هیچ ضرورت و دلیلی در یک موضع گیری حاد به جای یک موضع گیری تقاد نمی بینم

دکتر شریعتی به روایت آیت الله مصباح یزدی

برگرفته از کتاب بررسی تفصیلی ماجراهای آیت الله مصباح یزدی و دکتر شریعتی - کتاب گفتمان مصباح

تلخیص: قانژه نصرت

ترم چهار هداشت عمومی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

روایت یازدهم

مرفعی کوتاه آیت الله مصباح یزدی

محمد تقی مصباح یزدی در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی در شهر کویری یزد دیده به جهان گشود وی تحصیلات مقدماتی خویش را در یزد به پایان رساند و برای تحصیلات تکمیلی علوم اسلامی عام نجف شد؛ ولی به علت مشکلات فراوان مالی، بعد از یکسال برای ادامه تحصیل به قم هجرت کرد. از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۹ هجری شمسی در جوس امام ارجل اقدس سواد شرکت و در همین زمان در درس تفسیر قرآن شتای ابن سینا و اشعار ملامسرا از وجود علامه مابایلی رحمه الله اکسب فیضی کرد. وی حدود یازده سال در قم اقامت داشت و به جهت مقامه عالی شرکت داشت. بعد از آن که دیوه دینی ایشان با حضرت امام به علت تمیید حضرت امام قطع شد، به تقویت در مباحث اجتماعی اسلام از جمله بحث چاه قضا و حکومت اسلامی، پرداخته، وی در مقاله «از رژیم معوم پهلوی نیز حضوری فعال داشت که از آن جمله، همکاری با شهید دکتر بهشتی، شهید باهر و حجة الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی است و در این بین، در انتشار دو نشریه با نام های «مستشه و انتقام» نقش داشت که تمام اوج انتشاری اثر دوم نیز به عهده معتمد له بود. سپس در اداره، مشیبه حقایق به همراه آیت الله جنتی، شهید بهشتی و شهید قزوینی فعالیت داشت و حدود دو سال در مکان به تدریس فلسفه و علوم قرآنی پرداخته. از آن پس، قبل و بعد از انقلاب همکاری با معتمد له و حمایت امام خمینی (قدس سره)، چندین دانشگاه، مدرسه و مؤسسه را راه اندازی کرد که از مهم ترین آنها می توان از بخش آموزش در مؤسسه در راه حق، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و بنیاد فرهنگی باقرالمیوم نام برد.

ایشان هم اکنون ریاست مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله را از جانب مقام معظم رهبری برعهده دارد. معتمد له در سال ۱۳۶۹ به عنوان نماینده دومین دوره مجلس خبرگان رهبری از استان خوزستان، و پس از آن نیز در دوره های سوم و چهارم این مجلس از سوی مردم تهران به نمایندگی برگزیده شد. ایشان دارای تألیفات و آثار متعددی در زمینه های فلسفه اسلامی، الهیات، اخلاق و عقاید می باشد.



مقدمه |

و.....

دسته دوم ایرادات بزرگتری می دیدند، اما اعتقاد داشتند شریعتی در مسیر رشد است و ایرادش را باید به او تذکر بدهند. دسته آخر ایرادات اساسی بر اندیشه وی داشتند و معتقد بودند که خطا فکری او اساس تقفه را قبول ندارد و هرچند از اسلام می گوید،

اما به اسلام ضربه می زند

در این میان دسته دیگری هم بودند که فحش ها و ناسزاها ی نابجا نثار مرحوم شریعتی می کردند.

اهمیت ماجرا از جایی شروع شد که دسته ای از علما، دیدند که حرف و گفتار شریعتی نقل محافل است، اما جوانی که تحت تعلیم چنین اندیشه ای باشد آیا می تواند در بزنگاه ها از خود گشتگی کند؟

در این راستا نظر چند تن از علما را نسبت به شریعتی بررسی میکنیم:

علامه طباطبایی :

هیچ گاه نوشته های شریعتی را تصدیق نکردند و آثار ایشان را اشتباه می دانستند و براساس مدارک اسلامی غیر قابل قبول می دانستند. امام همواره نظر خود را معطوف به سخن می دانستند و به صاحب سخن اهانتی نکردند.

شهید محراب آیت الله قاضی :

درباره کتاب اسلام شناسی از ایشان سوال شد، در پاسخ گفتند این جزوه بویی از اسلام نبرده است...

شهید مطهری:

بی اغراق یکی از بزرگترین منتقدان دکتر شریعتی ایشان بودند. چون خودشان باعث حضور مرحوم شریعتی در حسینیه ارشاد بودند و به نوعی خودشان را مسئول می دانستند و در مقایسه با سایر منتقدان صریح تر عمل می کردند. اما متأسفانه

فضای حاکم در آن دوران به گونه ای بود که نه تنها اندیشه های سیاسی ضد حکومت مورد حمله پهلوی قرار می گرفت، بلکه اصل و اساس زندگی مردم (دین) هم تحت فشار بود. جریان ها در چنان به دو بخش جریان استکباری آمریکا، و جریان های مبارزه گر با آن که شامل ماتریالیسم، دیالکتیک و مارکسیسم_لنینیسم بود، تقسیم می شد.

در کشور ما هم این افکار و ایدئولوژی های مخالف با رنگ و بوی علمی و دلیل و استدلال و همچنین باتوجه به پیروزی هایی که سایر کشورها در چنگ زدن به این مکاتب کسب کرده بودند، مورد توجه قرار گرفت؛ اما در کشور ما مسئله ای مطرح بود که در آن کشور ها دغدغه و مسئله نبود و آن موضوع دین بود. دین وجه تمایز ما از سایر ملل هاست»

اولا در کشور ما دین نه تنها برحسب اندیشه مارکسیست ها «افیون توده» نبود؛ بلکه در نهضت هایی مانند نهضت تنباکو محرک هم محسوب می شد. ثانیاً عالمان روشنفکر ما توانسته بودند با تکیه بر فلسفه و تفکر شیعه در مقابل فلسفه ی مارکسیست ها به نقد و حتی طرح نظریه پیردازند و ثالثاً ذات مردم به صورت کلی به سمت دین گرایش داشت.

می توان نتیجه گرفت که در آن زمان اندیشه های غربی نمی توانستند به شکل حقیقی خود جلوه گر شود و از آنجا بود که التقاط شکل گرفت. اسلام با کفر ترکیب شد. درست است که در آن زمان التقاط همیشه مارکسیست نبود، اما التقاط رایج مارکسیست بود

حال فرض کنید کسی قیام می کند که حرف از علی (ع) و قرآن و نهج البلاغه می زند، تفکرات مارکس را نقد می کند، اندیشه های سیاسی و اجتماعی را هم خوب می فهمد و مانع از جذب جوانان به مارکسیست می کند

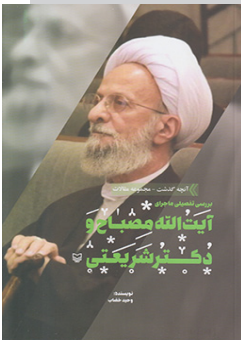
در چنین شرایطی حتما اگر این فرد ایرادی هم داشته باشد که بر او خرده گرفته می شد و مورد نقد قرار می گرفت

منتقدان نسبت به شریعتی چند دسته بودند: دسته اول اصلا به عمق کلام مرحوم پی نبرده بودند و صرفاً ایرادات جزئی را می دیدند؛ مثلاً اینکه چرا ریشش را می تراشد



روایت
یازدهم

به
روایت
آیت الله مصباح



بعضی فقط نظریات ایشان را ابتدای امر را ملاک قرار می‌دهند.

از جمله انتقادات ایشان می‌توان به حاشیه‌نویسی جزوه اسلام شناسی اشاره کرد. شهید مطهری در این میح، این جزوه شرعی را مانند جزوات دیگر از نظر شعری و ادبی قوی، از نظر علمی متوسط، از نظر فلسفی ضعیف و از نظر دینی صفر میدانند.

از جمله ایراداتی که به آیت الله مصباح نسبت دادند، این است که چرا در اوج انقلاب به شرعی خورده گرفته اند؟

گویا فراموش کردند که شهید مطهری که قبل و پس از مرگ، همواره مورد تأیید امام(ره) بودند، همراه با مهندس بازرگان علنا به موضوع شرعی پرداختند و در اعلامیه‌ای موضوع شرعی و ابهام زدایی در این باره را وظیفه خود دانستند. در این اعلامیه، شرعی را از سنی‌گری و وهابی بودن میرا دانستند؛ اما بیان داشتند به دلیل

تحصیلات غربی ایشان و همچنین واقف نبودن بر معارف اسلامی، گاها از قرآن و سنت بی اطلاع می‌ماند و باتوجه به اینکه دکتر شرعی به یکی از نزدیکانش

گفته بود که مطالبش را اصلاح کند؛ این مهم را وظیفه خود دانستند و بنا شد در نشریه‌ای اصلاحیه جزوات به چاپ برسد

سید محمد مهدی جعفری (از نزدیکان مهندس بازرگان) از قول مهندس بازرگان می‌گوید که مهندس، فقط در بخش تصدیق شرعی با شهید مطهری هم نظر بودند، اما به دلیل اصراری که انجمن پزشکان در مشترک نویسی این

اعلامیه بین مهندس بازرگان و شهید مطهری داشتند، قبول کردند و بخش تجلیل و تصدیق از شرعی را به متن اعلامیه اضافه کردند. براساس این اعلامیه می‌توان نظرات شهید مطهری نسبت به شرعی را در دو بخش زیر تقسیم کرد:

۱. روشنگری در رابطه با شرعی نه تنها باعث خلا وحدت نیست، بلکه با بیان حق موجب الفت جامعه می‌شود.

۲. شرعی موحّد و معتقد به نبوت و معاد بود، ولی بعضا حتی در اصول هم دچار خطا شده است و اگر در برابر شرعی سکوت می‌کردند بنابر گفته خودشان مصادق آیه‌ا الَّذِینَ یُکْتُمُونَ مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدٰی مِنْ بَعْدِ مَا یَبَیِّنُ لِّلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ اُولٰٓئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَلَعَنَهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ مِنْ بَعْدِ مَا یَبَیِّنُ لِّلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ

در بین علمایی که نسبت به شرعی نقد اصولی داشتند، بودند کسانی که ملایمتر از دیگران این کار را می‌کردند.

نگاه

شهید بهشتی در پاسخ، اسلام شناس بودن و محقق بودن شرعی را تعریفی مآلگه آمیز دانستند و او را یک محقق ناآرام که به سبب اطلاعات ناکافی و اдрت زیادی که نسبت به اهل بیت(ع) داشت، به بازشناسی اسلام پرداخته است، معرفی کرد. هرچند این بازشناسی ایراداتی دارد، اما سبب جذب دختران و پسران جوان به اسلام میشود و، می‌توان با آن کنار آمد.

شهید بهشتی مکررا به شرعی گوش زد کرده بود که روشش در شناخت اسلام اشتباه است. چرا که گاها اینگونه برمی‌آمد که دکتر به چیزی معتقد است و برای مستند کردن عقیده‌اش در نص قرآن جستجو میکرد. و سعی میکرد قرآن را براساس نظر خود تفسیر کند نه آنگونه که هست. اما شهید بهشتی هرچه بیشتر می‌گذشت و جلوتر میرفت، بخاطر حرکت رو به جلوی مرحوم شرعی، او را به اسلام نزدیکتر میدید، شهید بهشتی هم ایراداتی را نسبت به مرحوم شرعی داشت

از این میان می‌توان آیت الله مهدوی کنی اشاره کرد؛ ایشان با دکتر شرعی درباره اینکه چرا یک روز موضوعی را مطرح می‌کند و روز بعد آن را رد یا اصلاح می‌کند، صحبت کردند و به مرحوم شرعی گوشزد کردند تازمانی که در مسیر رشد است و تحقیقاتش کامل نشده مخصوصا راجع به مسائل اعتقادی چیزی ننویسد. چراکه امکان دارد برخی دانشجویان سخن اول ایشان را بشنوند و در جلسه بعد حضور نداشته باشند و از طرفی وقتی شخصی مطلبی را قبول میکند، تغییر عقیده او کار دشواری است

جناح‌گیری شهید آیت الله قزوینی مدیر مدرسه حقانی هم این چنین بود. ایشان صوت اسلام شناسی را به شاگردان خود داده بود و گفته بود با مسائل انحرافی که در این صوت بیان شده مبارزه کنند.

شهید بهشتی در این بین به دلیل شخصیت لاین و منفحی که داشتند، نسبت به بقیه منتقدان ملایم تر عمل میکردند. ایشان معتقد بودند که باوجود ایرادات اصولی دکتر شرعی باید از ظرفیت های ایشان استفاده کرد. ایشان برخی نوشته های شرعی را قابل توجیه و دفاع نمیدانند. طی بحثی که شهید

مطهری با شهید بهشتی داشتند، پیروی از فلسفه دیالکتیک مادی در آثار شرعی را خطر بزرگی میدانستند و وجود این خطر را به شهید بهشتی گوش زد کرده بودند ایشان تأکید کردند، شرعی بیشتر یک شاعر است تا محقق و اسلام شناس. و دلیل انحرافات او را پیروی از غرایض میدانند و این کار را در موضوع اسلام گناهی نابخشودنی بیان میکنند

شهید بهشتی در پاسخ، اسلام شناس بودن و محقق بودن شرعی را تعریفی مبالغه آمیز دانستند و او را یک محقق ناآرام که به سبب اطلاعات ناکافی و ارادت زیادی که نسبت به اهل بیت(ع) داشت، به بازشناسی اسلام پرداخته است، معرفی کرد. هرچند این بازشناسی ایراداتی دارد، اما سبب جذب دختران و پسران جوان به اسلام میشود، می‌توان با آن کنار آمد.

شهید بهشتی مکررا به شرعی گوشزد کرده بود که روشش در شناخت اسلام اشتباه است. چرا که گاها اینگونه برمی‌آمد که دکتر به چیزی معتقد است و برای مستند کردن عقیده‌اش در نص قرآن جستجو میکرد. و سعی میکرد قرآن را براساس نظر خود تفسیر کند نه آنگونه که هست.

اما شهید بهشتی هرچه بیشتر می‌گذشت و جلوتر میرفت، بخاطر حرکت رو به جلوی مرحوم شرعی، او را به اسلام نزدیکتر میدید.

شهید بهشتی هم ایراداتی را نسبت به مرحوم شرعی داشت؛ اما تفاوت شهید بهشتی و آیت الله مصباح در این بود که شهید بهشتی اعتقاد داشتند شرعی در کنار ایراداتی که دارد، او را به دلیل حسن نیت و تقد پذیری بالای دکتر شرعی، تائیا نکات مثبت و عینی که وجود داشت و ثالثا مسیری که دکتر رو به جلو طی می‌کرد، می‌توان از ایشان استفاده کرد

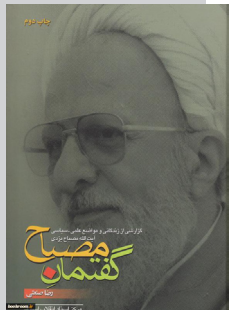
حال اگر کسی اولی را قبول کند، دومی را به دلیل ایرادات اساسی در کنار ایجاد انگیزه در مسیر نهضت، موجب سست شدن پایه های اسلام اصیل بداند باید او را تکفیر کرد؟

۳۴



روایت
پازدهم

به
روایت
آیت الله مصباح





۳۵

روایت
یازدهم

به
روایت
آیت الله مصباح

پیدا کرد

با رجوع به آثار دکتر شریعتی و بررسی آنها میتوان به قضاوتی در این مورد دست پیدا کرد

در این مجال به برخی از انحرافات شریعتی و موضع گیری های طرفین میپردازیم:

از جمله موارد مهم که در آثار ایشان وجود داشت، نگاه تحلیلی (نه تحلیلی بله یا خیر دستگاه، بلکه به صورت تحلیل داده) به مسائل از جمله اسلام است؛ که گاهی جامعه را نسبت به روحانیون بدبین میکرد. هرچند که عده‌ای بر این یاورند که بعضاً از روحانیون دفاع کرده است، که البته درست هم است

از طرف دیگر، در برخی از مسائل مهم و اساسی دین اسلام، مانند توحید و معاد نظراتی داشت که توجیه آن سخت است؛ مثلاً در نمایشنامه حر، حر و عمر بن سعد را از یک پایگاه اجتماعی می‌داند که هر دو از جلاّد شدن آگاه‌اند. در پاروقی بیان میکند که این تضادها در انسان شناسی معنی میشوند و معنی درست، نه آن چیزی که فیلسوفان و متکلمان و علمای الهی با زبان فلسفی و به عنوان واقعیت علمی، دینی از آن سخن میگویند و عالی ترین ارزشهای مرتقی و سازنده انسانی را به صورت مجموعه‌ای از خیالات و خرافات تبدیل میکنند

در جزوه اسلام شناسی هم وجود دنیا و آخرت را نفی میکند و دنیا را یک صفت تفصیلی و آخرت را اسم مکان جغرافیایی میداند. اگر کسی فقط خودش را بنیید و نسبت به مسائل روزمره حریص باشد؛ نام آن دنیا و اگر غیر از این باشد آخرت است. بار دیگر وقتی مسئله اخلاق را پیش میکشد، برگرفته خود تأکید میکند. در کتاب کوبر هم دوباره چنین مسئله‌ای را مطرح میکند و مذهب را تلاش انسانی برای پاک کردن انسان و بازگشت او به خدا میداند

همین قبیل مسائل موجود در آثار شریعتی، باعث میشد

برخی بگویند هر قدر که مسلمان و معتقد باشد، بیان چنین مسائلی، با اصل اسلام اشکال دارد و اگر کسی به سبب اینها جلب اسلام شود؛ بعید نیست بعد از شناخت اسلام اساسی بگوید ارزانی خودتان و جا بزنند.

در اینجا ممکن است سوال پیش بیاید چرا با وجود این موارد، بازهم هم شهید بهشتی نکات مثبت دکتر شریعتی را میدیدند؟

شهید بهشتی و دیگران بر این امور واقف بودند؛ اما با توجه به حسن ظنی که به مرحوم شریعتی داشتند، این مسائل را قابل اصلاح میدانستند؛ همانطور که این روند اصلاحی در آثار دکتر شریعتی نظیر موضوع روحانیت مشهود است؛ همچنین گاهی اعتقاد داشتند برداشت دیگران از این آثار صحیح نیست و بعید است دکتر چنین نظری داشته باشند

با توجه به آنچه بیان شد، میتوان تأحدی دلیل موضع گیری آیت الله مصباح را نسبت به شریعتی دانست.

حضرت علامه به سبب حساسیت عام بر مسائل دینی، حساسیت خاص نسبت به مسائل اعتقادی و همچنین بنابر سلیقه‌ای که داشتند، در برابر افکار و نوشته های شریعتی با وسواس بیشتری عمل میکردند. بخاطر همین طرز تلقی با برخی هم اختلاف نظر داشتند. علامه به درست نبودن تمام موضع گیریهایشان نسبت

به شریعتی معترفند؛ اما آنچه مشخص است این است که در مواردی که دیگران مخالف ایشان بودند، بعد از مدتی به صحت حرف علامه اعتراف کردند.

این مسائل موجب شد تا ایشان به روی پاسداری از مرزهای ایدئولوژیک تشیع، مقدار بیشتری حساسیت نشان دهند

البته در ابتدای امر حساسیت آیت الله مصباح بر روی شریعتی به این اندازه نبود، بلکه به دلیل اینکه دکتر در خانواده‌ای مذهبی بود و به سبب ارادتش به اهل بیت(ع) و تحقیقات و اطلاعات ناقص و تحصیلات در فرنگ و به قول خود مرحوم معیود قرار دادن سائز و امثال او، توقع بیان مسائل اعتقادی را از جانب ایشان نداشت. باتوجه به اینکه در زمان شاه فعالیت های گسترده‌ای در جهت تبلیغ دین انجام نمیشد، توقع پیش عمیق از دکتر شریعتی را نداشت و مبداسنت این مسائل بخاطر کمی اطلاعات است؛ چراکه شخص مهندس یازگان هم در کتاب «راه های طی شده» در مورد معاد و

مطالب دیگر مسائل نادرستی را مطرح کردند.

حساسیت علامه با ورود دکتر به حسینیة ارشاد و عام شدن سخنرانی هایش آغاز شد. با انتشار جزوه اسلام شناسی، به سبب مسائل انحرافی، شدت یافت. مثلاً در جزوه تشیع علوی تشیع صفوی، وجود نهرهای شیر را در بهشت، که صراحتاً در قرآن به آن اشاره شده، گنمان میکند. یا لالایی خواندن جبرئیل برای امام حسین(ع) را مسخره میداند و با طعنه و تمسخر در این ابواب سخن میگوید

شخصی در کسوت یک اندیشمند اسلامی به تمسخر دین پرداخته و اسلام شناسان فقط در برابر این عمل مسامحه میکردند. اما سرانجام عده‌ای از اساتید که حتی دکتر لیاقت شاگردی آنها را هم نداشت، نتوانستند سکوت کنند و نهایتاً گفتند که اشتباهی رخ داده، اما نباید چهره شریعتی مخدوش شود

شخصی در کسوت یک اندیشمند اسلامی به تمسخر دین پرداخته و اسلام شناسان فقط در برابر این عمل مسامحه میکردند. اما سرانجام عده‌ای از اساتید که حتی دکتر لیاقت شاگردی آنها را هم نداشت، نتوانستند سکوت کنند و نهایتاً گفتند که اشتباهی رخ داده، اما

ناید چهره شریعتی مخدوش شود

ا چرا علامه به این اندازه نسبت به مسئله دکتر شریعتی حساس بود و اعتقاد داشت ایشان قصد تغییر عقیده خود را ندارد؟ و آیا بلافاصله بعد از شروع نقد دکتر شریعتی به نقد علنی وی پرداختند؟

در پاسخ باید گفت که علامه در ابتدا تقاضای گفتگوی دوستانه با شریعتی را داشتند. با شهید آشتیانی درباره انحرافات شریعتی صحبت کردند و قرار بر این شد که علامه طباطبائی که مورد قبول همه است با دکتر شریعتی صحبت کنند. اما علامه طباطبائی بعد از اصرارهای مکرر آیت الله مصباح و سرانجام استخره، شریعتی را غیر قابل اصلاح دانستند و نپذیرفتند

از این جا به بعد قضیه را از کلام خود علامه در خاطراتش می شنویم:

شهید دانش گفت: خودت حاضر هستی یک جلسه بحثی با او داشته باشی؟

گفتم: من حاضر هستم، ولی صحبت کردن امثال من فایده ای ندارد. اگر شخصی مثل آقای طباطبائی صحبت می کرد، امیدی بود که یک جایی اعتراف به اشتباهاتش کند، ولی در مقابل من حاضر به اعتراف به اشتباهش نمی شود

ایشان گفت: من امید دارم که مفید باشد. حالا چه زمانی بگویم باید کم؟

گفتم: آقای دانش، این آقای شریعتی که من می شناسم، قم بیا نیست، من می

ایم تهران.

گفت: خیلی خوب. شما کی

می آید تهران؟

گفتم: من فلان روز می آیم

تهران. فلان ساعت تهران

هستم. هر قراری بگذارید من

حاضر.

ایشان گفت: هر ساعتی که

می رسید تهران، یک ساعت

بدش من شرعی را می آورم

منزل [محل سکونت] شما.

ما سر موعد رفتم تهران

نشستم و مدتی از موعد ما

روزی که برای ملاقات و صحبت کردن با ایشان می خواستم به تهران بروم، مرحوم دکتر بهشتی به منزل ما آمد، صحبت از شرعیتی شد، ایشان درباره شرعیتی گفت: «دکتر آدم پروگویی است و اهل تحقیق نیست، او اسلام شراست، نه اسلام شناس، سخنرانی می کند اما خیلی پایبند این نیست که سخنانش درست است یا خیر! بعد ایشان گفت: «من برای یک سخنرانی، ۱۵ ساعت مطالعه می کنم و این شخصی با توجه به اینکه چند سخنرانی در روز دارد، به مطالعه درباره مسائل اسلامی نمی رسد و طبعاً لغزش های زیادی خواهد داشت»

گذشت تا اینکه آقای دانش تنها آمد

گفتم: رفیق شما کجاست؟

گفت: کسالتی داشت!

گفتم: آقای دانش، من به شما عرض کردم که او آدمی نیست که بیاید پیش

من و بحث کند

گفت: نه! کاری برای او پیش آمد

گفتم: از من بپذیر او نمی آید پیش من. بیا یک قرار دیگری بگذاریم که من و او

بیاییم آنجا. بعد هم گفتم که به نظر من بهترین جا منزل شما است (چون منزل

ایشان نزدیک حسینیه ارشاد بود) قرار بگذارید هر ساعتی با هم توافق می کنید،

او بیاید آنجا و من هم می آیم و جلسه هم خصوصی باشد تا ایشان فکر نکند که

می خواهیم «هوچگری» در بیاریم و توی بوق کنیم، دواسته می نشینیم و با

ایشان صحبت می کنیم

روزی که برای ملاقات و صحبت کردن با ایشان می خواستم به تهران بروم، مرحوم

دکتر بهشتی به منزل ما آمد، صحبت از شرعیتی شد، ایشان درباره شرعیتی گفت:

«دکتر آدم پروگویی است و اهل تحقیق نیست، او اسلام شراست، نه اسلام شناس،

سخنرانی می کند اما خیلی پایبند این نیست که سخنانش درست است یا خیر!

بعد ایشان گفت: «من برای یک سخنرانی، ۱۵ ساعت مطالعه می کنم و این

شخص با توجه به اینکه چند سخنرانی در روز دارد، به مطالعه درباره مسائل اسلامی

نمی رسد و طبعاً لغزش های زیادی خواهد داشت»

بعد ایشان گفت: «اما با آقای مطهری یک جلسه ای داشته ایم و پیغامی را توسط

سید علی آقای خامنه ای داده ایم، چون ایشان [شرعیتی] در باره روحانیت بدگویی

می کرده، به مسئولین حسینیه ارشاد این پیغام را داده ایم و مضمون آن پیغام این

بود که به آنها گفتیم که شما عزیز ترین دشمن آمریکا را به دست آقای شرعیتی

دارید می گوید! چرا که خود آمریکایی ها اعتراف کرده اند که بزرگترین دشمن آنها

روحانیت شیعه است، متوجه هستید یا نه؟»

من بعد از جلسه با دکتر بهشتی رفتم تهران برای ملاقات با شرعیتی. به نظرم روز

تولد حضرت زهرا (سلام الله علیها) بود. عصر آن روز ایشان در حسینیه ارشاد درباره

زن سخنرانی داشت. ما صبح اول وقت خودمان را به زحمت رساندیم آنجا، مدتی

صبر کردیم و کسی نیامد. مشغول صبحانه شدیم، باز کسی نیامد. ایشان [شهید

دانش که قرار ملاقات در منزل ایشان بوده] با حسینیه ارشاد تماس گرفت، گفتند:

اینجا نیست! با منزل تماس گرفت، گفتند: اینجا نیست! پیدایش نکرد.

تزدیکی های ظهر از دس تلفن کرد این طرف و آن طرف، بالاخره او را پیدا کرد

ایشان [دکتر شرعیتی] گفت: تب دارم و سخت افتاده ام و نمی توانم از جاییم برخیزم

و به هیچ وجه برای من مقدور نیست.

ما با لیخند به آقای دانش فهماندیم که پیش بینی ما درست بود، شما این قدر زود

باور نباشید. نمی دانم ایشان باورشان شد یا نه؟

آن روز تا بعد از ظهر هم ما آنجا بودیم. هر چه خبر گرفتند ایشان تب داشت و

خواهی بود و همان بعد از ظهر هم حالش خوب شد و به حسینیه ارشاد برای

سخنرانی رفت.

«من ظلّ قوی داشتم و با این قرآن هم تقویت شد که شرعیتی کسی نیست که

در صدد تحقیق باشد»

به این ترتیب قصد و هدف آیت الله مصباح آشکار شد و مشخص شد که هدف

اولیه آیت الله مصباح اصلاح افکار شرعیتی بوده، اما ایشان خودشان قبول نکردند

این از وظایف حضرت علامه بود که ایرادات شرعیتی را حداقل برای طلاب بازگو

کند. اما چیزی که در این زمان مطرح میشد «وحدت» بود.

با توجه به سخنان آیت الله مصباح، دکتر شرعیتی قلم و لحن خوبی داشتند و

توانستند خیلی سریع بین مردم مقبول شوند. اما بعد از آن دور برداشتن و حتی بعد

از اینکه اشتباهاتشان مشخص شد، از اصلاح آنها سر باز زدند.

از طرفی اغلب روحانیون طرفدار نهضت که به رهبری امام (ره) قیام کرده بودند،

به سبب مبارزات علیه حکومت پهلوی، عمر خود را غالباً در تبعید و زندان سپری

میکردند و زمانی برای مبارزه با انحرافات فرهنگی نداشتند. کم نبودند روحانیونی

که تحت تاثیر سخنان شرعیتی قرار گرفته بودند و ماجرا به صورتی پیش رفته بود

که هرکس مخالف شرعیتی بود، به این معنا بود که موافق حکومت پهلوی است.

علامه در جایی دیگر به موضوع شرعیتی و مناقات اشاره میکند و میگوید: ماجرا

به نحوی پیش رفته بود که مجبور بودیم به دلیل حرکت سیاسی برخی با افکارشان

کنار بیاییم. باتوجه به حفظ وحدت و مبارزه با مسائل انحرافی و پاسداری از اسلام

اصیل، روش مبارزاتی که علامه اتخاذ کردند این بود که این مسائل را بدون ذکر نام بگویند،

در کلاسهای درسشان

مطرح میکردند. با این

اوصاف کسی نمیتوانست

علامه را در برابر انقلابیون

قرار بدهد. هرچند باتوجه

به سابقه اشتیاشان و

همچنین رفاقتی که با

سران نهضت نظیر شهید

بهشتی داشتند، این

قضیه کاملاً منطقی بود.

اما به قول خود علامه

شرایط به گونه ای بود که

نمی شد صراحت بگویند

این نظرات اشتباه است،

نگاه

با توجه به سخنان آیت الله مصباح، دکتر شرعیتی قلم و لحن خوبی داشتند و توانستند خیلی سریع بین مردم مقبول شوند. اما بعد از آن دور برداشتن و حتی بعد از اینکه اشتباهاتشان مشخص شد، از اصلاح آنها سر باز زدند.

از طرفی اغلب روحانیون طرفدار نهضت که به رهبری امام (ره) قیام کرده بودند، به سبب مبارزات علیه حکومت پهلوی، عمر خود را غالباً در تبعید و زندان سپری میکردند و زمانی برای مبارزه با انحرافات فرهنگی نداشتند. کم نبودند روحانیونی که تحت تاثیر سخنان شرعیتی قرار گرفته بودند و ماجرا به صورتی پیش رفته بود که هرکس مخالف شرعیتی بود، به این معنا بود که موافق حکومت پهلوی است

چرا که موجب دو قطبی گری در صفوف مبارزان میشد.

اما چه چیزی باعث میشد که علامه در تصمیمش راسخ باشد؟

آیت الله مصباح با بیان چند نمونه از انحرافات پاسخ این سوال را میدهد

باتوجه به تاثیر و مقبولیت بالای شریعتی در میان قشر تحصیل کرده، فراهم نبودن زمینه برای تبلیغ اصولی اسلام اصیل و از طرفی پابند نبودن مرحوم به برخی مقیدات، چنین افکاری ایجاد میشد که فرد میتواند مسلمان باشد، و برخی چیزها را رعایت نکند. (مثلا مارکسیست باشد و اسلام را از یک عالم اسلامی بهتر بشناسد) با این اوصاف افراد کم کم به سوسیالیست رو می آوردند و بعد هم عضو احزاب لامذهب و ضد مذهب میشدند.

نقش دیگر این افکار این بود که باعث میشد، بعضی گروه ها برخی عقاید التقاطی را بپذیرند، به قول شهید مطهری شریعتی یک گرایش عملگرا ایجاد کرده بود. که به اعتقادات پهای کمتری داده میشد و از طرف دیگر رغبت افراد را برای شرکت در مبارزات کم میکرد، چرا که به سبب این گرایش هرکس به فکر آسایش خودش بود. بنابر گفته حضرت علامه، تنها کسی که در آن روزها علیه این جریانات مبارزه میکرد، شهید مطهری بود.

تمام این قضایا در زمانی بود که هنوز نامه امام (ره) دریافت نشده بود. زمانی که نامه امام (ره) با مضمون اینکه بخشی از مبارزات علیه امپریالیسم است. در جهت حفظ وحدت بین مبارزین، اختلافی مطرح نمیشد و اگر هم در جلسه ای چنین حرفهایی زده میشد، سعی در خاموش کردن آن داشتند. امام خمینی (ره) در این نامه به طور آشکار تصریح کرد، این جلوگیری از تفرقه نباید باعث شود که فراموش کنیم، برای اسلام مبارزه میکنیم و نباید لا معاندان همراه شویم

آنچه از سخنان امام (ره) برمی آید این است که، امام در موارد مربوط به نهضت و به انحراف کشیدن آن بسیار حساس بودند

آیت الله مصباح، شهید مطهری را عامل نگارش نامه می داند و حتی می گوید که خود شهید مطهری به دیدار امام (ره) رفته بودند و نامه را از ایشان گرفته بودند شهید مطهری در یکی از سخنرانی هایش پیرامون علل گریز از ایمان که بعدها در کتابی به نام «علل گرایش به مادی گری» به چاپ رسید، در پاسخ به این انتقاد که اکنون دشمن ما کمونیست نیست و شاه دشمن مشترک ماست فرمودند که جهت مبارزه ما با کمونیست یکی نیست و بهتر است از همین حالا خط خود را جدا کنیم حال اگر علامه این خطر را درک کرده باشند و به جای مبارزه با اشخاص به مبارزه با افکار بپردازند کار اشتباهی کرده است؟ این را ضمیمه کنید به این موضوع که برخی وقت ها (حتی قبل از نامه امام (ره)) مسائلی از ایشان مطرح میشد که صراحتا به دکتور شریعتی باز می گشت، و هر آدمی را که مشی شبیه به مشی علامه داشت، به درستی کارش و رضایت امام (ره) مطمئن میکرد

هر آنچه تا کنون گفته شده، درسالهای ۵۵ تا ۵۶ رخ داده است، فلذا میتوان نتیجه گرفت باتوجه به اعمال علامه و کدهایی که گاها توسط امام (ره) دریافت میکردند، حضرت آیت الله مصباح، به هیچ وجه مقابل امام (ره) نبودند. اما چرا امام (ره) نظر خود را صراحتا اعلام نکرد؟

آنچه از سخنان آیت الله مصباح بر می آید، این است که، در آن زمان دیدار امام (ره) بسیار دشوار بود، حتی نامه نگاری هم به سادگی انجام نمیشد و باتوجه به جایگاه رهبری حضرت امام (ره) نمیشد که نظرات خود را بیان کنند. اما گاها پیامهایی را از طریق شهید مطهری به علامه منتقل میکردند

از طریق شهید مطهری به علامه منتقل میکردند.

شنیده ها حاکی از آن است که امام (ره) در نامه به شهید مطهری گفته بودند، یا شریعتی را برکنار کنید یا اصلاحش کنید.

همچنین بعد از مرگ شریعتی، از مرگ ایشان با لفظ فقد یاد میکنند و در زمانی که همه دکتور را شهید خطاب میکردند، حتی واژه مرحوم را هم بکار نمیزدند و میگویند: اگر او را مسلم میدانستم، مرحوم خطاب میکردم. (برگرفته از خاطرات سید حمید روحانی)

تمام حرف آقایان این است که حضرت علامه برخلاف نظرات امام (ره) سعی در دوقطبی کردن جامعه داشتند، در حالی که بنابر گفته حجت الاسلام قاسم روانبخش، جلسات هفتگی که در قم با موضوع نقد افکار شریعتی شکل میگرفت، بلافاصله بعد از شنیده شدن سخنان امام (ره) ملغی شد

در پایان بد نیست به موضوع شهید بهشتی و آیت الله مصباح بپردازیم، در این سالها عدهای سعی داشتند بگویند که میان آن دو بزرگوار بحث و جدلی رخ داده و سرانجام موجب قهر شده است

سخنان رهبر به خوبی روشن کننده این مسئله است، ایشان در سال ۴۶ در مصاحبه ای راجع به شهید بهشتی گفتند: ایشان آیت الله مصباح را خیلی دوست میداشت و تصریح میکرد من از آیت الله مصباح و امثال او خوشم می آید. از آدم های آرام و ملایم و تودار خوشم می آمد.

یا اینکه آیت الله منتظری به آیت الله مصباح، به سبب تعاریف بسیاری که از شهید بهشتی داشتند گفته بودند: «تو از بهشتی بک بت ساخته ای.»

قدمت دوستی آن دو بزرگوار به چهل سال می رسد و حتی زمانی که شهید بهشتی به هامبورگ رفته بودند، با هم مکاتبه داشتند و باوجود اختلاف نظرهایی که در مواردی با علامه داشتند هرچند بسیار کم بود از صمیمی ترین دوستان ایشان محسوب می شدند

۳۷



روایت
یازدهم

به
روایت
آیت الله مصباح



تصویر دکتور شریعتی به همراه مجید شریف وافقی از اعضای سازمان مجاهدین خلق - بهمن ۵۷ تهران

شریعتی به روایت مهندس مهدی بازرگان

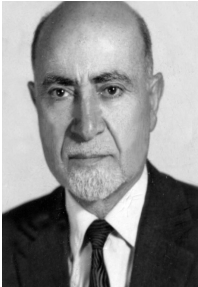
برگرفته از سایت بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان

کارگروه آزاد اندیشی چدال احسن

این نوشتار تقدیم می شود به روح شهید سید حسین علم الهدی

روایت دوازدهم

معرفی کوتاه گروه مهندس بازرگان



مهدی بازرگان در سال‌های انقلاب مشروطه سال ۱۲۸۶ در خانواده‌ای مذهبی آذربایجانی به دنیا آمد. در سال ۱۳۰۶ در میان نخستین گروه محصلان ممتاز ازجمله دولت پهلوی قرار گرفت و به کمپور فرانسه رفت. او در مدرسه حرفه و فن شهر پاریس در رشته ترمودینامیک و نساجی تحصیل کرد و پس هفت سال در سال ۱۳۱۳ به ایران بازگشت. بازرگان در ابتدا مخالف دکالت در سیاست بود اما تا تشکیل دولت محمد مصدق وارد فعالیت سیاسی شد. او در ابتدا به عنوان معاون وزیر فرهنگ کابینه لول مصدق برگزیده شد و سپس از طرف مصدق به عنوان رئیس هیئت خلق بد شرکت نفت انگلیس انتخاب شد. وی در اواخر دولت دوم مصدق اولین شبکه لوله‌کشی آب تهران را تأسیس کرد. پس از سقوط دولت مصدق و جریان کودتای ۲۸ مرداد، فعالیت‌های سیاسی بازرگان گسترش بیشتری یافت. مهدی بازرگان به همراه جهره‌های از جمله سید رضا زبانی اقدام به تأسیس نهضت مقاومت ملی کردند و در آن ساری از طرفداران مصدق نظم درپوش فرور و محمود طالقانی را برای مبارزه سیاسی سازمان دادند. بعد از شکست نهضت مقاومت ملی، بازرگان به همراه الهیار صالح، باقر کاظمی، غلام‌حسین صدیقی و کریم ستدجانی، از مؤسسان جبهه ملی دوم بود و کمی بعد با آئید محمد مصدق و با همراهی عبدالله سحابی و محمود طالقانی اقدام به تأسیس حزب نهضت آزادی کرد. مهدی بازرگان به عنوان اولین نخست‌وزیر ایران پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ (رئیس دولت موقت) معرفی شد و نه ماه بعد پس از انشغال سفارت آمریکا استعفا کرد. بازرگان بعد از استعفا از نخست‌وزیری در دوره اول مجلس شورای اسلامی به نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی انتخاب شد. و تا پایان عمر خود در تمام دوره‌های انتخابات ریاست جمهوری و مجلس ثبت نام کرد اما پس از دوره اول مجلس همواره در صلاحیت می‌شد. مهدی بازرگان در ۳۰ دی ۱۳۷۳ خورشیدی در ضمن سفر درمانی، در روبرج درگذشت و بعد از انتقال پیکر او به تهران و تشییع از مقابل حسینیه ارشداد، در قم دفن شد.

نقش دکتر شریعتی در انقلاب

انقلاب ما و نظام جمهوری اسلامی، روی سه پایه مشخص و مسلم، با سه شعار و سه رکن مهم بنا شده است. سه پایه یا سه رکنی که دکتر شریعتی در افکار و روایات نسل جوان بزبانشی و ابیاری کرد و از طرف رهبری و متولیان انقلاب با هنرمندی تمام مورد بهره برداری قرار گرفت. آن سه رکن عبارت است از: شهادت، امامت و انتقام. حمایت از مستضعفین و اصطلاح استضعاف نیز که از اهداف سیاسی و شعارهای تبلیغاتی تداوم انقلاب می‌باشد، نیز یادگار اوست. و در برابر استضعاف، استیکار را داریم و ستیزه‌گری با صاحبان زر و زور و تزویر. در میان صنف یا سه طبقه اخیر، دکتر شریعتی با صاحبان زر و وطنی مصاف چندان نداشته، منطق سوسیالیسم و افکار مترقی اروپایی خدمت‌رسانه‌ای آن را در زبان و قلم دکتر بیشتر انداخته جالبیتی می‌داده است ولی با صاحبان زور که در رأس آنان شاه و دربار و ساواک قرار داشت و با اهل تزویر یا همسایگان بلغم باغورا، دست و پنجه‌های زیاد نرم کرد.

در هر حال، اشتیاق و استقبال از شهادت که در گفتارها و نوشتارهای دکتر به جالب‌ترین گونه روح و رنگ یافته و به جوانان هدیه شده بود، اگر وجود نداشت، حماسه‌های سرنوشت‌ساز و تاریخی میدان ژاله، خیابان سرچشمه تهران و نظایر آن در قزوین، سمنجان، مشهد، تبریز و جاهای دیگر ایران به‌وجود نیامده، کمر استبداد شکسته نمی‌شد و سپس جنگ عراق با چنین تعداد داوطلبان عاشق و کفن‌پوش، آغاز و دوام نمی‌یافت. اگر دکتر شریعتی در کتاب «امام و امت» تکیه و تأکید روی نیاز امت به امام و رهبرِ مُرشد و مطاع همگان نمی‌کرد، رهبری و ولایت در انقلاب و نظام حاکم چنین قداسد و قدرت نمی‌یافت. همچنین اگر ستیزه‌گری او با سازش‌کاری، با سرمایه‌داری و با مظاهر استثمار و استعمار جاری و ساری در دل و دیده‌های امت ایران نشده بود، تداوم انقلاب یا نمی‌گرفت یا به سوی دیگر متمایل می‌شد.

برنامه‌های بعدی دفاع از مستضعفین، پنجه در پنجه‌ی استثمار و امپریالیسم و درافتادن از خارج و خارجی‌ها، بیش از پرداختن به داخل و خودی‌ها، اگر نگوییم صد در صد نشأت گرفته از دکتر شریعتی است ولی حامل یادگارهایی از اوست.

ضمناً معرف هماهنگی نسبی آرمان‌ها و روایات امام خمینی با دکتر شریعتی و نسل جوان ایران است. افسوس که عمرش کوتاه بود و مهلت و میدان نیافت تا در پرورش و آبیاری بذریه‌های سر از خاک درآمده و در تزکیه و طرد علف‌های هرزه عمل نموده، جلوی افراط و تفریط‌ها یا انحراف‌ها را، که گاهی به ۱۸۰ درجه رسیده است، بگیرد.

البته نمی‌گوییم آنچه در آستانه‌ی انقلاب و از ابتدا تا حالا شده و تحقق یافته است عیناً همان می‌باشد که شریعتی می‌گفته و می‌خواسته است. آنچه مسلم به نظر می‌آید این است که اولاً اگر تا این اندازه دل‌ها و دیده‌های نسل جوان ما، اعم از متدین و نیمه‌متدین، قبل از انقلاب، و بعد از انقلاب محو در قلم و بیان شریعتی می‌شده است، یکی از دلایل آن تجانس و توافقی است که آمال و افکار او، که خود آنها تأثیر یافته از مکان و زمان و از مقتضیات محیط زندگی و پرورش او بوده است، انطباق با نسل جوان و نیازهای مردم ایران داشته، صمیمانه به‌هم جوش می‌خورده و یکدیگر را می‌پذیرفته‌اند. و اگر دکتر شریعتی در پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری آیت‌الله خمینی عمیقانه سهیم بوده است، باید گفت هر دوی آنها و بلکه هر سه آنها؛ یعنی شریعتی، خمینی و نسل اخیر ایرانی، به‌گونه‌ای متصل و متمم یکدیگر بوده، و مثلث مرتبطی را تشکیل می‌داده‌اند. اخیراً کتابی از آقای درپوش شایگان تحت عنوان «یک انقلاب مذهبی چگونه است؟» در پاریس منتشر شده است که در آن دکتر علی شریعتی را به عنوان ایدئولوگ نمونه‌ی دوران معاصر و جواب‌گوی نیاز عمومی جوانان امروز، خصوصاً ملت‌های شرقی استعمار زده و غرب زده معرفی می‌نماید. غرض از تألیف کتاب، بررسی انقلاب اسلامی ایران با دید وسیع علمی- فلسفی- اجتماعی- تاریخی است. انقلاب اسلامی ایران، نه به‌صورت یک بدعت مذهبی یا سیاسی و پدیده‌ی استثنایی که مخصوص ملت و محیط ایران بوده باشد، بلکه یک نیاز و نهضت عمومی بشریت معاصر که هم دل‌زده از ایدئولوژی‌های ظاهرراً علمی- سیاسی- اقتصادی ولی خشک و بی‌خاصیت مغرب‌زمین شده است و هم وجداناً احساس وابستگی و احتیاج به احیای ارزش‌ها و ابدال‌های عاطفی- اعتقادی قدیم می‌نماید. البته ایده‌آل‌ها و اعتقاداتی که نامعقول و غیر قابل توجیه در منطق



روایت
دوازده

به
روایت
مهندس بازرگان



علوم و افکار امروزی نباشد.

به نظر مؤلف، با تفصیل و توضیحاتی که در یکی از فصول کتاب می‌دهد، دکتر شریعتی موفق شد در ترکیب مارکسیسم اسلامی و مخصوصاً شیعی، یک جهان‌بینی منسجم جاذبی تدوین نموده، تحویل نسل جوان سرخورده و تشنه‌ی رستائیز و احزاب حیثیت بدهد.

دکتر شریعتی، آن‌طور که در مختصر ارتباط و اطلاعات که خود از ایشان داشتم و دورا دور می‌شناختم، پس از طی تحصیلات متوسطه و عالی و در پانزده سالی که «واردکار» شد، مثل انقلاب ایران، دو حرکت داشت. حرکت اولش که مقارن سال‌های مبارزات ملی، مذهبی و مارکسیستی در ایران بود و از تحصیلات دانشگاهی جامعه‌شناسی او در فرانسه که در بجوهای نهضت آزادی‌بخش الجزایر و آشنایی او با بزرگانی چون ژان پل سارتر و لویی ماسینیون شکل می‌گرفت، حرکتی بود برای مبارزه علیه استبداد و استعمار، با استفاده و اتکاء به اسلام. اما حرکت دوم او به صورت مبارزه و انقلابی

نگاه

درآمد که بیشتر به قصد اصلاح فرهنگ و آئین ما و دفاع از اسلام در برابر سرمدمداران زر و زور و تزویر؛ مخصوصاً سومی آن. خود به‌خود چنین درگیری‌ای پیش آمد و گویی که آن را ضروری‌تر می‌دانست.

با عبارت کوتاه‌تر، حرکت اول یعنی رو آوردن به اسلام برای مبارزه با استبداد و استعمار بود (همان‌طور که بعضی از مبارزین روشنفکر ما و الجزایری‌ها این کار را کرده بودند) و حرکت دوم او رو آوردن به مبارزه و تحقیق برای تصفیه اسلام بود. اولی بازگشت به خوشتن خویش، در جلوه‌ی اعتقادی و اجتماعی آن؛ یعنی اسلام و ایران بود و دومی تصفیه و تعالی مسلمانان ایران از رکود و خرافات، خرافاتی که در اثر نادانی یا نادرستی، در جلوه‌ی دنیا و دین، با اتحاد سرمدمداران زر و زور و تزویر، در اسلام و در مسلمانی ایرانیان به‌وجود آمد و تشیع علوی را تبدیل به تشیع صفوی کرده و مجلسی‌ها را به‌جای ابوذرها نشانداده بود.

| جنگ در سه جبهه |

به این ترتیب، دکتر شریعتی در سه جبهه وارد جنگ شد. در سخنرانی‌ها و در کتاب‌ها، به هر سه دسته می‌تاخت و تصفیه ملت و دولت و دیانت را در سه جهت می‌خواست. چنین وسعت دید و قدرت ید، برای او نقطه‌ی قوت و نشانه‌ی مزیت بود ولی نقطه ضعف و مایه هلاکت نیز شد. حریف اول و جبهه‌ی زر یا سرمایه‌داران که در زمان و مکان ما بیشتر حالت وزن شعر و مد روز را داشت، اگر کنار بگذاریم، بسیار طبیعی بود که دو حریف دیگر یعنی ساواک استبداد و سروران ارتجاع با او سخت درگیر شوند. حربه اولی که زندان بود و اخراج از خدمت، با حربه سنتی دومی؛ یعنی تکفیر و تهمت، همکاری نمود.

دلیل و انگیزه اولی تا حدودی روشن بود. می‌دانیم که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هدف اصلی دربار و دستگاه، حزب توده با تشکیلات سیاسی و نظامیش بود که می‌بایستی شناسایی و نابود شوند. اتهام عمده مصدق و ملیون نیز این بود که زمینه‌ساز برای کمونیست‌ها شده‌اند. پس از سرکوبی سازمان نظامی و

متلاشی کردن ظاهری حزب توده، ساواک به سراغ همکاران مصدق و نهضت مقاومت ملی آمده و آنها را زیر فشار گرفت؛ البته نه به شدت توده‌ای‌ها. پس از آن حاضر به مختصر آزادی و انتخابات قانونی برای ملیون و جبهه‌ملی نیز نگردیده، در استانه‌ی رفاندوم بهمن ۱۳۴۰ و انقلاب به اصطلاح شاه و مردم، سران و اعضای جبهه‌ملی را به زندان انداختند. اما حبس و آزار و محاکمه بیشتر متوجه جناح نهضت‌آزادی جبهه‌ملی گردید؛ زیرا که لبه‌ی تیز حمله‌شان متوجه شاه و استبداد بود. ساواک و سیاست‌های استیلاگر حامی شاه متوجه شده بودند که خطر این دسته از مخالفین یعنی ملیون مسلمان و روشنفکران مذهبی که پایه اعتقادی و پایگاه مردمی دینی در جامعه دارند، به‌مراتب بیشتر از چپی‌های کمونیست و احزاب سیاسی غیردینی است. ثابتی موسوم به «مقام امتی» در یک مجلس ضیافت عمومی گفته بود که دشمن اصلی آنها چه کسانی و چه کتاب‌هایی است. حتی در زندان به خود دکتر شریعتی طعنه زده بود که: «ما با چپی‌ها و کمونیست‌ها به راحتی کنار می‌آیم، آنها مردم منطقی و با انصافی بوده و وقتی برایشان نشان

می‌دهیم که اعلیحضرت مبتکر برنامه‌های مترقی بوده، عدالت اجتماعی و اصلاحات ارضی را که خواسته آنهاست انجام داده‌اند، متقاعد و موافق می‌شوند. اما شما مذهبی‌های روشنفکر، آدم‌های سرسخت و گوشت‌های ناپز هستید و دست از لجاجت برنمی‌دارید...»

ساواک در صدد بود به طرق مختلف دکتر شریعتی را از حیثیت و نفوذی که در طبقات جوان و درس‌خوانده پیدا کرده بود، ببندازد و نقاط ضعف در او به‌دست آورده و در زبان‌ها و قلم‌ها، بدنامش سازد. علاوه بر تبلیغات و توطئه‌هایی که مستقیماً روی او انجام می‌داد و همیاری و همراهی که مارکسیست‌ها و انحصارگران روشنفکر حامی رنجبران با ساواک داشتند، استفاده از روحانیون و تحریک مقدسین علیه دکتر بود. این تیر خیلی کاری از آب در آمد، چون زمینه داشت و این برگ حساس می‌توانست به سهولت و شدت آقایان علما را برانگیزاند.

| دکتر شریعتی و روحانیت |

روحانیت در همه ادیان و ادوار به دو دلیل با امثال دکتر شریعتی ناسازگاری دارند و احیاناً خصومت می‌ورزند؛ یکی اینکه تجدد و نوآوری را منافای با اصالت و استحکام دین دانسته، می‌ترسند در مبانی و معتقدات مردم که تا حدود زیادی بر تشریفات و تجحر و بر سنت‌ها و افکار کهن تکیه دارد، تنزل حاصل شود و دلیل مهم‌ترشان این است که اصلاً نمی‌خواهند هیچ فردی که خارج از صف و کسوت مقدس است، وارد قلمروی واسطی بین خدا و خلق شده، و عهده‌دار مقامات مکتبب آنها گردد.

استدلال می‌کنند که: «تعلیم و تبلیغ دین، تخصص و صلاحیت لازم دارد. شخص باید سال‌ها در حجره دودچراغ خورده و در حوزه درس خوانده باشد، لسان اهل‌بیت را یاد گرفته و لباس دین را پوشیده باشد، به رموز و اسرار شغل و به رسوم و شئون صنف آگاهی و عادت پیدا کرده باشد. خلاصه، نامحرم و خارج

از خانواده نباشد و دکانی در برابر دکان مآلوف باز نشود.» اگر نویسنده‌ای در مقوله‌های دینی کتاب بنویسد، ولو آنکه خدا و دین را ثابت کرده و حقانیت و عظمت اسلام را با بیان مورد قبول مردم و جوانان بشناساند ولی در جگره و با قلم و منطق آقایان نباشد، نباید تصور کرد که خوشحال خواهند شد و او را تأیید خواهند کرد بلکه بالعکس ایرادگیری‌ها و تفسیرهایی نیز عنوان می‌گردد. مسلماً مصیبت بود که یک کلاهی دیپلم‌گرفته از مدارس جدید و فکلی فرنگ‌رفته که دکتر در جامعه‌شناسی شده است، دم از قرآن و اسلام بزند؛ کتاب «فاطمه فاطمه است» بنویسد؛ در دانشگاه مشهد درس اسلام‌شناسی بدهد و بخواهد جوانان مملکت را با زبان علمی و اجتماعی و سیاسی روز، به طرف خدا و اسلام

و تشیع سوق دهد؛ آن هم نه به شیعه‌صوفی و مجلسی، بلکه شیعه‌علوی و انقلابی، چه رسد به اینکه به مراجع تقلید ایراد گرفته و بگوید چرا کار تحقیقی نمی‌کنند...

اما طبیعی بود که چنین باشد. این نکته از بدیهیات جامعه‌شناسی است که نه هیچ کاسب از همکار خوشش می‌آید و نه هیچ صاحب دانش و هنرمند یا تاجر به راحتی تحمل کشفیات تازه یا فن و کالاهای نوپنور را می‌نماید. روان‌شناسی بشر همیشه در برابر نوآوری مقاومت نشان داده است. عکس‌العمل در برابر شریعتی نمی‌توانست تند نباشد.

واقعیت و تجربه این است که اگر کسی منکر خدا و قیامت شود، یا کتاب در رد قرآن و امامان بنویسد، مواجه با عکس‌العمل شدید از ناحیه‌ی فقهای دین می‌شود. با نثار کردن لعنت و چند دشنام و دعا از کنار مطلب می‌گذرند. می‌گویند وجود خدا و روز جزا، معجزه‌ی انبیاء، از بدیهیات عقلی و نقلی بوده، مؤمنین حرف اینها را باور نمی‌کنند و ما در کتاب‌هایمان، جواب این شبهه‌ها و اباطیل را داده و اثبات صانع و نبوت و امامت را کرده‌ایم. به‌علاوه، ایرادهایی را که به اعتبار علوم جدید و افکار غربی و مادی می‌گیرند، چون اصل آنها را قبول نداریم و قصد و سیاستشان استعماری است، قابل بحث نمی‌دانیم. یا برچسب غرب‌زدگی و امپریالیستی کارش را می‌سازیم. ضمناً چون قدرت و قلم برای رد کردن آن نوع ایراد و اشکالات ندارند، ترجیح می‌دهند به بی‌اعتنایی و سکوت برگزارد. اما همین که نامحرمی یا به حرم قدس می‌گذارد و مصالح و مقامات موروئی تهدید می‌شود، چون خدا و مردم حمایت نمی‌کنند، خودشان باید با اجتماع به دفاع بپردازند. از دیدگاه بشری و جامعه‌شناسی و در سنت دین‌داران بعد از پیامبران، همیشه اشتخاص و عناوین مقدم بر اصول و افکار قرار می‌گرفتند و عملاً دفاع از آنها، مهم‌تر از اینها تلقی می‌شده است. بت‌پرستی که سکه رایج مدعیان انبیاء قدیم و چهره اولیه شرک و شیطنت بود، جای خود را بعد از انبیاء به شخص‌پرستی‌ها و صنف‌سازی‌ها داده است. بی‌جهت نیست که مولا علی(ع) می‌فرماید: «اول حق را بشناسید و سپس رجال را با آن بسنجید، نه آنکه مقامات و مواضع معیار حق و باطل باشند.»

دکتر شریعتی وقتی حرف از «اسلامی منهای روحانیت» می‌زند، مرتکب ذنبِ لائِقْفَری می‌شود که همه روحانیت را علیه خود برمی‌انگیزاند و چون به اعتقاد و

نگاه

پس از اختلاف دکتر شریعتی با مرحوم استاد مطهری، اطلاعاتیه و اعلامیه مشترکی از طرف بنده و مرحوم مطهری منتشر می‌شود. خود دکتر شریعتی گفته بود که من اختیار تام می‌دهم به مطهری و بازرگان که کتاب‌های من را بخوانند و هر جا را که لازم دیدند خودشان اصلاح کنند. اتهامات علیه دکتر شریعتی تا آنجا پیش رفته بود که او را بی‌دین، معاند و ضدخدا معرفی می‌کردند. و من فکر کردم که اگر مرحوم مطهری در مورد دکتر چیزی بگوید مفید خواهد بود

بنا به مصالح آقایان «اسلام مساوی است با روحانیت»، یکی از افاضل معروف و از معاودین عراق حکم «أعدی غُزوِ اسلام» را درباره او صادر می‌نماید. سّ مخالفت شدید و دشمنی با دکتر شریعتی در اینجاست. حملات و تهمت‌ها به راه افتاد. نزد بزرگان حوزه و صاحب‌نظران می‌رفتند تا فتوای ارتداد بگیرند و ساواک آنها را پخش می‌کرد. حسینه ارشاد را مرکز وهابی‌گری و مسجدی اعلام کردند که در آنجا دست‌پسته نماز خوانده می‌شود و «اشهد ان امیرالمؤمنین» در اذان نمی‌گویند. کتاب‌ها و گفته‌های شریعتی را زیر ذره‌بین گذاشته، هر لغزشی که دیدند و کیست که لغزش و اشتباه و اشکال در کارش نباشد از کاه کوه ساختند و چون خطای عمد‌های دستگیرشان نمی‌شد، بی‌پروا به قلب و تحریف پرداخته،

مطالبی را که دکتر اصلاً نگفته و نوشته بود، با ذکر صفحه و سطر به او نسبت می‌دادند!

البته دکتر شریعتی با گفتن اینکه روحانیت ما امضای خود را پای هیچ قرارداد اسارت ایران نگذاشته است و دکترها و مهندس‌ها بوده‌اند که آن اساد خیانت را امضا نموده‌اند، در نظر آقایان اعاده حیثیت برای خود نمود. اما این اظهار برای توبه و تطهیر کامل، کافی نبود. مضافاً به اینکه نه دکترها و مهندس‌ها و نه علما و فقها، کارهای نبوده‌اند که قراردادهای سیاسی و اسارت ایران را امضا کرده باشند. جرم دیگری که بعداً به دکتر گرفتند نهضتی بودنش بود، درحالی که عده‌ای در طرف مقابل، به قصد تیره او یا تخفیف نهضت آزادی ایران، سعی در انکار سابقه و ارتباط او با نهضت دارند.

نامه مشترک بازرگان و شهید مطهری در مورد دکتر شریعتی |

پس از اختلاف دکتر شریعتی با مرحوم استاد مطهری، اطلاعاتیه و اعلامیه مشترکی از طرف بنده و مرحوم مطهری منتشر می‌شود. خود دکتر شریعتی گفته بود که من اختیار تام می‌دهم به مطهری و بازرگان که کتاب‌های من را بخوانند و هر جا را که لازم دیدند خودشان اصلاح کنند. واقع مسئله این است که در آن اعلامیه من امضایم را پس نگرفتم؛ مسئله از این قیاس بود که در آن بحبوحه‌ی حملات به دکتر شریعتی که متأسفانه از ناحیه‌ی برخی علما نیز به آن دامن زده می‌شد و حتی مثلاً آقای مرتضی عسکری گفته بود که دکتر شریعتی اعدا عدو دین است البته من از خودش این را نشنیدم ولی از دیگران شنیدم و یا مثلاً از مرحوم علامه طباطبائی نیز نوشته‌ای در مورد شریعتی گرفته بودند که البته به آن تندی و زشتی که پاسخ دیگران بود، نبود و ایشان گفته بودند «که آرای دکتر شریعتی عموماً با آنچه ما از دین می‌فهمیم تطبیق نمی‌کند.» در این میان من که با مرحوم مطهری ارتباط و نزدیکی بسیار صمیمانه‌ای داشتم، فکر کردم که همان‌طور که اگر دکتر بهشتی در جواب انصاری مطلبی می‌گفت مفید بود، مرحوم مطهری هم اگر در مورد دکتر شریعتی مطلبی بگوید خیلی مفید خواهد بود.

اتهامات علیه دکتر شریعتی تا آنجا پیش رفته بود که او را بی‌دین، معاند و ضدخدا معرفی می‌کردند. و من فکر کردم که اگر مرحوم مطهری در مورد دکتر چیزی بگوید مفید خواهد بود... در آن جمعی که همه بودیم، به ایشان تکلیف شد که



روایت
دوازده

به
روایت
مهندس بازرگان

چیزی در این مورد بگویند و یا بنویسند و ایشان گفتند که به طور مشترک با شما (مهندس بازرگان) اعلامیه بدهیم. و من هم قبول کردم چون وسیله‌ای بود که مرحوم مطهری در این مورد چیزی بگویند. لذا با مشورت یکدیگر متنی را تهیه کردیم و بیشتر هم ارزش آن کار، به خاطر امضای آقای مطهری بود، چون شخصیتی روحانی و محقق و ذی‌نفوذ بود. در آن نامه ما با ذکر مراتب ایمان و اعتقاد و خدمات دکتر شریعتی و نبوغ او و تأثیر او در انقلاب و مؤمن‌سازی جوانان، به ذکر نکاتی پرداختیم. مثلاً از آنجا که ایشان در غرب تحصیل کرده و از منابع دست اول دور بوده، ممکن است در بعضی نظرات خود آن‌گونه که باید و شاید، نظرات دقیق و عمیق و مطابق با نصوص دینی ارائه نکرده باشد. واقعاً هم تمام نظریات ایشان که درست نبوده و نیست. اما عمده نظر ما این بود که بگوییم ایشان مسلمان است، علاقه‌مند، معتقد و خدمت‌گزار به

خدمت‌گزار به نسل جوان... اما پس از انتشار این اطلاعیه، حتی از طرف دوستان هم به من اعتراض شد. بازار تهمت و شایعه هم که می‌دانید در کشور ما همیشه داغ و پرمشتری است.

از همین نامه که جهت دفاع از دکتر تهیه شده بود برداشت‌های متناقضی صورت گرفت. مثلاً عده‌ای آمدند و گفتند آقا، این چه کاری بود، اطلاعیه‌ای دادید که دست‌آویز ساواک هم شده است... لذا شاید درست برعکس آن چه که ما از آن نامه انتظار داشتیم، تأثیری متضاد به وجود آمد. چون آن نامه، نود درصد تأیید و تجلیل شریعتی بود و اصلاً قابل قیاس و مقایسه با آنچه که علما در مورد شریعتی داده بودند، حتی در مقایسه با متین‌ترین و مؤدبانه‌ترین آنها که از مرحوم علامه طباطبایی بود. ولی از آنجا که در آن نامه، اشاراتی هم کرده بودیم که آنچه ایشان گفته است ممکن است به طور تام درست و دقیق نباشد، مورد رنجش دوستان واقع شد. البته ساواک هم از این مسئله استفاده کرد و چون قصدش اختلاف‌اندازی بود شاید به نشر آن نامه اقدام نموده باشد تا میان ما و شریعتی اختلاف بیفتد. بر این اساس لازم بود که بنده یک اعلامیه‌ی توضیحی هم بدهم. در آن نامه، ضمن بزرگداشت مجدد شریعتی، گفتیم و نوشتم که از روشنفکران ما انتظار نمی‌رود که شخص‌پرست و متعصب باشند، چنان که شریعتی هم این‌گونه نبود. این بود که نه من و نه مرحوم مطهری هیچ یک امضای خود را پس نگرفتیم، بلکه می‌خواستیم خشم و هیجان بسیار شدید طرفداران متعصب شریعتی را که در خصوص انتشار آن نامه‌ی مشترک ایجاد شده بود و تحقیقاً مطلوب دکتر شریعتی هم نبود تقلیل و تسکین دهیم. با این حال، اقدام و پاسخ به اتهامات و نظرات روحانیون و علما را من ادامه دادم...

ملاقاتی با مرحوم آقای محلاتی داشتم؛ ایشان از کسانی بود که هنوز

چیزی علیه دکتر شریعتی نگفته بود. ایشان تابستان‌ها به تهران و شمال می‌آمدند. یکی از دوستان شیرازی با من صحبت کرد و قبل از اینکه آیت‌الله محلاتی به تهران بیاید به من گفت که آقای محلاتی را دربابا و با ایشان قبل از آنکه علیه شریعتی چیزی بگویند، صحبت کن. من هم با آقای محلاتی دیدار و ملاقاتی داشتم. ایشان هم از من پرسید، نظر شما در مورد شریعتی چیست؟ من گفتم که بعضی کتاب‌های شریعتی را که می‌خواندم، از جمله «فاطمه، فاطمه است»، به ارادت و احترام من نسبت به ائمه و شخص حضرت زهر(اس) افزود؛ و البته منظورم از گفتن این مطالب آن بود که به آقای محلاتی به طور ضمنی گفته باشم شریعتی شیعه است و معتقد به اهل بیت است. بعد این داستان را برایش تعریف کردم که:

«در یک سالی، که آقای محمدامین جبل‌عاملی به ایران و به حسینیّه ارشاد دعوت شده بود، در یک مهمانی خصوصی که طالقانی، مطهری، جزایری و عده‌ای دیگر هم بودند، من از ایشان پرسیدم که آیا این شایعه درست است که آخرین سخنرانی شما به این علت لغو شد که دکتر شریعتی در پاسخ به دانشجویانی که از اهل بیت سؤال کرده بودند گفته بود که «این حرف‌ها همه مزخرف است»؟ (چرا که چنین شایعه‌ای مطرح بود که آقای جبل‌عاملی به این علت، سخنرانی خود را انجام نداده است). ایشان با تعجب و ناراحتی گفتند که خیر، من آن روز ناخوش بودم و نمی‌توانستم سخنرانی کنم.»

برای آقای محلاتی گفتم همان‌طور که می‌بینید این‌گونه وقایع و حوادث را تحریف می‌کنند و شخصیت‌ها را مورد تردید قرار می‌دهند. و همین داستان و توضیح من باعث شد که آقای محلاتی قانع شوند و اعلامیه و اظهارنظری بر علیه دکتر شریعتی نکنند. یک جریان دیگر هم برایتان تعریف می‌کنم؛ پس از فوت دکتر شریعتی، یک روز که از اعیاد مذهبی هم بود در قم به دیدار مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی رفتم (بین ما و ایشان نسبت خویشاوندی هم بود). چون روز عید بود، عده‌ای از علما در منزل ایشان بودند. ایشان از من پرسیدند که دکتر شریعتی چه می‌گوید و این اظهارنظر علما و دانشمندان در مورد ایشان به چه خاطر است. بنده هم توضیحاتی دادم و گفتم که ایشان مؤمن و معتقد است و گفته‌هایش نیز اثر فراوانی روی جوانان ما نهاده است. ایشان هم تا آن وقت هنوز چیزی بر علیه شریعتی نگفته بود. با این توضیحات جوّ مجلس تقریباً موافق با دکتر شریعتی می‌نمود، اما در همین حین یکی از آقایان حضار گفت که می‌دانید دکتر شریعتی معتقد به اسلام بدون روحانیت بود؟ یا این قول، گویی مجلس به یک باره متغیر و متشنج شد که البته من هم توضیحاتی دادم



دکتر شریعتی به روایت امام خمینی (ره)

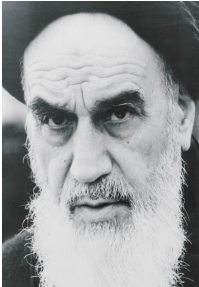
بررسی نظرات حضرت امام (ره) در مورد دکتر شریعتی با کنکاشی در خاطرات نزدیکان امام (ره) و دکتر شریعتی

کارگروه آزاد اندیشی جدال احسن

این نوشتار تقدیم می شود به روح شهید محمد علی جهان آرا

روایت سیزدهم

مرفی کوتاه



دکتر شریعتی شاید تنها شخصیتی فکری و دینی بود که مخاطب او خود به موش می رفت و برای خواندن آثارش منتظر تأیید شخصیتی دیگر نمی ماند. همچنین با آنکه شیعه بود، بسیاری از آثار او به سرعت در کل جهان اسلام به طور خودجوش توسط روشنفکران جهان اسلام ترجمه و با اقبال فراوان مواجه می شد و خود عاملی برای وحدت تفکرات جهان اسلام شده بود.

یکی از علل گریزی سخنان دکتر شریعتی این بود که شجاعانه در مقابل برخی برداشت های متحجرانه از دین می ایستاد. به همین جهت تمام متحجرین را علیه خود می شوراند از سوی دیگر گروه های روشنفکری غیر مذهبی و نیز گروهک های ضد مذهبی که رویکرد سیل وار نسل جدید توسط آثار شریعتی به دین را مشاهده می کردند، در تهمت زدن به شریعتی با متحجرین همسو شدند و البته هر کدام به سبک خود. رژیم شاه که به رودی موجبه تأثیرات شگفت انگیز آثار شریعتی شد، بالاخص آنکه می دید آثار او نسل جدیدی که گرایش جدی به دین و مذهب یافته را به سوی تقلید از امام خمینی(س) که رهبری نهضت را بر دوش می کشید، از هیچ کوششی برای اختلاف اندازی بین او و روحانیت و تهمت زدن به او کوتاهی نکرد. در چنین فضایی که امام(س) به انقلابی وحدت بخش می اندیشیدند، هنرشان این بود که بگویند ای موضع بگیرند که هم موجب وحدت بیشتر شود و هم مستمسکی برای تفرقه افکنی ندهند و گروه اراکیندندان مشترک امام و شریعتی که صاحب فکر و اندیشه بودند نیز خود راه حقیقت پایی را با همت نفس طی کنند.

اجرای ارسال پیام تسلیت امام (ره) برای رحلت دکتر شریعتی،

برگرفته از خاطرات حجت الاسلاماعلی فردوسی پور

پس از درگذشت آقای دکتر شریعتی در ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۶ آقای دکتر یزدی به نجف اشرف آمد و مدت اقامتش ۱۲ روز به طول انجامید شیها بالای بام جلسه داشتیم و برادران همه شرکت می کردند در یکی از شیها آقای دکتر یزدی اعلام کرد که: شما برای دکتر شریعتی هیچ کار نکردید؟؟ سوال شد ما چه کار می توانیم بکنیم گفت: می توانید مجلس ختم بگذارید البته در نجف استقبال نمی شود. لیکن در خارج ما می توانیم مائیم کثیر و تبلیغات را بیاوریم. دیگر اینکه برای پدر ایشان (استاد محمدتقی شریعتی) نامه ای بنویسید و مخابره کنید این را هم می دانیم که عراق این تلگراف را مخابره نمی کند یا ایران نمی رساند ولی سوره ای خواهد بود برای دانشجویان که تبلیغات کنند. در آن شب بحث مختصری شد و تصمیم گرفتیم جلسه ای کامل برای بررسی و تبادل نظر تشکیل دهیم لذا شب بعد در منزل آقای فاضل فردوسی جلسه ای تشکیل شد و برادران شرکت کردند و در غیاب دکتر یزدی تبادل نظر و رای گیری به عمل آمد و تصویب شد که این دو کار یعنی انعقاد مجلس ختم و ترجیم و نوشتن تسلیت نامه را انجام دهیم مشروط به اینکه امام منع نکنند. همان شب تسلیت نامه را نوشتیم و به نظر برخی از دوستان رسید که مورد پسند آنان واقع شد. نباشد من خودم محضر امام برسم و گزارش دهم و نظرشان را بگیرم...

فردا صبح اول وقت از درب اندرون دق الباب کردم آقای حاج علی درب را باز کرد پرسیدم امام بکاینده گفت بالای بام قدم می زنند نوشته را دادم و گفتیم روی میز امام بگذار و وقتی آمدند مطالعه فرمایند و نتیجه را بعداً از شما می گیرم. به خانه برگشتم بلافاصله کسی درب را کوبید آقای حاج علی بوق گفت امام فرمودند زود بیا. بلادرنگ دشتمان رسیدم. دیدم تسلیت نامه در مقابل ایشان روی میز کوچک قرار دارد ننشستم. فرمودند: «دکتر شریعتی خوب می نوشت و خوب بیان می کرد ولی اشتباهاتی داشت که ای کاش آن اشتباهات را نداشت.»

۱. به علما و بزرگان توهین می کرد، به علامه مجلسی، مقدس اردبیلی و خواجه نصیر طوسی که خودم دیدم و بعضی دیگر که شنیده ام ولی خودم ندیده ام...

۲. تر اسلام منهای روحانیت از آقای دکتر شریعتی است و اسلام منهای روحانیت یعنی بیمارستان منهای طبیب، همان سیاستی که برای مسیحیت پیاده کردند مسیحیت منهای پاپ و ... درباره این موضوع امام توضیحات زیادی دادند

۳. اشتباه در ولایت و امامت...

آنگاه فرمودند: آنچه در این تسلیت نامه نوشته اید مطلق است، همه ی نوشته های او را تأیید کرده اید و این دروغ است. اگر پرازنز باز کنید و برخی را استثناء کنید آبروی وی را برده اید!! بنابراین چه داعی دارید این کار را بکنید؟ عرض کردم تصمیم داشتیم اگر اجازه فرمایید و مصلحت بدانید در یکی از مساجد مجلس ختمی بگذاریم البته می دانیم استقبال نخواهد شد ولی در خارج تبلیغ می کنند و ... فرمودند: باید بدانید که شما نمی توانید خودتان را از من جدا کنید آنچه بکنید به من نسبت داده می شود، عمل شما، عمل من تلقی می گردد... بنابراین اگر شما مجلس ختمی بگذارید می گویند فلائی این کار را کرده است ... لازم نیست این کار را هم بکنید!! هر دو موضوع متغی است.

شب، جلسه تشکیل شد، آقای دکتر یزدی هم بود، وقتی جلسه رسمی شد، گزارش ملاقات را ارائه کردم، به مذاق بعضی خوش نیامد، برخی ناراحت شدند، ولی امر امام است و همه التزام عملی به اوامر امام دارند...

امام به تلگرافها و پیامهای تسلیت جواب داده بودند که در جلسه قرائت شد و همینطور یک اعلامیه مفصل دیگر، که آقای یزدی و بعضی دوستان از این جواب ناراحت شدند و گفتند: ما مرگ آقای دکتر شریعتی را در خارج به عنوان شهادت جا انداخته ایم و امام هیچ بهایی به وی نداده است...

آقای محمد منتظری نامه را گرفت و قول داد که فردا محضر امام برسد و عوض کند فردا خدمت امام برسد و اشکالاتی را که وارد می دانست عرضه داشت. امام بدون آنکه پاسخی دهد نامه را گرفتند و نگه داشتند و فرمودند: جواب نمی دهم. بنابراین این برخورد امام بود که آقای یزدی قهر کرد و بدون تودیع با امام نجف را ترک کرد...

یک ماه گذشت مرداد ۱۳۵۶ فرا رسید در یکی از روزها حجت الاسلام آقای سید محمود دعلی گفت: آقای یزدی از آمریکا زنگ زده گفته است: امام نمی خواهد جواب تلگرامها را بدهد؟ عکس العمل خوبی ندارد...!!



روایت

سیزده

به
روایت
امام خمینی (ره)

آقای دعائی خود می توانست محضر امام برسد و موضوع را به عرضشان برساند ولی چون تعهد روحانیون مبارز این بود که از طریق هسته مرکزی مطالب منتقل شود ، ایشان طبق این تعهد ، مسئولیت را به من واگذار کرد...

پس از نماز ظهر و عصر خدمت امام امت مشرف شدم و پیام آقای دعائی را به عرضشان رساندم... فرمودند : به آقای یزدی متصل شوید (امام به همان اصطلاح عربی که تلفن را اتصال می گویند فرمود به آقای یزدی متصل شوید) و بگوئید همان نامه هست اگر می خواهید بفرستیم...

به آقای دعائی گفتم ، با آقای یزدی تماس گرفت ، آقای یزدی گفته بود باشد همان جواب را بفرستید... نزدیک غروب منزل امام رفته دیدم تاکسی گرفته اند و عازم کربلا می باشند (شب

زیارتی بود) قبل از آنکه سوار شوند خودم را رساندم و گفتم آقای یزدی گفته است همان جواب را بفرستید خوب است . فرمود : الان عازم کربلا هستم و نمی دانم نامه کجاست . کربلا بیائید تا چیزی بنویسم ، کربلا رفته و جوابی که ذیلاً ملاحظه می فرمائید گرفته و به آدرس آقای یزدی ارسال شد .

((پاسخ امام خمینی به تلگرامهای تسلیت اتحادیه انجمنهای اسلامی اروپا ، آمریکا و کانادا در سوگ دکتر شریعتی))

تاریخ مرداد ۱۳۵۶

بسمه تعالی

جناب آقای یزدی ایده الله تعالی

پس از اهداء سلام ، تلگراف های زیادی از اروپا و آمریکا از طرف اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان اسلامی در اروپا و انجمن های اسلامی دانشجویان در آمریکا از بخش های مختلف و از سایر برادران محترم مقیم خارج کشور ایدههم الله تعالی در فقد دکتر علی شریعتی واصل شد و چون جواب به تمام آنها از جهاتی میسر نیست و تفکیک صحیح نمی باشد از جنابعالی تقاضا دارم تشکر اینجانب را به همه برادران محترم ایدههم الله ابلاغ نمایند .

اینجانب در این نفسی های آخر عمرم امیدم به طبقه جوان و عموماً دانشجویان خارج و داخل اعم از روحانی و غیره می باشد . امید است دانشمندان و متفکران روشن ضمیر ، مزایای مکتب نجات بخش اسلام که کفیل سعادت همه جانبه بشر و هادی سبیل خیر در دنیا و آخرت و حافظ استقلال و آزادی ملت ها و مربی نفوس و مکمل تقیضه های نفسانی و روحانی و راهنمای زندگی انسانی است ، برای عموم بیان کنند .

مطمئن باشند با عرضه اسلام آن طور که هست و اصلاح ایهام ها ، کجروی ها و انحراف ها که به دست بدخواهان انجام یافته نفوس سالم بشر که از فطره الله منحرف نشده و دستخوش اغراض باطله و هوس های حیوانی نگردیده یکسره بدان روی آورند و از برکات و انوار آن بهره مند شوند .

من به جوانان عزیز نوید پیروزی و نجات از دست دشمنان انسانیت و عمال سر سپرده آنها می دهم . طبقه جوان و روشن بین در خارج و داخل رولایت خود را محکم

و در زیر پرچم اسلام که تنها پرچم توحید است یکدل و یکصدا از حق انسانیت و انسانها دفاع کنند تا به خواست خداوند دست اجانب از کشورهای اسلامی قطع شود و باید با کمال هوشیاری از عناصر مرمری که در صدد تفرقه بین انجمن های اسلامی است و مطمئناً از اعمال اجانب هستند احتراز کنند و آنها را از جمع خود طرد نمایند .

«واعصوا بحیل الله جمیعاً و لا تفرقوا»

والسلام علیکم و علیهم و رحمه الله و برکاته

روح الله الموسوی التمیمی

| **خاطرات آیت الله خامنه ای** |

من فراموش نمی کنم که در اوج مبارزات که می توان گفت مراحل پایانی **قال و قیل های** مربوط به **شریعتی محسوب می شد، امام در ضمن صحبتی بدون این که نام از کسی ببرند، اشاره ای کردند به وضع شریعتی و مخالفت هایی که در اطراف او هست، نوار این سخن همان وقت از نجف آمد و در فرونشاندن آتش اختلافات مؤثر بود. در آن جا، امام بدون این که اسم شریعتی را بیاورند، این جور بیان کرده بودند (چیزی نزدیک به این مضمون): «به خاطر چهار تا اشتباه در کتاب هایش بگوئیم؟! این صحیح نیست»**

مراحل پایانی **قال و قیل های** مربوط به شریعتی محسوب می شد، امام در ضمن صحبتی بدون این که نام از کسی ببرند، اشاره ای کردند به وضع شریعتی و مخالفت هایی که در اطراف او هست. نوار این سخن همان وقت از نجف آمد و در فرونشاندن آتش اختلافات مؤثر بود. در آن جا، امام بدون این که اسم شریعتی را بیاورند، این جور بیان کرده بودند (چیزی نزدیک به این مضمون): «به خاطر چهار تا اشتباه در کتاب هایش بگوئیم؟! این صحیح نیست»

| **خاطرات دکتر سید صادق طباطبائی** |

در این زمینه خودم با امام به دفاقت صحبت کردم. ایشان در مجموع تلاش ها و مجاهدت های فرهنگی دکتر شریعتی را مثبت ارزیابی می کردند و می دیدند شریعتی توانست هم از التقاط و انحراف اسلام در جامعه روشنفکری جلوگیری کند و هم توانست جوانان و دانشجویان و دانشگاه را از خطر مارکسیسم که آن روزها رشد روزافزونی در سطح جامعه و دانشگاه داشت مصون بدارد دراین زمینه شنیدم فردی نزد امام خمینی آمد و گفت دکتر شریعتی مفتاح الجنان را به شدت مورد حمله قرار داده است. امام در پاسخ قریب به این مضمون گفته بودند: «نمی شود کسی که نیایش های امام سجاد (ع) را بدان شکل و به آن زیبایی مطرح کرده است دعاها ی مفتاح را قبول نداشته باشد. اگر او ایراداتی به مفتاح دارد، مطمئناً من و شما نیز ایراداتی را به مفتاح داریم.» در مجموع نگارش امام (ره) به شریعتی محترمانه بود و در پاسخ به تلگراف های زیادی که در سوگ او از سوی انجمن های اسلامی به ایشان فرستاده شده بود، از وفات دکتر با کلمه « فقد » یاد کرده بودند. همچنین ایشان اقدام امام موسی صدر را در برگزاری مراسم پر شور و عظیم اربعین شریعتی در بیروت ستودند، در حالی که بعضی از متولیان و مدعیان آن روز دین با ارسال تلگرافی به معاون آقای صدر - علامه شیخ مهدی شمس الدین - از گناه بزرگ و نابخشودنی آقای صدر در بزرگداشت دکتر شریعتی به فغان آمده بودند و نمی دانستند ایشان چگونه در محضر خداوند جاوید این عمل خلاف خود خواهند بود؟!

| **خاطرات حجت الاسلام والمسلمین سیدمحمود دعایی** |

برای این که نظرات امام درباره شریعتی در جایی ثبت شود این موضوعات را می گویم. روزی خدمت امام بودم، ایشان فرمودند از تهران فردی هزینه پرداخت کرده و آمده، نظر من را نسبت به دو شخصیت عوض کند: کتاب حجاب مطهری را گذاشته و گفته این کتاب جنوب تهران را بی حجاب کرده و اسلام شناسی شریعتی را



روایت
سیزده

به
روایت
امام خمینی (ره)

نشان داده و گفته این کتاب جوانان را از دین منحرف کرده است.

نسبت به اسلام شناسی (مشهد) دکتر شریعتی، امام خواستار قسمت‌هایی که آن فرد معتقد بود باعث انحراف جوانان است، شده بودند و پس از آن گفته بودند برخی قول‌های شاد و نادر هست، ولی این قول‌های نادر باعث انحراف نمی‌شود.

این حرکت ابتدایی بود که امام در مورد شریعتی اظهار نظر کرد. ایشان در فرصت مغتنمی که در نجف بودند، ساعاتی را به مطالعات متفرقه اختصاص می‌دادند. در جریان نگرانی از شخصیت شریعتی افرادی از جمله آیت‌الله مصباح یزدی که از شاگردان عالم، فهمیده و خوب امام و پایک سری تعصبات و متعهد و پایبند عمیق نسبت به مبانی بود، نامه‌ای نوشت. من حامل این نامه بودم. در آن موقع امام تعبیر ماندگاری کردند که این بزرگوار به عالم و آدم بدین هستند، ما در شرایطی نیستیم که نسبت به دانشگاهیان و روشنفکران با بدبینی نگاه کنیم. امام پاسخ آقای مصباح را در سخنرانی در نجف اشرف دادند و اعلام کردند توصیه‌ام به دوستان این است که اگر یک وقت بنا شد تحولی در کشور صورت بگیرد و نظامی تأسیس شود، ما طلبه‌ها نمی‌توانیم اداره کنیم و طبیعتاً باید عناصر دانشگاهی باشند که مسوولیت‌ها را برعهده بگیرند، چرا این عناصر را دور و فاصله ایجاد می‌کنید. البته امام تذکراتی نیز درباره شریعتی و نظرات وی درباره علامه مجلسی و مباحثی پیرامون تشیع وی، داشتند، ولی بر نوعی وحدت بخشی نیز تأکید داشتند.

روزم شاه می‌خواست با استقبال از پیکر شریعتی از ایشان سوءاستفاده کند، اما دوستان انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا تصمیم گرفتند پیکر ایشان را در دمشق به امانت بگذارند. قبل از سفر به سوریه برای شرکت در تشییع جنازه مرحوم شریعتی از امام اجازه گرفتم و گفتم اگر اجازه ندهید نمی‌روم، ایشان گفتند شخصاً برپدید و از طرف من و یا گروه خاصی نباشد. پس از رحلت مرحوم شریعتی در مورد ایشان امام فرمودند: «به سه دلیل متأسفم؛ یکی اینکه در

نگاه

دوران فعالیت‌های تبلیغی و ارشادی ایشان عده‌ای توجه ایشان را به خودشان جلب کردند و درگیری با آنان، ایشان را مجبور به پاسخ دادن کرد، تأسف دوم این است که ایشان خودشان را مجبور کردند. در پاسخ‌گویی به افرادی که در حاشیه صحبت‌های ایشان قرار داشتند و برخی روحانیون و بازاری‌ها بودند که ای کاش ایشان توجهش به آنها جلب نمی‌شد و تأسف سوم امام از این جهت بود که عمر ایشان کوتاه بود و توفیق این را نیافتند که آن‌چه را احتیاج به تجدید نظر داشت، تصحیح کنند.»

ایشان چون مطمئن نبودند که شریعتی به شهادت رسیده است و از سوی دیگر اطمینان به مرگ طبیعی ایشان نداشتند، از کلمه فقدان استفاده کردند.

اخطارات سوسن شریعتی

پس از وقوع انقلاب، ما به ایران بازگشتیم. بهمن ۵۷ احسان یازگشت و خرداد ۵۸ من و یک ماه بعد هم خواهرم سارا برگشت. در اولین روزهای یازگشت به یاد دارم که استاد محمدنقی شریعتی، پدر بزرگ‌ام با همراهی دو تن از دوستانش به دیدار امام می‌روند و استاد محمدنقی شریعتی از ایشان می‌خواهد که با توجه به تأثیری که علی شریعتی بر نسل جوان انقلابی گذاشته است، نکته‌ای در معرفی جایگاه شریعتی

بیان کنند تا از شدت حملاتی که به شریعتی و اندیشه‌اش می‌شود، کاسته شود و به تعبیر دیگر از شریعتی اعاده حیثیت شود. آیت‌الله خمینی هم خیلی با احترام با استاد برخورد می‌کنند و می‌گویند که چون درباره شریعتی در جناح‌های مختلف اجماع وجود ندارد، برای حفظ وحدت صفوف مصلحت نیست که اسمی برده شود.

اخطارات ناصر میناجی

آقای فاکر که از منتقدین کتاب‌های شریعتی‌اند، روزی خدمت امام رسید، پس از بیان موضوع و ذکر مطالبی درباره‌ی کتاب‌های شریعتی معروض می‌دارد: «این نوشته‌ها عمدتاً نسل فعلی و جوانان مسلمان این مملکت را گمراه کرده است و درخواست دارد امام دستور دهند این کتاب‌ها جمع‌آوری و معلوم شوند...» امام در پاسخ تأملی مختصر فرموده بودند که: «کتر شریعتی در بین همه‌ی مطالبی که شما می‌گویید، مطالب خوبی هم دارد. به همه بگویید همه‌ی مطالب خویش را بخوانند.»

اخطارات جلال الدین فارسی

آقای جلال الدین فارسی طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی نگرانی خود را از احتمال تأثیر سوء فتاوی حمایت از شریعتی اعلام می‌کند. لیکن امام خمینی پاسخ می‌دهد: «منی‌خواهم نوشته‌های شریعتی را تأیید کنم، اما شریعتی هوداران زیادی دارد و در حال خدمت به اسلام است.»

اخطارات روح الله حسینیان

شریعتی همواره از امام خمینی به نیکی یاد می‌کرد. وی ظهور روح انقلابی را مدیون شخصیت‌های پارسایی می‌دانست که از میرزای شیرازی تا آیت الله خمینی پرچمدار آن بوده‌اند. او قیام امام را قیام ابوزوار می‌دانست که بر سر قدرت زمان فریاد می‌زد و اسرافیل وار در صور قرآن می‌دمید. امام خمینی هم در ختم آیت‌الله آقا مصطفی به صورت اشاره هم از روحانیون گله کرد که شریعتی را مرتد می‌دانستند هم از شریعتی که عالمانی چون مجلسی را متهم می‌کرد. امام خمینی با کنایه شریعتی را روشن فکری معرفی کرد که برای اسلام خدمت می‌کند

اخطارات سید محمد خاتمی

در دومین ملاقاتی که در دوره مسئولیت در کیهان با حضرت امام داشتم، ایشان فرمودند: شما از دکتر شریعتی مطالبی را می‌نویسید؟ گفتم: بله، ما از همه متفکران می‌نویسیم و آثار شریعتی هم به عنوان یک متفکر صاحب تأثیر در جامعه و دلسوز باید مطرح شود. البته نظرم این نیست که مرحوم دکتر شریعتی و دیگران هیچ گونه اشتباهی در کارشان نیست و حرف آخر را زده‌اند؛ اما طرح نظر یک متفکر بی‌مطلبی است و نقد احترام‌آمیز نسبت

به آثار او یک مطلب دیگر. سؤال کردم آیا نظر مبارکتان این است که آثار شریعتی چاپ نشود؟ فرمودند: نه، من منظورم این نیست که چاپ نشود. مرحوم شریعتی دو جور آثار دارد، یکی آثاری که درباره آن حرف و نظر خاصی است. من معتقدم که روزنامه کیهان مستقل باشد؛ یعنی جانبداری از یک جریان خاص سیاسی نکند. کیهان نباید آن مسائلی که مورد حرف است چاپ بکند؛ ولی مطالب خوب آقای شریعتی را که در موردش حرف هم نیست، منتشر بکنید و اشکالی ندارد. در اینجا باید توجه کرد امام حتی صراحتاً نفرموده‌اند که آثار شریعتی اشکال دارد و یا ندارد.



دکتر شریعتی به روایت شهید مرتضی مطهری

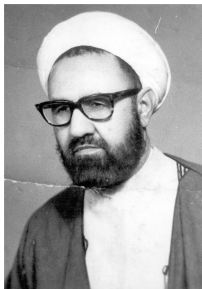
برگرفته از کتاب نامه تاریخی شهید به امام خمینی (ره) و خاطرات رهبر انقلاب

تلخیص : فاطمه قدرت نیا

ترم چهار پرستاری دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

روایت چهاردهم

مرتضی کوتاه شهید مطهری



شهید آیت الله مطهری در ۱۳ بهمن ۱۳۹۸ هجری شمسی در فرمان چشم به جهان گشود. در سن دوازده سالگی به حوزه علمیه مشهد عزیمت کرد و به تحصیل مقدمات علوم اسلامی اشتغال ورزید. در سال ۱۳۱۶ خورشیدی مبارزه شهید رضاخان با روحانیت و طایفه مخالفت دوستان و نزدیکان برای تکمیل تحصیلات خود عامر حوزه علمیه قم شد. دوره اقامت پانزده ساله خود در قم از محضر مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره قله و اسول) و حضرت امام خمینی (ره) به مدت ۱۲ سال در فلسفه ملاصدرا و عرفان اخلاقی (اسول) و مجموع مباحثه مسند محمد حسین طباطبائی (ره فلسفه)، (آیات خدای بوعلی و دروس دیگر) بهره گرفت. در سال ۱۳۳۴ اولین جلسه تفسیر انجمن اسلامی دانشجوین توسط استاد مطهری تشکیل شد. در همان سال تریس خود در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران را آغاز کرد. در سال ۱۳۳۸ به خاطر صدور اعلامیه‌ای با امضای ایشان و حضرت علامه طباطبائی و آیت الله حاج سید ابوالفضل جنتی به سرپردها از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ بهانه‌های تبلیغی مساجد ایجاد را زیر نظر داشت و طالبان سخنرانی‌های خود را در مسجد جادو و مسجد ارک و غیره ایراد می‌کرد. بعد از مدتی مسجد جادو نیز تعطیل شد. در حدود سال ۱۳۴۲ متوجه‌الشریف شد و این عضویت تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت. هنگام بازگشت امام خمینی به ایران مسوولیت کمیته استقبال از امام را شخصاً به عهده گرفت و تا پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن مسوور در کنار رهبر عظیم‌الشأن انقلاب اسلامی و مشاوری دلسور و مورد اعتماد برای ایشان بود تا این‌که در ساعت بیست و دو و بیست دقیقه صبحینه پانزدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ در تاریکی شب در حالی که از یکی از جلسات فکری سیاسی بیرون آمده بود با گلوله گروه نادان و چابکانگر فرقان که به مغزش اصابت نمود به شهادت رسید.

نامه تاریخی شهید مطهری به امام در مورد شریعتی

«السلام علی مولینا امیرالمومنین و امام متقین قائد الغر المحجلین و السلام علیکم ورحمه الله و بركاته»

استاد و مقتدای بزرگوار! حوادث ناگوار پی در پی برای اسلام از یک طرف، و روش بی‌ثباتی و اقدامات مثبت و منفی به موقع و صحیح آن استاد بزرگوار از طرف دیگر، موجب شده که روز به روز جدی‌تر و با خلوص و صمیمیت بیشتر آرزو کنم و از خداوند تعالی صلحت نماید که وجود مبارک آن رهبر عظیم الشان را برای همه مسلمانان مستدام بدارد، اللهم آمین. خدا را گواه می‌گیرم که کمتر اتفاق می‌افتد که در حال یا مقام و موقف داعی این وظیفه را فراموش کنم و امیدوارم که مشمول دعوت خیریه شما بوده باشم.

در حدود دو سال پیش از اروپا عریضه‌ای تقدیم داشتم و مایلیم بدانم رسیده یا خیر. در اینجا جریان‌های پیچیده و گمراه کننده‌ای وجود دارد که توجه و آگاهی حضرتعالی ضرورت دارد:

اول اینکه شاید به قدر کافی مستحضر باشید که نفوذ افکار مارکسیستی تا برخی محافل مذهبی و در میان بعضی از دوستان که انتظار نمی‌رفت، پیشروی کرده لاقال در حدی که با هرگونه موضعگیری فکری در برابر آن‌ها استاد اینکه فعلا صلاح نیست، مبارزه می‌شود و حتما به هر وسیله هست باید نظر حضرتعالی وسیله بیت محترم به افرادی که واقعا از این جهت در اشتباهند ابلاغ شود.

جریان دوم جریان به اصطلاح گروه سمسبی به «مجاهدین» است. این‌ها در ابتدا یک گروه سیاسی بودند ولی تدریجا به صورت یک انشعاب مذهبی دارند در می‌آیند، درست مانند خارج که در ابتدا کرشنکان یک حرکت سیاسی بود، بعد به صورت یک مذهب با یک سلسله اصول و قروود درآمدند. کوچکترین بدعت این‌ها این است که به قول خودشان به «خودکفایی» رسیده‌اند.

و هر مقام روحانی و مرجع دینی را نفی می‌کنند. از همین جا می‌توان تا آخر خواند. دیگر اینکه در عین اظهار وفاداری به اسلام، کارل مارکس لاقال در حد امام جعفر صادق علیه السلام نزد این‌ها مقدس و محترم است. البته این‌ها، آن‌هایی هستند که بر مسلک سابق خود باقی هستند. آن‌ها که اعلام تغییر موضع کردند تکلیفشان روشن است. بنده هم اطلاع‌اتم درباره‌ی آن‌ها مع الواسطه است، ولی افراد متدین و فقیهی که سال‌ها با

آن‌ها هم زندان بوده‌اند؛ هستند و من متعقدم حضرتعالی از آن‌ها قطع از یک نفر آن‌ها جدا بخواهید نظریات خود و مشهودات خود را بنویسند و خدمتان ارسال دارند؛ وعجب این است که هنوز هستند برخی از دوستان ما و اردنمندان شما که کارهای این‌ها را توجیه و تأویل می‌کنند.

مسأله سوم مسأله روحانیت است. من خود از منتقدین روحانیت بوده و هستم اما اعتراف به مزایایش و با اعتقاد به لزوم حفظ و نگهداری‌اش و در همان حال اصلاحش. ولی جریان غیر قابل انکار این است که تنها موضوعی که گروه‌های مختلف از مقامات دولتی گرفته تا کمونیست‌ها و «متافان خلق» و برخی جمعیت‌های به ظاهر مذهبی مثل شریعتی‌ها در آن وحدت نظر دارند کوبیدن روحانیت از اساس و برداشتن این سدها از میان است، البته هر دسته‌ای به منظوری؛ یکی به منظور ایجاد یک روحانیت فرمایشی به شکل اهل تسنن که مطیع دولت‌ها باشد، و دیگری به منظور از میان برداشتن دین، و سوم چهارم به منظور تصاحب یک قدرت مردمی که دین است و آن را بر وفق مراد تفسیر کردن. در این مقام باید اظهار تاسف کنم که برخی دوستان ما مطالب جوان و جوانان دانش آموز و دانشجو را بر بغض کینه روحانیون به استثنای شخص حضرتعالی پرورش می‌دهند و این برای اسلام و روحانیت عاقبت بسیار وخیمی دارد. خوب است حضرتعالی به بیت محترم دستور فرمایید از این جهت درباره دوستان و اردنمندان تحقیق کامل بفرمایند و به کسانی که چنین روشی دارند تذکراتی داده شود.

چهارم مسأله شریعتی‌هاست. در نامه قبل معروض شدم که پس از مذاکره با بعضی؛ مشترک قرار بر این شد که بنده دیگر درباره مسائلی که به شخص او مربوط می‌شود، از قبیل صداقت داشتن و صداقت نداشتن از قبیل التزامات عملی سخن نگویم ولی انحرافات را که در نوشته‌های او هست به صورت خیرخواهانه و نه خصمانه تذکر دهم؛ ولی اخیرا می‌بینم گروهی که علاقه وعقیده درست به اسلام ندارند و گرایش‌ی انحرافی دارند با دسته بندی‌های وسیعی در صدد این هستند که از او بتی بسازند که هیچ روحانی جرات اظهار نظر در گفته‌های او را نداشته باشد. این برنامه در مراسم چهلیم و در مشهد متاسفانه با حضور دوستان خوب ما و بیشتر در ماه مبارک رمضان در مسجد قبا اجرا شد تحت عنوان اینکه بعد از سید جمال واقبال این شخص رنسانس اسلامی به وجود آورده و اسلام را نو کرده و خرافات را دور ریخته و همه باید به افکار او بچسبید؛ ولی با عکس العمل



روایت چهاردهم

به روایت شهید مطهری

شدید گروهی دیگر مواجه شد و بعلاوه (با) هوشیاری و حسن امام جماعت مسجد که متوجه شد توطئه علیه روحانیت بوده در شبهای آخر فی الجمله اصلاح شد. عجباً! می‌خواهند با اندیشه‌هایی که چکیده‌ی افکار ماسینیون (مستشار وزارت مستعمرات فرانسه در شمال آفریقا و سرپرست میلان مسیحی در مصر) و افکار گوروچ پهلوی ماتریالیست و اندیشه‌های زان بل سارتر اگزیستانسیالیست ضد خدا و عقاید دورکهایم جامعه شناس ضد مذهب، اسلام بسازند، پس و علی الاسلام السلام.

به خدا اگر روزی مصلحت اقتضا کند که اندیشه‌های این شخص حلاجی شود و ریشه‌هایش بدست آید و با اندیشه‌های اصیل اسلامی مقایسه شود صدها مطلب

نگاه

به خدا اگر روزی مصلحت اقتضا کند که اندیشه‌های این شخص (دکتر شریعتی) حلاجی شود و ریشه‌هایش بدست آید و با اندیشه‌های اصیل اسلامی مقایسه شود صدها مطلب بدست می‌آید که بر ضد اصول اسلامی است و بعلاوه بی‌پایگی آن‌ها روشن می‌شود. من هنوز نمی‌دانم فعلاً چنین وظیفه‌ای دارم یا ندارم؛ ولی با اینکه می‌بینم چنین بت سازی می‌شود، فکر می‌کنم که تعهد درباره این شخص دارم دیگر ملغی است

خواهد بود. ای بسا که گروه‌های منحرف منتحل، مقاصد شوم و مسلک‌های مختلف روشن و روشن‌تر بفرمایید و حتی لازم است به بعضی دوستان به طور خصوصی تذکراتی بدهید. شنیدم به یکی از دوستان مشهد که اخیراً به نجف مشرف شده است تذکرات مفیدی داده‌اید و دوارزیر اطلاع دارم که موثر بوده است و در روش ایشان که اخیراً خیلی خطرناک شده بود موثر واقع شده و الحمدلله. خوب است اطلاع داشته باشید که در ماه‌های آخر عمر شریعتی بنده مکرر وسیله اشخاص مختلف به او پیام دادم که در نوشته‌های تو مطالبی هست بر ضد اسلام و لازم است اصلاح شود. من حاضرم در حضور جمعی صاحب نظر و با تنها، به تو ثابت می‌کنم. اگر ثابت شد خودت آن‌ها را ولو به نام خودت نه به نام من اصلاح کن و شأن تو بالا هم خواهد رفت والا مجبورم از تو صریحاً و مستدل انتقاد کنم و به رایت گران تمام خواهد شد. آخرین شخصی که از طرف او نزد

من آمد، اظهار داشت که او حاضر است اختیار بدهد به آقای محمدنقی جعفری و آقای محمدرضا حکیمی که از آتش انتقاد کنند و در نهایت امر تو صحنه بگذاری. من گفتم بسیار خوب ولی به شرط این که کتابا بنویسید. مقارن با حرکتی به خارج اطلاع پیدا کردم که تنها به آقای حکیمی نوشته که شما مجازی نوشته‌های مرا نقد کنی. در اروپا خبر موقت این بود که گفته بود تا یک سال کاری نخواهم کرد جز اصلاح نوشته‌های خودم و یکی از دوستان نزدیک حضرتعالی نقل کرد که به او گفته بود منتظرم فالتی به اروپا بیاید، راجع به اصلاح کتاب‌هایم با او مشورت کنم، و البته من این جهت را تحسین کردم و دلیل حسن نیت او و سوء نیت اطرافیانش در ایران گرفتم. روی این حساب می‌بایست از نشر آتش قبل از اصلاح و تجدید نظر لاقفل وسیله آقای حکیمی که کتابا به او اجازه داده است جلوگیری شود؛ ولی افرادی که اخیراً تصمیم گرفته‌اند او را مظهر رنسانس اسلامی قرار دهند و راه برای اظهار نظرهای خود در اصول و فروع اسلام باز کنند در شعاع وسیعی به نشر و تکثیر همه آثار او پرداخته‌اند. بنده فکر می‌کنم اگر صلاح می‌دانید به برخی از اردنمندان خدوتان در اروپا و آمریکا که ضمتا ناشر آثار و افکار او هستند یادآوری فرمائید که قبل از انجام اصلاحات وسیله آقای حکیمی یا گروهی خدوتان تعیین می‌فرمائید از نشر آتش جلوگیری شود و اگر هم صلاح نمی‌دانید که در کار او مستقیماً دخالتی فرمائید راه دیگری باید اندیشید.

بسیار خوب است و برای شناختن ماهیت این شخص لازم است که حضرتعالی مجموعه مقالات او را در کیهان که یک سال و نیم پیش چاپ شد شخصاً مطالعه فرمائید. این مقالات دو قسمت داشت: یک قسمت ضد مارکسیسم است که مقالات خوبی بود درباره ملیت ایرانی (و مستقلاً ماشین شده و در حقیقت فلسفه‌ای بود برای ملیت ایرانی و قطعاً تا کنون احدی از ملیت ایرانی به این خوبی و مستند به یک فلسفه امروز پسند دفاع نکرده است. شایسته است نام آن را «فلسفه رستخیز» بگذاریم. خلاصه این مقالات که یک کتاب می‌شود. این بود که مالک ملیت، خون و نژاد که امروز محکوم است نیست، مالک ملیت فرهنگ است و فرهنگ به حکم اینکه زاده تاریخ است نه چیز دیگر، در ملت‌های مختلف، مختلف است؛ فرهنگ هر قوم فرهنگ آن قوم است؛ هر قوم که فرهنگ مستمر نداشته نبوده شده است؛ ما ایرانیان فرهنگ دو هزار و پانصد ساله داریم که مالک شخصیت وجودی ما و من واقعی ما و خویشن اصلی ماست، در طول تاریخ حوادنی پیش آمد که خواست ما را از خود واقعی ما بیگانه کند ولی در طول تاریخ حوادنی پیش آمد که خواست ما را از خود واقعی ما بیگانه کند ولی ما هر نوبت به خود آمدیم و به خود

۴۶



روایت
چهارده

به
روایت
شهید مطهری



۴۷

روایت
چهارده

به
روایت
شهید مطهری

نگاه

واقعی خود با گذاشتیم، آن سه جریان عبارت بود از حمله اسکندر، حمله عرب، حمله مغول، در این میان بیش از همه درباره حمله عرب بحث کرده و نهضت شویبگری را تقدیس کرده است، آنگاه گفته اسلام برای ما ایندولوی است و نه فرهنگ؛ اسلام نیامده که فرهنگ ما را عوض و فرهنگ واحدی به وجود آورد، بلکه تمدد فرهنگ‌ها را به رسمیت می‌شناسد همان طوری که که تعدد نژادی را یک واقعیت می‌داند؛ آیه کریمه: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ...» ناظر به این است که اختلافات نژادی و اختلافات فرهنگی که اولی ساخته طبیعت است و دومی تاریخ، باید به جای خود محفوظ باشد. ادعا کرده است که ایندولوی ما روی فرهنگ ما اثر گذاشته و فرهنگ ما روی ایندولوی ما، لهذا ایرانیات اسلامی شده است و اسلام ما اسلام ایرانی شده است.

با این بیان عملا و ضمنا نه صریحا فرهنگ واحد به نام فرهنگ

اسلامی را انکار کرده است و صریحا شخصیت‌هایی نظیر بوعلی و ابوریحان و خواجه نصیرالدین و ملاصدرا را وابسته به فرهنگ ایرانی دانسته است؛ یعنی فرهنگ این‌ها ادامه فرهنگ ایرانی است، این مقالات بسیار خواندنی است؛ در انتساب آنها به او شکی نیست، به بعضی‌ها مثل آقای خامنه‌ای و آقای بهشتی گفته مال من است، ولی مدعی من این‌ها را چندین سال پیش نوشته‌ام و این‌ها را پیدا کرده و چاپ کرده‌اند؛

این روزها سوال و جوابی از حضرتعالی مورخه شعبان منتشر شد که اثر بسیار مطلوبی از نظر انحرافات متحیلین داشت و عجب این است که شایع کرده‌اند این سوال و جواب به وسیله فلائی تهیه شده است. به آن‌ها گفته شما با این اتهام، به آقا اهانت می‌کنید، گوئی ایشان از خود رأی ندارند و تابع رأی مثل منی هستند.

خبر عجیب دیگر این است که اخیرا آزادی غیر مترقبه‌ای به دسته جات مختلف مخصوصا دسته جات سیاسی داده شده است، البته نسبت به روحانیون به مقیاس بسیار کمتری داده شده، ممنوعیت‌های آن‌ها غالبا به حال خود باقی است. این تبعیض نیز سوال انگیز است. خدمت آقاآزادگان عظام دامت برکاتهم عرض سلام این بنده را ابلاغ فرمایید.

والسلام علیکم ورحمه الله وثلثمس منک و اللّٰعاف،

انسانیات شهید مطهری و دکتر شریعتی برگرفته از خاطرات رهبر انقلاب |

وقتی که در تهران جلسات مذهبی درست و حسابی و منظمی نبود، چند نفر به فکر افتادند که چنین کاری کنند. عنصر اصلی هم آقای مطهری بود. آقای همایون به بانی مالی آنجا بود.

چند نفری نشستند و زمینی را مقداری بالاتر از محل کنونی حسینیه، در نظر گرفتند و چادری زدند و دیواری دوش کشیدند و این شد حسینیه ارشاد. بعد از گویندگان دعوت کردند. از جمله کسانی که دعوت شد، آقای محمّدقّی شریعتی بود که آن وقت، سال ۴۵ ایشان در تهران ساکن شده بود و سخنرانی می‌کرد. آقای مطهری از ایشان دعوت کردند.

خود آقای مطهری هم در سال ۴۶ در آنجا سخنرانی داشتند.

در سال ۴۶ که طرح کتاب «مخمد خاتم پیامبران» مطرح شد، به همین دلیل آقای مطهری از عده‌ای خواستند که مقاله بنویسند، از جمله مرحوم دکتر شریعتی. دکتر هم تازه دو تا سه سال بود که از فرانسه برگشته بود. ابتدا در مشهد بود و در آنجا با گمنامی

شریعتی ادعا کرده است که ایندولوی ما روی فرهنگ ما اثر گذاشته و فرهنگ ما روی ایندولوی ما، لهذا ایرانیات اسلامی شده است و اسلام ما اسلام ایرانی شده است.

با این بیان عملا و ضمنا نه صریحا فرهنگ واحد به نام فرهنگ اسلامی را انکار کرده است و صریحا شخصیت‌هایی نظیر بوعلی و ابوریحان و خواجه نصیرالدین و ملاصدرا را وابسته به فرهنگ ایرانی دانسته است؛ یعنی فرهنگ این‌ها ادامه فرهنگ ایرانی است، این مقالات بسیار خواندنی است؛ در انتساب آنها به او شکی نیست، به بعضی‌ها مثل آقای خامنه‌ای و آقای بهشتی گفته مال من است، ولی مدعی شده که من این‌ها را چندین سال پیش نوشته‌ام و این‌ها را پیدا کرده و چاپ کرده‌اند؛

معلمی می‌کرد. آقای مطهری ایشان را دیده بود و خیلی از او خوش آمده بود. جوانی خوب که خیلی هم هوشمند و با استعداد و نکته‌سنج و عمیق بود. انصافا کسی مثل آقای مطهری از شخصی مثل مرحوم شریعتی طبعاً خیلی خوش آمد و از ایشان هم خواست که چیزی بنویسد. مرحوم دکتر مقاله مفصلی به نام «از هجرت تا وفات پیغمبر» و همچنین بخشی از «سیمای محمد (ص)» را نوشت. من در جریان این تبادل مقاله بودم. دکتر در مشهد بود و آقای مطهری در تهران. من هم می‌رفتم مشهد و برمی‌گشتم قم. در این مقاله‌گیری و مقاله‌دهی، من هم یکی دو دفعه واسطه شدم. مرحوم مطهری وقتی که مقالات دکتر را دید، خیلی خوشش آمد. مخصوصا از مقاله «سیمای محمد (ص)». ایشان به من گفت: من سه بار این مقاله را خوانده‌ام. از پس ایشان از قلم شیرین و شیوای مرحوم دکتر خوشش آمده بود. از دکتر دعوت کرد که برای

سخنرانی هم بیاید. دکتر هم گاهگاهی به حسینیه می‌آمد و سخنرانی می‌کرد. آمد و رفت دکتر به حسینیه ارشاد از سال ۴۶ به دو ماه یک بار یا سه ماه یک بار رسید. در سال ۴۹ مسئله‌ای بین آقای مطهری و آقای میناچی پیش آمد. آقای میناچی که به عنوان مدیر داخلی حسینیه انتخاب شده بود، عملاً دست آقای مطهری و دیگران را از همه کارهای داخلی حسینیه، اعم از انتخاب سخنران، انتخاب مجلس، جلسات گوناگون و چاپ و نشر، کوتاه کرده بود. آقای مطهری می‌گفت: ما یک موسسه را به وجود آورده‌ایم، مردم اینجا را متعلق به ما می‌دانند. نمی‌شود که ما ندانیم اینجا کی سخنرانی می‌کند یا مثلاً چه موقع کتابش می‌خواهد چاپ بشود یا چه مطالبی گفته می‌شود.

استاد مطهری جزو هیئت امنای سه نفره بود. آقای میناچی به اعتراض‌های ایشان اعتنا نمی‌کرد و عملاً فریادش به جایی نمی‌رسید و بالاخره اختلافات بین آنها بالا گرفت. ما در مشهد بودیم. تابستان بود که آقای مطهری به مشهد آمد. مرحوم دکتر هم در مشهد بود. پدر دکتر هم آنجا بود. در جلسه‌ای که همه ما جمع بودیم، قرار شد که به مسئله حسینیه رسیدگی شود.

آقای دکتر قرار بود که کلاس‌های ۱۵ روز یک بار «اسلام‌شناسی» را تشکیل بدهد.

آقای مطهری به دنبال اختلافاتشان با آقای میناچی، به عنوان اعتراض حسینیه ترفند. یاد می‌آید که آقای مطهری به عنوان اعتراض گفتند: تا وقتی که ایشان خودسرانه در حسینیه کار بکنند، من نمی‌توانم در حسینیه باشم و عملاً کناره‌گیری خودم را از حسینیه



| دکتر شریعتی کنار شهید مطهری - تهران، حسینیه ارشاد - ۱۳۴۹

اعلام می‌کنم تا همه بداندن که من نیستم.

سخنرانی در حسینیه داشت، از حسینیه بیرون رفت، با رفتن آقای مطهری حسینیه واقعا از روح خالی شد. تعبیر مرحوم دکتر ابن بود که: «وقتی آقای مطهری گفت من نمی‌آیم، من دیدم که همه آرزوهای من تمام شد. همه چیز برای من تمام شده بود. دیگر هیچ چیز برای من معنی نداشت.» یعنی آقای دکتر عمیقا به ایشان ارادت داشت و واقعا خودش را مرید آقای مطهری می‌دانست. برای اینکه این اعتراض کامل شود و آقای میناجی به خواسته‌های مرحوم مطهری توجه کند، بقیه سخنران‌ها برنامہ‌هایشان را حذف کردند. بنده گفتیم نمی‌آیم، آقای هاشمی رفسنجانی

هم گفتند: «من هم نمی‌آیم». حتی آقای محمدتقی شریعتی هم نیامدند خود دکتر هم گفت: «من هم کسلس می‌کنم و نمی‌آیم.» یعنی همه قبول داشتند و این حقانیت مطهری را نشان می‌دهد.

من بر این مسئله تاکید دارم که در مشهد با آقای شریعتی صحبت کردم؛ ایشان گفتند: «من می‌روم و علی را نمی‌گذارم برود.» یعنی دلیل مخالفت آقای مطهری، آن چنان روشن و واضع بود که همه قبول کردند. هیچ کس نبود که حرف ایشان را که منطقی و حق بود، قبول نداشته باشد. حسینیه عملا پاکوت شد. منتها برای اینکه چراغ حسینیه خاموش نشود و در ماه محرم و صفر کل برنامه‌هایش تعطیل نشود، دوستان گفتند هفته‌ای یک بار آقای باهنر در آنجا سخنرانی کند، که کاری دقیق مانند جوی آب پارکی بود. آن اجتماع و آن سخنرانی‌های متنوع دیگر نبود.

آقای میناجی مرد بسیار مدبر و زرنگ و باهوشی است. ایشان زمینه را طوری آماده کرد و دکتر را قانع کرد که کلاس‌های ایشان ضروری است و اگر تعطیل شود، آسمان به زمین می‌آید و زمین به آسمان می‌رود.

در جلسات مشهد که گذرش رفت، دوستان گفتند که دکتر آن کلاس‌ها را دو ماه دیگر شروع کند تا مسئله حسینیه حل شود. دکتر هم قبول کرد.

میناجی و دیگران، مرحوم دکتر را محاصره کردند که: «نه دیر می‌شود و دین از دست می‌رود!» این بود که ایشان کلاس‌ها را شروع کرد و عملا طرحی که راجع به حسینیه بود متوقف شد و آقای مطهری هم دیگر با حسینیه آشتی نکرد و مجبور شد موجودی را که به وجود آورده بود، رها کند. البته حسینیه رونق داشت و مرحوم دکتر سخنرانی می‌کرد. جلسات ۱۵ روزه بود و بعد هفتگی شد. منتها حسینیه دیگر فردی شده بود و فقط قائم به شخص دکتر شریعتی بود. اگر یک روز دکتر سرماخوردگی داشت و نمی‌توانست بیاید، حسینیه هم دیگر نبود. این هم تقیصه بزرگی بود که کوشش می‌کردند آن را برطرف کنند. حتی یک بار در همان سال آمدند پیش من و با حرف‌های خاصی مرا وادار کردند از مشهد آمدم و ۲۸ صفر یکی دو تا سخنرانی کردم. بعد دیدم آقایان حلیق را به من نگفته بودند. ماه‌ها کار حسینیه به این شکل می‌گذشت.

بعدها مرحوم دکتر خودش آمد مشهد و با بنده صحبت کرد و گفت: «برویم حسینیه را اداره کنیم.» طرحی هم ریخته شد. بعد من موافقت کردم که با دوستان همکاری داشته باشم. شاید حدود بیست ساعت یا بیشتر بنده با آقایان هاشمی و باهنر و شریعتی در تهران در جلسات مستمری نشستیم، صحبت کردیم و طرحی برای حسینیه ریختم. طرح بسیار

خوبی بود. روی کاغذ ترسیمش کردیم. فقط یک کلمه «بله» از طرف آقای میناجی لازم بود که دکتر گفت: «بله را من از ایشان می‌گیرم.» ایشان رفت به راه بگیرد، خودش هم نیامد. ما هم دیدیم که همه زحمات ما هدر رفت، من رفتم مشهد و آقایان هم مشغول کارهایشان شدند. البته بعدها دکتر گله می‌کرد که: «چرا شما نیامدید؟» گفتیم: «ما که آمديم. قرار بود که شما از آقای میناجی به راه بگیرید.» مرحوم شریعتی مرید آقای مطهری بود. یعنی مرید علمی و فکری آقای مطهری بود. این را من خودم شاید بارها از مرحوم شریعتی شنیده بودم، او در پی اختلاف با آقای مطهری نبود. کما اینکه آقای مطهری هم در پی اختلاف شخصی با مرحوم شریعتی نبود. البته اختلافات فکری داشتند و مرحوم مطهری اعتراض‌هایی به شریعتی داشت که اواخر برهه‌ها شده بود. اما نقطه‌ای که اختلاف‌ها بروز کرد، سال ۴۹ آشکار شد.

ا کار مرحوم شریعتی جوان‌پسند و متکی به احساس بود |

کار مرحوم شریعتی جوان‌پسند و متکی به احساس بود و دیدگاه‌های او، دیدگاه‌های نزدیک به جریان‌های انقلابی. از این رو در محافل جوان، به خصوص محافل جوان روشنفکر، خیلی زود گل می‌کرد. دکتر مرحوم مطهری، تفکری عمیق و فلسفی و پایداری و بنیانی مسائل اسلامی را بررسی می‌کرد. از این رو، کارش در بین محافل متفکران و از جمله در میان حوزه‌های علمیه و فاضلان خیلی جلب توجه می‌کرد.

یقینا اگر به مبانی و اصول کار توجه کنیم، می‌توانیم تفاوت‌هایی بنیانی بین این دو نوع تفکر پیدا کنیم. در برهه‌ای از زمان، این دو در یک جهت و یک خط حرکت می‌کردند. کما اینکه حسینیه ارشاد را مرحوم مطهری بنیان گذاشت و دکتر شریعتی به دعوت شهید مطهری یکی از سخنرانان موفق آن شد. همچنین می‌دانیم که آنها کارهای مشترکی با هم داشتند، مثلا کتاب «محمد خاتم پیامبران» که مرحوم مطهری طرحش را ریخت و اقدام اسایشش را کرد و یکی از نویسندگان آن کتاب که دو مقاله در آن دارد، مرحوم شریعتی بود. اگر بخواهیم آن خط مشترک را به طور کلی معرفی کنیم، باید بگوییم «خط بازگتری متجددانه به اسلام» یا «نهضت بازشناسی اسلام» یا «تجدید حیات فکری اسلام» بود؛ منتها دو مسئله وجود داشت: یکی اینکه همان طور که قبلا اشاره کردم ، آقای مطهری به مسائل زیربنایی و فکری و فلسفی و اعتقادی می‌پرداخت؛ مرحوم شریعتی به مسائل اجتماعی و جریان‌های موجود در جامعه بیشتر اهمیت می‌داد. کتابهای هر کدام از ایشان نشان‌دهنده این تفاوت است. مسئله دوم این است که وقتی این دو جریان پیش رفتند و به نقاط تعیین کننده‌ای رسیدند، معلوم شد که در پاره‌ای از مبانی با هم اختلاف‌نظر دارند. مرحوم مطهری طرفدار استنباط از منابع ناب اسلامی و کتاب و سنت بود. صد در صد معتقد بود که ما باید تفکرمان را از کتاب و سنت بگیریم. در حالی که مرحوم شریعتی تحت تاثیر بسیاری از افکار زمان خودش قرار داشت و از آن افکار اطلاع داشت، و آن افکار در برداشت‌های اسلامی او اثر می‌گذاشت. بنابراین، با وجود وجوه مشترکی که با مطهری داشت، اختلافاتی هم با او پیدا می‌کرد.



روایت
چهارده

به
روایت
شهید مطهری

سلسله درسهای

اسلام شناسی

درس ۱۵-۱۶

دکتر علی شریعتی

شریعتی و
مسئله ی دین

شریعتی روشنفکری
بود که در دین اسلام را
داشت. و دنبال آن بود
که اسلام را از حالت
شرعی به اینترلوژی
کامل برای مبارزه و
روشنی تبدیل کند
اما از جایی که شنیدیم
کامل از اسلام جدا شد
در مملکتی روحانی
رفت

نقد
ترازوی

اسلام شناسی دکتر شریعتی در ترازوی نقد

سازمان انتشارات حنیفه ارشاد



دکتر شریعتی در حال سخنرانی - تهران، حسینییه ارشاد - ۱۳۵۰

شریعتی را ممکن است به عنوان یک فیلسوف، متفکر بزرگ، و بنیان گذار جریان اندیشه‌ی مترقی اسلام معرفی کنند اما واقعیت این است که چنین تعبیراتی در خصوص شریعتی صدق نمی‌کند. در عین حال، شریعتی یک

نگاه

چهره‌ی پرسوز پیگیر برای حاکمیت اسلام بود که از طرح اسلام به صورت یک دینیت و غفلت از طرح اسلام به صورت یک ایدئولوژی و قاعده‌ی نظام اجتماع رنج می‌برد و کوشش میکرد تا اسلام را به عنوان یک تفکر زندگی ساز و یک نظام اجتماعی و یک ایدئولوژی راهگشای زندگی مطرح کرد.

شریعتی بر این باور بود که ناتوانی عقل بشر در رهیابی به سعادت منشأ نیاز او به دین است و توجیه مذهب بر مبنای ترس، مالکیت و چهل به علل را نقد میکرد؛ چرا که نزول پذیری این عوامل، باعث نزول مذهب میشود درحالی که چنین نیست.

او نیاز انسان به دین را در دو نکته می‌داند: ارثه‌ی تفسیر روحانی از عالم هستی و ارثه‌ی جهت و

هدف انسانی برای زندگی. به اعتقاد او دین به مثابه یک مجموعه مباحث فلسفی یا یک سنت عادی در زندگی که پویا و هدایتگر نباشد ناکام است و مذهب را خودآگاهی و همسنگ ایدئولوژی و مقابل فلسفه، علم و صنعت قرار می‌دهد. اسلام از دیدگاه شریعتی به معنای تسلیم شدن و تمکین در برابر اراده‌ی عظیم حاکم بر هستی و عصیان در برابر هر شرک، ستم، قدرت، انحراف و طمع است.

شریعتی اسلام را به دو مذهب منط و مترقی تقسیم میکند اما تقسیم مهمتر او تقسیم اسلام به آگاهانه، عامیانه و عالمانه است. اما آنچه مورد پذیرش خود شریعتی است، اسلام روشنفکرانه است که اسلام را به شکل ایدئولوژی و مکتب عقلی علمی درآورده است.

اسلام شریعتی یک مکتب مشتمل بر جهان بینی، انسان شناسی، فلسفه تاریخ و ایدئولوژی میباشد. وی توحید را زیر بنای مکتب اسلام میدانند و مقصودش از جهان بینی توحیدی، تلقی همه‌ی جهان به صورت یک وحدت است نه تقسیم آن به دنیا و آخرت، طبیعت و ماورای طبیعت، ماده و معنی، روح و جسم، حتی تقسیم هستی به غیبت و شهادت در این جهان بینی، نسبی است. غیبت یعنی آنچه از دسترس مشاهده و تجربه‌ی انسان پنهان است. اما شهادت امری است که برای حس پیداست. کثرت و تضاد در توحید راه ندارد. توحید عبارت است از وحدت انسان و انسان، انسان و طبیعت، و انسان و خداوند.

شریعتی معتقد است نباید توحید در حصار فلسفی و کلامی محصور بماند، بلکه باید به لوازم منطقی این جهانی، مادی و انسانی آن توجه کنیم. از نظر او جهان بینی توحیدی قرآن همه‌ی تضادها و مرزبندی‌های موجود را از بین میبرد. در قرآن این جهان و جهان دیگر، جهان طبیعت و جهان مجردات وجود ندارد و روایت الدنیا مزرعه الاخره توحید میان دنیا و آخرت را نشان میدهد.

شریعتی برای دین قلمرو وسیعی قائل است و گوهر آن را ایدئولوژی دینی میدانند و قرآن را کتابی می‌بیند که هر چند بر امور گوناگون مشتمل است اما بیشتر به علوم انسانی تکیه دارد. او از مهمترین کارکردهای اسلام را شرک ستیزی و مبارزه با مذاهب شرک میدانند. او به کارکرد منفی مذهب نیز معتقد است. به زعم او مذهب خودآگاهی طبقاتی را از بین می‌برد زیرا مذهب ماده‌ی مشترک دو طبقه‌ی اجتماعی متقابل است.

شریعتی، حقیقت اسلام و وحی را ثابت اما معرفت دینی و فہم وحیانی را قابل تغییر میدانند و در مواردی به غلط، تحول را به خود دین نسبت داده و مینویسد:

«اسلام به عنوان یک دین، در ظرف سنتی جامعه‌ها و در کالبد تمدن‌ها و فرهنگ‌هاست که جسمیت عینی خارجی پیدا میکند و به این صورت است که در مسیر تحولات تاریخ، فرسایش میابد.» - اسلام شناسی ۲ صفحه ۵۶»

از نظر شریعتی بعد از ختم نبوت و انقطاع وحی، روشنفکران ادامه دهنده‌ی رسالت انبیا خواهند بود. این

مرحوم شریعتی با علمای دین مخالفت نداشتند و با طبقه‌ی رسمی روحانیت سر سازگاری نداشت و سخن پندیده این است که مشی مرحوم شریعتی در ایدئولوژیک کردن دین، برخلاف میل و خواسته‌ی او به نتیجه‌ای می‌انجامد که وی طالبش نبود.

رهبری هم در جوامع ایدئولوژیک، شکل فرماندهی نظامی پیدا می‌کند درحالیکه رهبری در جامعه دینی به معنای الگوست.

آفت دیگر جوامع ایدئولوژیک، گرفتار آمدن به توهم استغنا و «پندار کمال» است. هر ایدئولوژی برای خود، کمالی متصور است که دیگران را فاقد آن می‌داند و در آرمان‌های جوامع دیگر به چشم تحقیر می‌نگرد

تشیع شریعتی

نگاهی بر کتاب **تشیع علوی**، **تشیع صفوی** دکتر شریعتی

نگرش

عاطفه چاولدی

مهندسی عمران دانشگاه یاسوج

۵۱



در

آمد

اسلام

شناسی

یک

جامعه شناس

تفسیر او از خاتمیت با آموزی امامان شیعه به عنوان استمرار نبوت تنافی دارد. از طرفی او به این نکته توجه ندارد که روشنفکری برآمده از فرانسه که به دنبال خردگرایی خود بنیاد و حذف وحی بود، چگونه میتواند وارث نبوت شود؟ چگونه ممکن است مارکس روشنفکر وارث پیامبر و سوسیالیسم، ادامه‌ی نبوت باشد؟ آنچه باعث انتقادی شدن اسلام شناسی شریعتی شده است، بی توجهی وی به مبانی معرفت شناختی و هرمنوتیکی است. قالب پیشنهادی شریعتی برای مکتب و انطباق آن بر اسلام، کاملاً برگرفته از فلسفه ی دیالکتیک مارکسیستی است و او را گرفتار این تفسیر انتقادی از مسائل بنیادین اسلام کرده است. درحالی که می توانست با بهره گیری از عقل بدیهی، آیت و روایات طرح نظام وار صحیحی از اسلام ارائه کند. با بررسی دروس اسلام شناسی دکتر شریعتی به راحتی میتوان فهمید که او گرفتار دام تفسیر به رای قرآن شده است و قرائت سوسیالیستی- دیالکتیکی او از اسلام به وضوح دیده میشود. اسلام شناسی شریعتی جهان بینی توحیدی با فلسفه ی تاریخ ماتریالیستی و انسان اگزیستانسیالیستی و جامعه ی سوسیالیستی است. او میکوشد اسلام را با ایدئولوژی مارکسیستی به ویژه در اقتصاد ترکیب کند. وی با گرایش به سوسیالیسم اقتصادی و اجتماعی، برای اثبات دنیا گرایی اسلام، سه کلمه ی قرآنی "معروف"، "خیر" و "فضل خدا" را به ثروت اقتصادی معنا میکند. و با این تفسیر از واژه ها با استناد به حدیث الدنیا مزرعه الاخره، ادعا می کند که مذهب اسلام یک دنیا گرایی و یک اصالت اقتصادی به عنوان زیر بنا دارد. گرایشات مارکسیستی شریعتی تا آنجا پیش رفته که می گوید: «آدم اگر یک روشنفکر مسلمان نباشد و بخواهد آدم باشد، باید مارکسیست شود. - جهان بینی و ایدئولوژی صفحه ۲۹۱» با وجود انتقاد خود او از تصوف، در تفسیر توحید به وحدت انگاری، از تصوف متأثر است و در تفسیر ناصوابش از توحید خداوند و مردم را برابر دانسته و میگوید: «در همه جای قرآن را در مواردی که به جامعه و تاریخ نظر دارند، میتوان واژه مردم را به جای الله قرار داد. - اسلام شناسی ۱ صفحه ۲۷۸» توحید شریعتی به معاد شناسی اسلامی نیز آسیب میزند: چرا که تفسیر وی به انکار دوگانگی هستی شناختی دنیا و آخرت می انجامد. و جالب اینکه در منظومه اندیشه ی اجتماعی خود تثلیث را هم تبیین کرده و انواع تثلیث هایی نظیر "زر و زور و مذهب" و مواردی از این دست را مطرح می سازد. شریعتی از عهده ی کارکردهای مذهب به خوبی برنیامده؛ چرا که مقصود خود را از مذهبی که کارکرد منفی دارد مشخص نکرده است. قالب کج راهه هایی که شریعتی در مسیر اسلام شناسی اش پیش پای مخاطب خود نهاده، رهاورد عدم استفاده ی کافی از قرآن و سنت در معرفی اسلام است و از آنجا که به متون اسلامی وارد نبوده میان شناخت اسلام و دانستن اسلام تمایز قائل میشود. آنچه از این گفته ها و نظریات به دست می آید این است که هرچه هست اسلام شناسی نیست و بیشتر از سوسیالیسم و کمونیسم و ماتریالیسم تاریخی و اگزیستانسیالیسم مایه گرفته است تا اسلام.

شریعتی اساسی ترین کار تبلیغی شیعه را "ذکر" می داند، که اکنون صفویه بزرگترین مروج و تجلیل کننده ذاکرین و برگزارکننده ذکر شده است و می کوشد معنی آن را مسخ کند.

وی تشیع حقیقی را با روش های علمی، محققانه، به دور از قضاوت های موروثی و جانبداری های ناپجا و عناصر سیاسی و طبقاتی و هر گونه تعصب معرفی کرده و هدف آن، شناساندن کیستی، مسئولیت و نقش شیعه حقیقی، دعوت به حرکت و مبارزه، انتقاد غفلت، سستی، سکون و ستم پذیری است. شریعتی از معنا و مفهوم امت برای معرفی بهتر شیعه استفاده می کند، به گفته وی امت جامعه ای است که تعهد، تحرک و تکامل را در خود دارد و عازم یک هدف و داری یک جهت است. امام نیز همراه امت و عامل پویایی، مبارزه و اصلاح گری امت است. ایشان امت اسلامی را به عنوان بهترین گروه فکری متعدد و مومن و شیعه تجلی اسلام معرفی کرده، که موارد زیر را دارا می باشد:

زیربنای ایدئولوژیک، هدف (رسالت)، فلسفه تاریخ، انسان شناسی، شعار، پایگاه و جهت گیری طبقاتی و سیاسی، بنیاد اقتصادی، رژیم رهبری، سنت مبارزه، سازمان، استراتژی و تاکیک.

به گفته شریعتی سنت و استراتژی مبارزه حزب شیعه در طول ۲۵۰ سال مبارزات ائمه شیعه تکوین یافته و تا صفویه به دست علمای مجاهد و... پاسداری شده.

ایشان از ابودر به عنوان یکی شیعه واقعی یاد می کنند و ابودر را دارای روح حماسی، منتقد، حق گرا، حق جو و صریح معرفی می کنند که مبارزه با ظلم را عملاً به نمایش گذاشته است. (ایشان تفاوت اسلام ابودر، که بدون علم و تئوری به نقطه اوج رسیده را با اسلام چارچوب بنده شده صرفاً علمی، این میدانند که ابودر با رسیدن به تکلیف، موظف به انجام همه تکلیف هاست، نه به صورت الویت بندی شده.)

شریعتی پویایی شیعه را در گرو موارد زیر می داند:

شعار: شعار اصلی و اولیه شیعه "قولوا لا اله الا الله تفلحوا"

رسالت: رسالت جهانی بر اساس قرآن امر به معروف و نهی از منکر (به عنوان ریشه سازمانی مبارزاتی)

پایگاه طبقاتی: ثروتمندان در یک صف و در صف مقابل مستضعفان در کنار پیامبر قرار گرفتند.

جهت گیری طبقاتی: امر به معروف و نهی از منکر، هم رسالت و هم جهت گیری طبقاتی ست. (پایگاه طبقاتی و جهت گیری طبقاتی شیعه، هم سو می باشد)



ا. کلبشهی دکتر شریعتی در کنار رهبران انقلاب - تهران - ۱۳۵۷

جهت گیری سیاسی: مبارزه، سازمان، حرکت و پیشرفت؛ نه ایستایی و نظام ثابت، (شریعتی دوره حرکت را از صدر اسلام تا صفویه می داند و دوره ایمان متحجر را رهاورد صفویه می داند.)

استراتژی: (استراتژی طرح لشکرکشی گروهی، از نقطه ای برای دفاع از اهداف خود است، اما تاکتیک اتخاذ بهترین تدبیر برای رسیدن به استراتژی است) استراتژی شیعه اسماعیلی برای مبارزه با خلافت جور، فقط مبارزه مسلحانه می باشد. شیعه زیدی هم فقط کسی را قبول دارد که از خاندان علی(ع) بوده و با شمشیر به مبارزه برخیزد. اما شیعه امامی به وصایت معتقد است(یعنی ادامه رهبری تا امام دوازدهم، در هر زمان و مکان و موقعیت، بر اساس شرایط و ارزیابی آن موقعیت و باقی موارد، تدبیر شود. امام حسن(ع) صلح، امام حسین (ع) قیام خونین و در کل استراتژی ائمه دوازده گانه عبارت است از مبارزه مستمر و بی امان در دو جبهه ایدئولوژیک سیاسی و اقتصادی.)

شریعتی دو رکن شیعه را امام و عدالت معرفی می کند. (عدالت اصلی مقدس و عالی است که باید به طور طبیعی در زندگی بشر جریان داشته باشد. رهبری نیز در دوران غیبت به عهده امت است که عادل ترین و عالم ترین رهبر را از خود و به نیابت از معصوم انتخاب کنند، تا زمانی که قائم برسد.)

مشخصه بارز شیعه را نیز آزادی خواهی و عدالت طلبی می داند، که نماد آن کربلا و استراتژی آن انتظار است.

نگاه

شریعتی در معرفی مسئولیت های شیعه بودن، دوره غیبت را دوران سنگتیر و مستقیم تر شدن مسئولیت می داند و مسئولیت های زیر را بر می شمرد:

مقابله با ظلم حتی به قیمت نابودی خویش، بی ثمر دانستن هر عملی در صورت فقدان رهبری، اعتقاد به یگانگی همه سیر آغاز بشریت تا پایان به عنوان یک جهاد با یک هدف، تلقی عدالت به عنوان جهان بینی، بیش از هرچیز خود را متکی به قرآن بار آوردن، بیش از همه کسی در برابر اشرفیت و استکبار ایستادن، علی وار کار کردن و پرستیدن و جنگیدن، وراثت نبوت در تاریخ و نیابت امام، پیروی خاندان علی و فاطمه و کربلایی زیستن و برابری را اصل ایمان و هدف خود قرار دادن.

ایشان شیعه را به علوی و صفوی تقسیم بندی می کند و

معتقد است شیعه علوی همان شیعه پیرو علی است. شیعه صفوی از حقیقت خود دور شده و اسلام آن، اسلامی ست که در دست قیصرها و پاپ ها ... اسیر شده است. شیعه می خواهد اسلام راستین خود را فریاد بزند؛ اما همه دستگاه های تبلیغاتی در دست طاغوت است و راهی جز حرکت به سوی صحرای کربلا نیست. بنابراین مشخصه و الگوی شیعه علوی سید الشهدا (ع) و شهادت طلبی در راه اعلام حق است.

تشیع صفوی با مانی مترقی و انسانی بنا شده است. (اما چون مشخصات طبقاتی جامعه خود را طرح نکرده، به دست طبقه حاکم افتاده است)

از ویژگی های تشیع صفوی نیز موارد زیر را بیان می کند:

نسخه ای تقلبی از شیعه است! ظاهر شیعه را جهت نگاه داشتن پایگاه خود در میان توده حذف می کند و باطن را فلج می کند. علی را بدون عدالت و آزادی و حسین را بدون حرکت بخشی و برای سرگرمی نگاه می دارد.) با همه مشکلات و تخلفات کنار می آید(خاکشیری ست)، امر به معروف و نهی از منکر را با تبصره منتفی می کنند، مذهب راه حل یابی و گریز از مسئولیت و حواله همه آثار، به قیامت است، تشیع مصلحت است، در ضرع تصرف غیر مجاز می کند و روحانی آن اهل فریب دادن خدا و حرام کردن حلال ها و حلال کردن حرام ها است.

در نقد و بررسی سخنان شریعتی در مورد شیعه می توان موارد زیر را بیان کرد:

۱. سخنان شریعتی در مورد شیعه، تنها گزارش تاریخی یا تحلیل علمی وقایع نیست، بلکه نمونه های تاریخ اسلام را نیز برای تحکیم سخنان خود و جلب توجه و ایجاد روحیه حماسی بیان کرده است (در بیشتر سخنانش این ویژگی وجود دارد) :

- شریعتی به عناصر مهم پویایی شیعه (ایمان به خدا، اگر به معروف و نهی از منکر) و دو رکن مهم شیعه (عدل و امامت) توجه کرده است.
- دو نماد اختصاصی از شیعه را معرفی می کند: عاشورا و انتظار
- با طرح مسئولیت شیعه بودن گوشزد می کند که در عمل نیاز باید شیعه بود و از عهده مسئولیت این عنوان برآمد.

۲. شریعتی به حقانیت شیعه و ضرورت جریان آن در زوایای جامعه، توجه ویژه ای دارد، اما در بیان مطالب دچار آسیب هایی ست که مانع پذیرش کامل دیدگاه های اوست:

- نگاه گزینشی به تشیع: شریعتی از شیعه تنها جنبه مبارزه و انقلاب آن را برگزیده و تنها به مکتب "ته" و "مبارزه" آن را توصیف کرده است، در صورتی که نگاه باید جامع و علمی باشد و تشیع حقیقی هم "ته" است و هم "آری" (او مفاهیم دینی، مانند آخرت، روح، ثواب، مطالب علمی و فلسفی و ... را ذممت کرده و تنها سلوک ایوذر گونه را می پسندد. در حالی که اسلام شیعی ابتدا مکتب علم و معرفت است و سپس مبارزه که در زندگی ائمه و پیامبر جاری است.

شریعتی دو رکن شیعه را امام و عدالت معرفی می کند. (عدالت اصلی مقدس و عالی است که باید به طور طبیعی در زندگی بشر جریان داشته باشد. رهبری نیز در دوران غیبت به عهده امت است که عادل ترین و عالم ترین رهبر را از خود و به نیابت از معصوم انتخاب کنند، تا زمانی که قائم برسد،) مشخصه بارز شیعه را نیز آزادی خواهی و عدالت طلبی می داند، که نماد آن کربلا و استراتژی آن انتظار است.

هیچ مبارزه ای بدون مبانی علمی، ثبات نمی یابد.

- فروکاستن شیعه به حزب سیاسی: حزب یعنی تشکیل سیاسی که با تکیه

به مردم حکومت می کند، در

صورتی که تشیع فرهنگی الهی

و بیانگر راه تحصیل سعادت

است و شیعه علاوه بر شعار،

پایگاه طبقاتی و... دارای مبانی،

آرمان ها و ملاک هلی است

که در هیچ از یک مدل های

حزبی امروز نمی گنجد.

- نقد یک جانبه فقه شیعه:

باید پرسید آیا اساس فقه شیعه

صفوی نیز از نظر او مردود

است؟ آیا به هیچ وجه فقهایی

نبوده اند که دارای کارآمدی

باشند؟ آیا احکام شرعی که با

قواعد اجتهاد به دست می آید، همیشه راه تبدیل حال ها به حرام هست؟

آیا اجتهاد همیشه با مبارزه محقق میشود؟ آیا مصلحت نابود کننده شیعه

است؟ (مصلحت در فرهنگ شیعه، با مصلحت اندیشی فرق دارد و البته

توجه بالایی به تأمین مصالح امت داشتند)

نقی همه جانبه صفویه: آیا صفویه به هیچ وجه خدمتی نکرده است؟ آیا رشد فقه و تدوین اصول عقلانی در فهم دین، اشتباه بوده است؟ (وقتی پیامبر از امکانات بدست آمده از کفار در زمان اقتدار خود می گوید، چرا صفویه این چنین نفی می شود؟ البته این به معنای تصویب قاطع صفویه نیست، انحراف های گوناگون در هر دستگاه حکومتی و فکری وجود دارد.)

- نقصان در گزارش تاریخی: شریعتی در قیام تاریخ تشیع، تنها قیام مسلحانه را ارزشمند شمرده است، در حالی که بزرگانی مثل شیخ صدوق، شیخ مفید و... بودند که با پیروی معصوم به قیام علمی دست زدند. شریعتی شیعه ایرانی را چهره درخشان اسلام می داند ولی آیا صفویه جایگاهی در این تاریخ ندارد (دست کم آثار عمرانی برجای مانده از آن دوران)؟ تفسیرهایی که شریعتی در پایان کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی از عترت، عصمت، تقیه، عدل و... از دیدگاه صفویه ارائه می کند، بر اعتقادات و فرهنگ دینی هیچکدام از علمای آن دوران (علامه مجلسی، شیخ بهایی و...) منطبق نیست.

توجه بالایی به تأمین مصالح امت داشتند)

نقی همه جانبه صفویه: آیا صفویه به هیچ وجه خدمتی نکرده است؟ آیا

رشد فقه و تدوین اصول عقلانی در فهم دین، اشتباه بوده است؟ (وقتی

پیامبر از امکانات بدست آمده از کفار در زمان اقتدار خود می گوید، چرا

صفویه این چنین نفی می شود؟ البته این به معنای تصویب قاطع صفویه

نیست، انحراف های گوناگون در هر دستگاه حکومتی و فکری وجود دارد.)

- نقصان در گزارش تاریخی: شریعتی در قیام تاریخ تشیع، تنها قیام

مسلحانه را ارزشمند شمرده است، در حالی که بزرگانی مثل شیخ صدوق،

شیخ مفید و... بودند که با پیروی معصوم به قیام علمی دست زدند. شریعتی

شیعه ایرانی را چهره درخشان اسلام می داند ولی آیا صفویه جایگاهی در این

تاریخ ندارد (دست کم آثار عمرانی برجای مانده از آن دوران)؟ تفسیرهایی

که شریعتی در پایان کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی از عترت، عصمت،

تقیه، عدل و... از دیدگاه صفویه ارائه می کند، بر اعتقادات و فرهنگ دینی

هیچکدام از علمای آن دوران (علامه مجلسی، شیخ بهایی و...) منطبق

نیست؛ علمایی که به دوازده معصوم اعتقاد داشتند.

- نبود مدرک در برخی سخنان: شریعتی در کتاب «فاطمه فاطمه است» و در کتاب

«زن»، مطالبی را نقل کرده اند که انتسابش به اسلام یا پیامبر است، در حالی که برای

آنها مدرکی وجود ندارد.

امت و امامت

امت اسلامی و ویژگی های رهبر آن از دیدگاه دکتر شریعتی

آرمان

انجمن اسلامی مستقل دانشگاه یاسوج

این نوشتار تقدیم می شود به روح شهید مسعود عسگری

| معنا و مفهوم امت و امامت |

شریعتی تأکید دارد که عدل و امامت افزوده شیعه بر اسلام نیست . اسلام بدون

این دو اسلام منهای اسلام است. وی اعتقاد دارد امامت و امت مشهورترین اصل

اعتقادی مسلمانان بخصوص شیعیان است و سعی دارد تفسیری اجتماعی و انقلابی

از امامت ارائه کند. عدل و امامت صددرصد به زندگی اجتماعی انسان مربوط می شود

در حالیکه بیشتر علما کاملاً اعتقادی و ماوراءالطبیعی میدانند.

واژه امت از ریشه «ام» با چهار عنصر معنایی انتخاب، حرکت، پیش روی و مقصد

برگزیده است. امت جامعه ای است که تعهد، تحرک و تکامل در آن نهفته است و

هدفش به کمال (خوب شدن) رسیدن و رسالتش الگو و نمونه شدن برای جهانیان

است.

فلسفه وجودی امت خوب شدن یا خوب رفتن به معنای تکامل و پیشرفت است.

دوخطر امت را تهدید میکند :

الف، «بودن» یا «ماندن» به جای «شدن» و «رفتن» که «شدن» را از امت میگیرد

گرچه خوب باشد.

ب، خوشی به جای خوبی که خوبی را از امت میگیرد که دیگر امتی وجود ندارد.

به یک عامل حیاتی نیرومند نیاز است که نگذارد امت دچار بیماری ماندن و رفاه شود

این عامل امامت یا رهبری است که مایه حرکت امت است. امام شخصیتی است که در

وجود خود الگو شدن را در عمل خود رهبری امت را تحقق میبخشد

امامت در فرهنگ شیعی به معنای:

الف، نمونه، اسوه مجموعه عقاید و فضایل اخلاقی که دین به صورت مفاهیم ذهنی

با کلمات ابلاغ میکند و امام با بودن، زیستن و مردن خویش نشان میدهد ایتولوزی

در وی عینیت دارد یعنی ارزشها

و ایده ها در او پوست و گوشت و

خون شده اند که همیشه زنده

و همواره امام است چه پیش از

مرگ و چه پس از مرگ

ب، رهبر، امام رهبر مردم

بر اساس مکتبه و راه تکامل

که برتر از نبوت است چراکه

نبوت پیام آور است ولی امامت

مسئول پیاده کردن پیام و جامعه

ساز سیاست را به همراه نبوت به

عهده دارد.

شریعتی تفاوت میان

شریعتی تأکید دارد که عدل و امامت افزوده شیعه بر اسلام نیست . اسلام بدون این دو اسلام منهای اسلام است. وی اعتقاد دارد امامت و امت مشهورترین اصل اعتقادی مسلمانان بخصوص شیعیان است و سعی دارد تفسیری اجتماعی و انقلابی از امامت ارائه کند. عدل و امامت صددرصد به زندگی اجتماعی انسان مربوط می شود در حالیکه بیشتر علما کاملاً اعتقادی و ماوراءالطبیعی میدانند. واژه امت از ریشه ((ام)) با چهار عنصر معنایی انتخاب، حرکت، پیش روی و مقصد برگزیده است. امت جامعه ای است که تعهد، تحرک و تکامل در آن نهفته است

۵۳



نگرش

تشیع
شریعتی

حکومت(امامت به معنای اول) با امامت (به معنای دوم) را در مسئولیت نامحدود حکومت در تاریخ که یک نهاد مستمر و همه جایی است و مسئولیت محدود امامت به شخص و زمان که نمونه هایی استثنایی امام معین و با زمان امامت محدود هستند، میدانند.

دکتر شریعتی در راستای رسالت روشن فکرانه خود جهت رهایی مردم از حکومت ظلم و جور بر امامت به معنای دوم تاکید دارد و ویژگی های سلبی و ایجابی آن را بر میشمرد.

| امامت و دموکراسی |

اسلام برای رهبری جامعه یعنی امت در برابر حاکم ویشوا و زمامدار و... اصطلاح امام را دارد. امام رسالت سنگین رهبری جامعه و فرد از «آنچه هست» به سوی «آنچه باید باشد» دارد؛ اما نه به خواست شخصی خود بلکه برطبق اصول و مبانی ثابت اسلامی که خود بیش از دیگران مسئول و تابع آن است، این همان تفاوت میان رهبری فکری انقلاب (امامت) با رهبری استبدادی (دیکتاتوری) است.

از دیدگاه شریعتی اسلام یک دین مشتمل بر عقاید، اخلاق و احکام است که یک «رسالت» جهت ایجاد یک «امت» یا زیربنای «قسط» نفی شرافیت و روینای «امامت» نفی استبداد، دارد.

امامت رژیم انقلابی مکتب اسلام است که رسالت دارد از جامعه، امتی بر اساس ترازو(عدالت)، کتاب (علم و فرهنگ) و آهن (قدرت اقتصادی و دفاعی) بسازد تا انسان در چنین جامعه ای بر اساس برادری و تساوی همه امکانات به تکامل خودش ادامه دهد و بدون رهبری عادلانه تنها جامعه اسلامی تحقق می یابد نه امت اسلامی.

شریعتی معتقد بود پیغمبر هم نبی بود و هم امام پس از او فقط نبوت ختم شد که رسالت ابلاغ ایدئولوژی را داشت اما امامت تحقق اجتماعی ایدئولوژی انقلابی است و نیازمند چند نسل است تا زمانی که جامعه به رشد سیاسی و فکری و خودآگاهی لازم برسد و بتواند مستقیماً مسئولیت ادامه مسیر نهضت را به دست گیرد.

امامت فلسفه سیاسی خاص است که:

الف. افراد آن محدود به دوازده شخص معین است در نتیجه رژیمی موقتی است.

ب. متعلق به دوره خاص تحول اجتماعی و انتقال جامعه از جاهلیت به جامعه دارای رشد فرهنگی، اعتقادی و سیاسی که این دوره امامت نام دارد.

ج. در این مرحله جامعه خود می تواند بر اساس بیعت و دموکراسی رشد کند و نیازی به امام سیزدهم و چهاردهم ندارد.

نگاه

د. پس از خاتمیت امامت : دوران بیعت و شورا و دموکراسی آغاز می شود که شکل نامحدود همیشگی و عادی رهبری جامعه است. رهبران جامعه پس از پیغمبر نامحدود اند.

| دوران غیبت و مسئولیت حکومت بردوش مردم |

شریعتی در بررسی مهدویت رویکردی اجتماعی، تاریخی و طبقاتی دارد و انتظار را بر مبنای آثار اجتماعی و فردی، به سازنده و ارتجاعی تقسیم کرده و با رویکردی جامعه شناختی به به مسئله مهدویت پاسخ می دهد.

سه دوره نبوت، امامت و غیبت را انتظار به هم متصل میکند وی براین باور است که در غیبت کبری رهبری به عهده مردم است تا بر اساس همان ایدئولوژی عالمترین و عادلترین را از میان خود انتخاب کنند تا سنت مبارزه دیوست و پینجاه ساله

امام معصوم ادامه دهد.

| نقد و بررسی |

نکات مثبت

یک. شریعتی امامت و عدل را از ارکان اسلام میدانند.

دو. به ایجاد اجتماعی امامت التفات دارد.

سه. به نظریه ولایت فقیه در دوران غیبت توجه میکند.

چهار. در گفتنمان سیاسی شریعتی، فقیه جامع الشرایط رهبری، نقش سیاسی و اجتماعی امام معصوم را دارد.

پنج. تشخیص چهار مؤلفه انتخاب، حرکت، پیش روی و مقصد در معنای امت و امامت **شش.** تبیین پیشوای مثبت اسلامی و پیشوای فاشیستی نیز ستودنی است.

اشکالات اساسی شریعتی در باره امامت

یک. تفسیر پراگماتیستی صدق و کذب معرفت شناختی

شریعتی درباره امامت رویکردی کارکردگرایانه به آثار فردی و اجتماعی این باور در زندگی مومنان دارد و به عقل و منطق و متون دینی توجهی ندارد و صدق و کذب یک باور را به تأثیر مثبت آن منوط کرده است. درحالی که این رویکرد معرفت شناختی باطل است.

دو. رویکرد تقلیلی به امامت

تشیع را به یک حزب سیاسی تقلیل داده است و فقط به بعد پیشوای سیاسی امام توجه کرده است و از دیگر ساحت های امامت غفلت نموده است این آسیب در واقع ناشی از رویکرد ایدئولوژیک شریعتی به اسلام و مخالفت با اسلام فرهنگی است.

سه. تفسیر سوسیالیستی مفاهیم

تلقی او از جامعه و امت ایده آل، همان دیدگاه سوسیالیستی که جامعه بی طبقه است را در ذهن تداعی میکند همان جاعه ای که برابری اقتصادی و برابری انسانی اخلاقی بر آن حاکم بوده و تمام افراد بی هیچ امتیازی در آن شرکت دارند. در حالی که اسلام طبقات اجتماعی و تمایزهای اقتصادی را نفی نکرده و حتی در جامعه آرمانی دوران مهدوی نیز تفاوت ها وجود خواهد داشت. اساسا هیچ دلیلی برای الزام تفاوت های اقتصادی وجود ندارد جز این که تحت تأثیر مکتب سوسیالیسم باشد.

اندیشه مارکسیسم تا حدی در اندیشه شریعتی نفوذ دارد که معنای واژگان عربی رنگ سوسیالیستی دارند. امی را وابسته به توده ها در برابر طبقه حاکم میدانند درحالی که در اسلام به معنای درس ناخوانده و ناآشنا به خط و نوشته است امی بودن پیامبر(ص) به معنای مردمی بودن اوست نه در تقابل طبقه حاکم زیرا با این تعریف حکومت اسلامی در مدینه را چگونه میتوان توجیه کرد.

مطلق انگاری در اندیشه شریعتی همواره از طبقه محکوم تلقی مثبت و به طبقه حاکم نگاه منفی دارد نگرش مارکسیستی با آموزه های اسلامی هم خوانی ندارد. در تاریخ اسلام همانطور که حاکمان عادل الهی چون پیامبر(ص) و علی(ع) وجود داشته اند طبقه محکوم ظالم چون خوارج نیز حاضر بوده اند.

تلقی او از جامعه و امت ایده آل، همان دیدگاه سوسیالیستی که جامعه بی طبقه است را در ذهن تداعی میکند همان جامعه ای که برابری اقتصادی و برابری انسانی اخلاقی بر آن حاکم بوده و تمام افراد بی هیچ امتیازی در آن شرکت دارند. در حالی که اسلام طبقات اجتماعی و تمایزهای اقتصادی را نفی نکرده و حتی در جامعه آرمانی دوران مهدوی نیز تفاوت ها وجود خواهد داشت. اساسا هیچ دلیلی برای الزام تفاوت های اقتصادی وجود ندارد جز این که تحت تأثیر مکتب سوسیالیسم باشد



آرمان

امت
و
امامت

دعوائِ پدر، پسری

بازخوانی دیدگاه های دکتر شریعتی در مورد روحانیون

باز
خوانی

ریحانه خورشیدی

ترم سه پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی



دکتر شریعتی در حال سخنرانی - تهران، حسینیه ارشاد - زمان نامعلوم



باز
خوانی

دعوائِ
پدر
پسری

جدی به علمای بزرگی همچون آیت الله بهمهانی و علامه مجلسی میکند. شریعتی: حوزه و روحانیت را به نرگس‌مداری و پول پرستی، بی ارتباطی با عموم مردم، زندگی اشرافی و رفتار تحقیر آمیز متهم میکند و نظام روحانیت را نظام طبقاتی می داند که فاصله اش با توده بسیار زیاد است.

به اعتقاد دکتر، روحانیت آگاه یا ناآگاه به قدرت طبقه حاکم و پول وابسته است. دکتر شریعتی درباره ی آینده ی ایران و اسلام میگوید: اکنون مسلم است که فردا روشنفکران و رهبران فکری و سازندگان فرهنگ و فکر جامعه ی ما روشنفکرانی خواهند بود که اسلام علی وار و خط مشی حسینی وار را به عنوان مکتب فکری نهضت اجتماعی و ایدئولوژی انقلابی خود انتخاب کرده اند. شریعتی روشنفکران را ادامه دهنده ی راهی می داند که پیامبران بر عهده داشتند.

آنچه ابهام ایجاد می کند آن جاست که دکتر در کنار نقدها و مخالفت ها حمایت های متعددی نیز از روحانیت دارد آنجا که می گوید: اینکه من با روحانیت مخالفم تهمتی است که همان اندازه بی پایه است که پیش از این شایع کرده بودند که با تشیع مخالفم.

در ادامه دکتر از مصادیق دفاع خود از روحانیت نام می برد:

۱- در کتاب اسلام شناسی وجود علمای دینی را برای آموزش دین ضروری دانستم.

۲- در کتاب انتظار طلبه را مبارز پاک بازی معرفی کردم که جوانی اش را فدای آموختن علم دین می کند.

۳- در یک کنفرانس دانشجویی گفتیم برای آینده ی نهضت فکری و احیای روح حقیقی اسلام به طلاب بیش از شما امیدوارم.

۴- برتری های نظام آموزشی حوزه نسبت به شیوه ی دانشگاهی را در مقاله ی کویر نشان دادم

۵- در تشیع علوی و صفوی نشان دادم که علمای شیعه همواره مشعل دار قیام علیه ظلم بودند.

۶- در تاریخ ادیان گفته ام علمای شیعه پاک ترین گروه روحانی در میان ادیان هستند.

۷- اتکای اقتصادی و اجتماعی علمای شیعه بر توده ی مردم نه بر حکومت سبب شده ارتباط با متن جامعه و تقوا از خصایص طبیعی ایشان باشد.

دکتر احترام به روحانیت را وظیفه ی تمام روشنفکران آگاه و مسئول می شمارد در طرف مقابل برخورد روحانیت نیز با دکتر یکسان نبوده : شهید مطهری به افکار دکتر و روش اسلام شناسی وی نقد جدی داشت و تز اسلام منهای روحانیت را تزی استعماری میخواند اما او را سواروار نسبت هایی چون سنی و وهابی نمی دانست.

امام خمینی نیز بدون نام بردن از کسی در موارد متعدد تز اسلام منهای روحانیت را نقد کردند و تلاش برای جامعه بی طبقه را ناشی از عدم آشنایی با اسلام دانستند و از توهین به علمای بزرگ شیعه گایله مند بودند اما امام خمینی نیز این گونه اظهارات را نه از روی غرض بلکه از سر کم اطلاعی قلمداد می کردند.

جمع میان دیدگاه های شریعتی |

چنانچه ملاحظه شد میان دیدگاه های دکتر درباره ی روحانیت

یکی از حساس ترین مباحث در اندیشه ی دکتر شریعتی دیدگاه او نسبت به روحانیت است. ابهام در این بخش موجب افراط و تفریط های فراوان در تحلیل شخصیت او شده است.

| دکتر میان عالم دینی و روحانیت تفاوت قائل بودند |

شریعتی عالم دینی را شخصیتی اسلام شناس می داند که در یکی از رشته های علوم اسلامی مانند فلسفه، تاریخ اسلام، فقه، حدیث و رجال تبحر دارد و آگاهی هدایت و شعور راهبری از ویژگی های اوست. شریعتی روحانیت را در همه جوامع قشری ارتجاعی و محافظه کار می داند و شخصیت هایی مانند امام خمینی (ره) را استثنایی بر این قاعده می بیند. دکتر در تعبیر تند تری روحانیت را نظیر خاخام ها و راهب ها برمی شمارد که به منظور توجیه وضع موجود و تحریف حقایق مذهب در استخدام قدرتها هستند. تلقی کارکرد گرایانه ی دکتر از اسلام و محور دانستن انقلاب و مبارزه سبب شده است تا مخالف برخورد های تقيه گونه ی روحانیت در برابر حاکمان باشد لذا اسلام را به عنوان آرمانی انقلابی برای تحول اجتماعی، پیشرفت و روشنگری به مجاهدین و روشنفکران متعلق میدانند.

دکتر شریعتی در مخالفت با عالمانی که روحیه ی انقلابی نداشتند حمله ی



تحلیل دکتر از روحانیت بر چند پیش فرض نادرست مبتنی بود:

۱- جزئی نگری به اسلام:

وی تنها به بعد انقلابی و اجتماعی اسلام توجه داشته و از نگاه جامع به اسلام محروم و معیار وی برای تفکیک تشیع علوی و صفوی نیز تنها آیدنولوژی مبارزه بوده است.

۲- نگاه ایزاری به دین:

شریعتی مهم ترین کارکرد دین را تحول و تحرک اجتماعی می داند در حالی که اگر مبانی دینی مراقبت و حفاظت و توسط مدرسن دینی مستحکم نشود امکان استعمار فرهنگی جوامع به آسانی فراهم خواهد شد.

تز اسلام منهای آخوند شریعتی برخاسته از همین دو مناسبات.

عده ای اظهارات و مواضع مرحوم دکترعلی شریعتی درباره ی روحانیت را به معنی مطلق اسلام منهای آخوند و روحانیت تفسیرکردند و در همین مسیر راه به خطا و انحراف برده و حتی تحت تاثیر این برداشت با تشکیل گروهک های تروریستی مانند گروهک قرقان مرتکب جنایت هایی علیه روحانیت اصیل و انقلابی در سال های آغازین پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز شدند و در مقابل مواضع نسبتا تندى از طرف روحانیون علیه دکتر شریعتی دیده شد. برخی پژوهشگران و شخصیت ها مانند استاد شهید مرتضی مطهری با نگاهی واقع بینانه ضمن اذعان به تز و نظریه دکترشریعتی به اسلام منهای روحانیت با عطف توجه به برخی تاثیرات مثبت شریعتی بر فرایند شکل گیری بیداری دینی و سیاسی آحاد جوانان نفی مطلق واقعیت وجودی و خدمات علمی و فکری ایشان را دور از انصاف دانسته اند.

برخی نیز تفکرات آن جامعه شناس شهیر تاریخ معاصر کشور را تا حدودی با این برداشت مطلق(اسلام منهای روحانیت) منطبق نمی دانند با عطف توجه به برخی مدافعات شریعتی نسبت به روحانیت، معتقدند که حملات دکتر به روحانیت بیشتر متوجه روحانیونی بوده که این منصب را وسیله ای برای تسکب و دنیا طلبی خود کرده بودند که این مهم دغدغه مشترک روشنفکرانی مانند شریعتی و روحانیون اصیل و انقلابی در دوران سیاه ستم شاهی بوده است.

دکتر در مطالعه تاریخ نیز بی طرف نبوده و از نقش روحانیت در نهضت ها، هم دردی با مردم و ساده زیستی ایشان غفلت کرده است. حذف تبحر و ارتجاع از میان روحانیت تشیع و غبار زدایی از اسلام ناب محمدی(ص) که اسلام انقلابی و اسلام مبارزه با هرگونه استکبار و امپریالیسم است، دغدغه ی حضرت امام(ره) و یاران انقلابی ایشان مانند شهیدان مطهری، بهشتی و... نیز بوده است و احتمالا اگر دکتر نتوانسته بود این مقصود و منظور خود از نقد روحانیت در فضای ایران دوران طاغوت را به خوبی تبیین کند با چنین سوء برداشت ها که منجر به انحراف برخی جوانان انقلابی دهه ی ۵۰ و ۶۰ و واکنش های ناشی از آن مواجه نمی شد.

اختلاف وجود دارد. برای حل این تعارض چند راه حل قابل تصور است.

۱- تفکیک میان عالم دینی و روحانیت

این توجیه کامل به نظر نمی رسد چرا که بسیاری از نقدهای دکتر محدود به قشر روحانیون مرتجع نبوده و عالمان دین همچون مراجع تقلید و فیلسوفان را هم نقد میکنند از طرف دیگر در تقسیم بندی فوق تنها افرادی که در صدد مبارزه و اصلاح اجتماعی هستند مصداق عالم دینی اند و سایر اندیشمندان دینی که به هر دلیلی وارد مباحث اجتماعی نشده اند جزء روحانیون مورد اتهام وی هستند.

۲- حمایت در برابر روشنفکران و نقد درون گفتنامی

برخی معتقدند شریعتی هنگام انتقاد از روشنفکران، دفاعی جانانه از روحانیت می کند ولی وقتی به رسالت فرهنگی خویش یعنی نقد درون گفتنامی می رسد با آخوند زدگی مخالفت جدی دارد.

۳- نقد ناآگاهانه و حمایت آگاهانه

شاید نقد شریعتی به روحانیت ناشی از عدم ارتباط با افراد انقلابی و اجتماعی باشد، که البته این توجیه چندان صحیح به نظر نمی رسد، زیرا طبق آن باید با نزدیک شدن به انتهای عمر دکتر و شدت گرفتن انقلاب حمایت او بیشتر شود اما مراجعه به تاریخ نقدها خلاف این مطلب را تایید می کند.

۴- نفی سازمان روحانیت و حمایت از برخی شخصیت های آن

حمایت دکتر تنها از شخصیت هایی است که طبق سخن دکتر نماینده ی روح حاکم بر روحانیت نیستند.

۵- دیدگاه جامع نگر

شریعتی روحانیت را موثرتر از روشنفکران دانسته، نقد ایشان را به نفع تحول اجتماعی اسلام می خواند. از طرف دیگر نخستین تصاویری از روحانیت که مربوط به فضای مشهد آن دوران بوده که حضور روحانیون عالم و زمان شناس چندان پررنگ نبوده و دکتر نیز با شخصیت های موثر روحانیت هم ارتباط مستقیمی نداشتند که این عوامل منجر به نوعی چپیه گیری شتاب زده و احساسی در برابر روحانیت می شود.

ضنف مبانی اسلام شناسی نیز از دیگر نکاتی است که در بررسی دیدگاه های دکتر باید مدنظر قرار داده شود.

نقد روحانیت پژوهی دکتر شریعتی |

نگاه

شریعتی روحانیت را در همه جوامع قشروی ارتجاعی و محافظه کار می داند و شخصیت هایی مانند امام خمینی(ره) را استثنایی بر این قاعده می بیند. دکتر در تعبیر تند تری روحانیت را نظیر خاخام ها و راهب ها برمی شمارد که به منظور توجیه وضع موجود و تحریف حقایق مذهب در استخدام قدرت ها هستند.

تلقی کارکرد گرایانه ی دکتر از اسلام و محور دانستن انقلاب و مبارزه سبب شده است تا مخالف برخورد های تقبی گونه ی روحانیت در برابر حاکمان باشد لذا اسلام را به عنوان ارمانی انقلابی برای تحول اجتماعی، پیشرفت و روشنگری به مجاهدین و روشنفکران متعلق میداند.



پاز
خوای
دعوی
پدر
پسری



شود: رئالیستی(حیوان سازنده) و ایدئالیستی(همان تعریف مذهبی : موجودیست در طبیعت، اما دارای ارزش های برتر است.) انسان در اصطلاح فرهنگ ابراهیمی و اسلامی، جانشین خداوند و آفریننده و انتخاب گر است.

این در حالیست که انسان از نگاه ارسطو: "حیوان ناطق، از دید افلاطون: حیوان سیاسی، از نظر مولر: حیوان صورت ساز است. پس: انسان(طبق فرهنگ اسلامی) یک موجود سه بدئی شبیه خداوند است:

الف. آگاهی نسبت به خود، جهان و رابطه ی خود و جهان

ب. انتخاب گری و آزادی

ج. آفرینندگی در صنعت و هنر

تعریف خود شریعتی از انسان، حیوانی است با هفت ویژگی: حیوانی اتوئیست(تعالی جو)

متعصب(پیوند شدید با گروه هم رأی)

سیاسی(خود آگاهی نسبت به محیط و جامعه)

عصیان کننده(آزادی و اراده)

آفریننده

تقنن جو

منتظر(آزاده ی نارضایتی از حال).

به اعتقاد شریعتی، کامل ترین، هوشیارانه ترین و دقیق ترین مسائل انسان شناسی، در داستان خلقت آدم در متون اسلامی بیان شده و پاسخ پرسش های مربوط به "چیستی" و "نقاط ضعف و قوت انسان" ارائه شده است.

وی معنای سجدی فرشتگان بر آدم را، تسلیم همه ی قوای مادی و ماورای طبیعت مادی در برابر وجود متعالی انسان است، انسان که می تواند بر همه ی هستی تسلط یابد. وی معتقد است میوه و درخت ممنوعه، همان آگاهی و بینایی است و علت منع خداوند از آگاهی این بود که تمام دردها، زاینده آگاهی اند.

شریعتی در استفاده از آیات قرآن، دچار خطا شده است:

الف. زبان قرآنی را در قضا ی آدم و حوا، نمادین دانسته است.

ب. از میوه ممنوعه داستان آدم و حوا در قرآن، تفسیری توراتی عرضه کرده و آن را میوه معرفت دانسته است.

شریعتی در پی تأکید بر عنصر اختیار و آزادی انسان، به بزرگترین اتهام غرب بر مذهب اسلام: یعنی فاتیالیسم اسلامی) یعنی این که اسلام به گونه ای قضا و قدر معتقد است که اراده و مسئولیتی برای بشر باقی نمی گذارد(طبق تلقی، انسان، زیون آفریده شده و در حد حیوان و گیاه تنزل یافته است.

وی معتقد است که :

انسان شناسی، مطالعه تمام ابعاد زندگی انسان در همه جوامع، فرهنگ ها و همه ی زمان هاست. این علم به شاخه های بسیار متنوعی تقسیم می شود: انسان شناسی جسمانی یا زیستی، انسان شناسی باستان شناختی، انسان شناسی زبان شناختی و انسان شناسی فرهنگی.

با گسترش مفهوم فرهنگ، عنوان انسان شناسی فرهنگی و انسان شناسی، مترادف یکدیگر شدند و امروزه شاخه های مختلف انسان شناسی عمدتاً زیرشاخه های انسان شناسی فرهنگی محسوب می شوند.

انسان شناسی، یکی از مهم ترین دانش های الهی و بشری است که در حوزه ی معارف بشری و دینی تأثیر به سزایی دارد. تحلیل "چیستی انسان شناسی" بر پایه ی پیشینه، تعریف، ضرورت و انواع آن صورت می پذیرد. مطلب قابل توجه این که: انسان شناسی دارای انواع فلسفی، دینی، علمی، عرفانی و اخلاقی است. هر یک از انواع انسان شناسی گرفتار بحران هایی است و تنها انسان شناسی دینی است که هیچ بحرانی در حوزه آن، راه نیافته است.

به اعتقاد شریعتی، بحران فلسفه جدید، بحران انسان شناسی است. اصلاً تحقق مذهب، ایدئولوژی، تمدن، علم تعلیم و تربیت، بر آن متوقف است، که معنای انسان را روشن کند و علت ناکامی همه ی مکتب های تعلیم و تربیت این است که مسئله ی چیستی انسان را حل نکرده اند. و تا اعتقاد روشنی نسبت به انسان نباشد، همه ی تلاش ها برای اصلاح فرهنگ، آموزش و پرورش، اخلاق و روابط اجتماعی بیهوده خواهد بود.

نگاه

شریعتی در انسان شناسی خود، میان انسان و بشر تفاوت نهاده است؛ بشر را به یک پدیده ی طبیعی یکنواخت، اما انسان را به پدیده ی پویای در حال رشد معنا می کند؛ بنابر این هدف بشر، "انسان شدن" است. اما انسانی که همواره در حال شدن و تکامل دائمی به سوی بی نهایت است.

شریعتی در انسان شناسی خود، میان انسان و بشر تفاوت نهاده است؛ بشر را به یک پدیده ی طبیعی یکنواخت، اما انسان را به پدیده ی پویای در حال رشد معنا می کند؛ بنابر این هدف بشر، "انسان شدن" است. اما انسانی که همواره در حال شدن و تکامل دائمی به سوی بی نهایت است. « اَنَا لَهٗ وَ اَنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ» یک فلسفه ی انسان شناسی است. انسان برخلاف تصوّر "صوفیه" به خدا نمی رسد؛ بلکه به سوی خدای بی نهایت مطلق می رود و این حرکت، توقف ندارد.

انسان از دیدگاه شریعتی از دو جنبه بررسی می



تصوف اسلامی، فلسفه هند، مسیحیت کاتولیک به سبب اندیشه وحدت وجود و جبر الهی، انسان را قربانی می کند. این مکتب ها معتقدند:

خداوند آن چنان که هستی اش، اقتضا کرده هرکسی را ساخته و چگونگی، اراده، خوبی و بدی او را پیشاپیش مشخص کرده است.

به اعتقاد دکتر، مجموعه این مکتب ها در چهار جبر و زندان: طبیعت، تاریخ، جامعه و خویش (بدترین نوع زندان)، خلاصه می شود. که مانع انسان از خودآگاهی، انتخاب و آفرینندگی می گردند.

شریعتی در تبیین زندان چهارم می نویسد:

می شنیدم که هنوز بردگی در برخی نواحی آفریقا وجود دارد، اما پردگی ای که به چشم خود دیدم، در غرب و مرکز کمبریج و سوربن، و نه در بازارهای قاچاق برده فروشی بود، آن هم نه یک عده

نگاه

افراد بدوی و وحشی، بلکه عالی ترین مغزهای انسانی را دیدم که در بازار، چوب حراج می زنند. این انسان اسیر می تواند جامعه را از زندان طبیعت و جامعه و تاریخ بیرون بیاورد، اما خودش بصورت یک برده در آمده، زیرا این زندان، جزء بُعد خود اوست که نمی تواند علیه او عصیان کند.

یکی دیگر از موضوعاتی که دکتر شریعتی در انسان شناسی خود، فراوان از آن سخن رانده، "از خود بیگانگی" است. به اعتقاد او، یکی از فاجعه های نوع انسانی در قرن حاضر، الیناسیون (چن زدگی) است که خود فرد حس نمیکند (Alienation) انسان است.

وی ضمن بررسی انواع الیناسیون، بدترین و وحشتناک ترین نوع آن را همان می داند که ما، شرقی ها، ایرانی ها و مسلمان ها دچارش هستیم.

یعنی (الیناسیون فرهنگی) که فرهنگ غربی را جانشین فرهنگ خود کرده، آن را به نام فرهنگ خود احساس می کنیم. شریعتی، نخستین روشنفکری است

که این موضوع را به مخاطبان، گوشزد می کند. ولی در تبیین مصداق های الینه شدن، گرفتار پیش فرض های خود شده است.

شریعتی سه گونه انسان را معرفی می کند:

۱. باستانی (نیمه وحشی)

۲. مدرن (جامعه صنعتی امروز دنیا)

۳. تاریخی (مانند مدل شرقی و یونانی و رومی).

انسان ایده آل از نظر شریعتی، انسان خداگونه ایست که (روح خدا) بر نیمه ی ابلیسی روسپی اش چیره شده است.

وی تغییر را جزو نهاد انسان، جامعه و تاریخ می داند و گویا تغییر را با تکامل، مترادف گرفته است. به باور او اراده انسان و نقش آفرینی در

تکامل، مقابل "ساخت گرایان" قرار می گیرد. از طرفی اعتقادش به اصل تضاد و دیالکتیکی بودن انسان، جامعه و تاریخ، او را به اندیشه "تضادگرایان" نزدیک می سازد.

ولی به دلیل این که، تضاد را برای تغییر و تحولات کافی ندانسته، عنصر اختیار انسان و آگاهی در انتقال تضاد به بطن جامعه و ایجاد تحول را می پذیرد.

به نظر می رسد، نقش انسان را در تغییرات جزئی و تحولات بزرگ همچون انقلاب، می پذیرد، اما در تعیین مسیر تاریخ، چندان مؤثر نمی داند.

خطای کلی در روش شناسی انسان پژوهی او، عدم توجه به متون دینی است، سوگ مندانه تر آن که، در اندک بهره ای هم که از آیات قرآن گرفته، باز دچار خطا شده است.

ابهام گویی و به کارگیری تعبیراتی چون: شبیه خداوند شدن، عصیان گری انسان در برابر خداوند، یا آفرینش انسان از دو عنصر متضاد و متناقض، ضعف دیگر مباحث انسان شناسی دکتر شریعتی است.

وی در جایی طعنه ادعایی عجیب و نامعقول، انسان را ساخته شده و مرکب از "الله" و "ابلیس" می داند!

بهترین قضاوت از دکتر شریعتی را در سخن رهبر معظم انقلاب، می توان یافت:

«بی گمان شریعتی اشتباهاتی داشت و من ادعا نمی کنم که این اشتباهات، کوچک بود، اما ادعا می کنم که در کنار آن چه که ما اشتباهات شریعتی می توانیم نام گذاریم، چهره شریعتی از برجستگی ها و زیبایی هایی هم برخوردار بود.»

خطای کلی در روش شناسی انسان پژوهی او، عدم توجه به متون دینی است، سوگ مندانه تر آن که، در اندک بهره ای هم که از آیات قرآن گرفته، باز دچار خطا شده است.

ابهام گویی و به کارگیری تعبیراتی چون: شبیه خداوند شدن، عصیان گری انسان در برابر خداوند، یا آفرینش انسان از دو عنصر متضاد و متناقض، ضعف دیگر مباحث انسان شناسی دکتر شریعتی است. وی در جایی طعنه ادعایی عجیب و نامعقول، انسان را ساخته شده و مرکب از "الله" و "ابلیس" می داند!



سخن

شناخت
انسان

بازگشت به خویشتن

از خود بیگانگی جوامع اسلامی و ضرورت بازگشت به فرهنگ اسلامی از دیدگاه دکتر شریعتی

بازگشت

فصلنامه بیژنی فر

ترم دوم زمستان شناسی دریا دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر

از خودبیگانگی جوامع اسلامی و ضرورت بازگشت به فرهنگ اسلامی از موضوعات مهمی است که دکتر شریعتی برای نخستین بار به مخاطبان ایرانی عرضه کرده است.

بازگشت به خویشتن، بازگشت به سنت و تکیه بر فرهنگ ملی و سنت تاریخی است.

از نظر شریعتی این بازگشت حیاتی ترین رسالت روشن فکران کشورهای اسلامی و طرحی برای اصلاح جامعه است.

مشکلات جامعه ایرانی از نگاه شریعتی

یک. از خودبیگانگی (الیناسیون): الینه به معنای حلول جن درآمد که عقل ازین میروند و شخصیت واقعی انسان زایل شده و شخصیت بیگانه ای به خود می گیرد که خلاف طبیعت اوست، وحشتناکترین و واقعی ترین آن الیناسیون فرهنگی است.

بازگشت به خویشتن یعنی خودآگاهی و نجات از بیماری الیناسیون فرهنگی و استعمار معنوی.

دو. شباهت سازی با غرب: انسان هایی با ارزش های اصیل و معنوی که میل به اروپایی شدن دارند و از پیوند های تاریخی و اجتماعی خود قرار کرده و خویش را حقیر و انکار کرده، این تمدن نیست بلکه شبیه سازی (آسیمیلیاسیون) است. آسیمیله دوگونه اند:

الف. عوام مردم: شباهت سازی با مصرف گرایی در سطح ظواهر زندگی و گفتار و رفتار.

ب. روشنفکران: شبیه سازی با فکر غربی، اینان مغز جامعه اند و مسخ مغز مرگبار است.

این شباهت سازی بیشتر در تحصیل کرده هاست و توده سنتی برای اصول خود ارزش قائل بوده و در برابر غربیان احساس حقارت و بی فرهنگی نمی کنند. **سه. تجدد گرایی و مصرف گرایی :** درجوامع مقدمه استعمار اقتصادی و تسلط سرمایه داری برکشورهاست، انسان دراین جوامع دیگر حیوان ناطق نیست بلکه یک حیوان خرید کننده است. ابتدا باید ذائقه مردم را با تجدد تغییر داد تا مصرف کننده شوند.

چهار. خلط میان تمدن و تجدد: تمدن درجه تکامل در قدرت اندیشه، رشد اجتماعی، ایجاد خود آگاهی، انتخاب و خودجوش و آزادی از تقلید و رسیدن به مرز آفرینندگی و تشخیص مستقل است. درحالی

که تجدد از طریق واردات مدرن، فیلم، تبلیغات و مجلات است؛ یک وحشی اسکیمویی را در چند روز میتوان به یک متجدد آمریکایی تبدیل کرد.

اراه حل مشکلات جامعه ایرانی از نگاه شریعتی

الف. پرهیز از غرب زدگی: غرب در هرتمدنی با توجه به شرایط آن جوامع به گونه ای خاص عمل میکند، سیاهان آفریقایی را به نداشتن فرهنگ متمهم میکند. تمدن ایران را نه انکار بلکه تجلیل میکند ولی چهره نفرت آوری از گذشته فرهنگ و مذهب ما نشان می دهد که از آن به سمت غرب فرار کنیم. به جای نفی فرهنگ، گذشته ما را مسخ میکند و مسخ بدتر از نفی است.

ب. بازگشت به هویت حقیقی ایرانی: باید برای یافتن شخصیت و ماهیت اعتقادی و تاریخی و احیای روح خالق و ارزش های متعالی معنوی تلاش کنیم و در این شعار باید معین کرد که کدام خویشتن؟ اساطیری؟ نژادی؟ اسلامی؟ شیعه یا سنی؟ و... بازگشت به خویشتن نژادی، بازگشت به جاهلیت ناسیونالیست احمقانه است.

تکیه در بازگشت به خویشتن باید خویشتن فرهنگی و اسلامی باشد زیرا تنها فرهنگ تمدن زنده و روح و ایمانی است که در متن جامعه زندگی دارد و این بازگشت، انسان ساز است و تشیع علوی مرفقی ترین و زنده ترین ارزش هاست که روشنفکر به عنوان تعهد خودش با آن درگیر است.

انقد وبررسی

نکات مثبت:

یک. دغدغه دکتر شریعتی در نفی خودباختگی و بازگشت به خویشتن در شرایطی که نخبان در تقلید از غرب سبقت می گرفت، ستودنی است.

دو. دقت شریعتی در موضوع، عدم توقف برنمادهای ظاهری غرب زدگی و عمق غرب زدگی نخبان

سه. درایت شریعتی در تبیین خویشتن های کاذب و فریبنده

اشکالات دیدگاه ایشان:

یک. التقاط اندیشه سوسیالیستی و مارکسیستی با تفسیر اسلام و تاریخ:

وی سوسیالیسم را ایده آل بشری دانسته و به مبانی آن پایبند بوده و اصول مارکسیستی و سوسیالیستی را از اصول مشترک انسانی معرفی میکند.

مشکل اصلی شریعتی تفسیر اسلام با عینک مفاهیم سوسیالیستی است وی برتری ابودر بر سایر اصحاب را در تاثیرپذیری از سوسیالیسم می داند در حالیکه اسلام بر مسائل اجتماعی و مبارزه با تکتاثرطلبی به معنای همراهی با اصول سوسیالیست نیست. وی به تبعیت از مارکس جامعه مثلث با سه ضلع قدرت سیاسی، اقتصادی و دینی که هدف واحد داشته و قدرت دینی و اقتصادی در خدمت قدرت دینی و اقتصادی در خدمت قدرت سیاسی اند، شریعتی بدون توجه به بطلان نظریه مارکس منطق قرآن را همگام با مثلث مارکس جلوه می دهد.

– وی با اعتقاد به اصل تضاد دیالکتیک هگل خلقت انسان در قرآن را براساس ترکیب تز و آنتی تز(خدا و شیطان، روح خد و گل متعفن) نشان میدهد.

– انکار خدا توسط مارکس را با معارض دانستن قضا و قدر الهی با اختیار انسان، توجیه کرده است.

– وی به تبعیت از مارکس جامعه مثلث با سه ضلع قدرت سیاسی، اقتصادی و دینی که هدف واحد داشته و قدرت دینی و اقتصادی در خدمت قدرت دینی و اقتصادی در خدمت قدرت سیاسی اند، شریعتی بدون توجه به بطلان نظریه مارکس منطق قرآن را همگام با مثلث مارکس جلوه می دهد.

– وی با اعتقاد به اصل تضاد دیالکتیک هگل خلقت انسان در قرآن را براساس ترکیب تز و آنتی تز(خدا و شیطان، روح خد و گل متعفن) نشان میدهد.

– انکار خدا توسط مارکس را با معارض دانستن قضا و قدر الهی با اختیار انسان، توجیه کرده است.

۵۹



بازگشت

بازگشت
به
خویشتن

زن!

زن و جایگاه آن در جامعه ایرانی و غربی از دیدگاه دکتر شریعتی

دیدگاه

فاطمه اصغریان

ترم شش علوم تربیتی دانشگاه خوارزمی

| زن در نگاه دکتر شریعتی |

مسئله ی زن یکی از مباحث اصلی و کلیدی در نگاه دکتر شریعتی است. از نظر دکتر شریعتی در دنیای غرب، زن اغلب به عنوان ابزاری برای دستیابی استعمارگران به منافعیان مورد سواستفاده قرار گرفته است و به نام آزادی و حقوق انسانی باعث بی بند و باری های اخلاقی می شوند. این در حالی است که اسلام از ارزش های والای زن و حقوق متعالی آن سخن می گوید. بهترین راه مقابله با تهاجم فرهنگی و بی بندوباری های اخلاقی را بازشناسی و با ارائه شخصیت های الگویی که می داند زن مسلمان در آن سابقه ی درخشانی دارد. دکتر شریعتی زن را در چهار حوزه مورد بررسی قرار می دهد که به اختصار گریزی به آن ها می زنیم. اولین حوزه ای که دکتر به تعریف و توضیح آن می پردازد جایگاه زن در دنیای غرب است. به اعتقاد شریعتی زن اروپایی عصر جدید، زایلیده تفکرات ضد بشری نسبت به زنان در دوران قرون وسطی و حاکمیت کلیسا که به نام مسیح و مذهب، زن مانند برده ها از استقلال اقتصادی، حق مالکیت بر اموال و فرزندان خویش و حتی از داشتن اسم و فامیل نیز محروم کرده، او را عامل فساد در جامعه و منفور خدا معرفی می کردند. شریعتی در مقایسه بین نگاه غرب و اسلام به این نکته اشاره می کند که اگر در غرب از حقوق زن سخن گفته، بر آزادی، کمال و ارزش های انسانی او تاکید می شود، همه ی این ادعاها زن را در مسیر اصالت فردی قرار می دهد؛ به این معنا که او را از محیط خانواده خارج کرده و به عنوان یک انسان مستقل حقوقی برایش تعریف می کند. این فرد گرایی نه تنها

روح واحد جامعه بعنوان یک بنای کامل و پیوسته را متزلزل و متلاشی کرده و به صورت فردیت های جدا ولی در کنار هم در آورده، بلکه خانواده را متزلزل کرده است؛ چرا که اصالت فردیت برای زن، نقش او را بعنوان عضوی در خانواده از میان می برد. دکتر در این زمینه از آثار جنگ نیز غافل مانده است، یکی از آثار مخرب

- صرف عمل و عدم ایمان قلبی را در اسلام با پراگماتیسم و اکزیستانسیالیسم یکسان میدانند.

خلاصه: شریعتی تحت تاثیر مکتب های غربی نیست بلکه اسلام از نظر وی رویکردی سوسیالیستی و اکزیستانسیالیستی است.

دو نگرش کارکردگرایانه:

شریعتی ملاک صحت یک مطلب را خودآگاهی بخشیدن به مردم میدانند نه اصول عقلی و منطقی.

شریعتی مظاهر توسل و مناسک و مباحث نظری را نقد و گاهی تمسخر میکند. و معتقد است مذهب موجود تنها به فکر آخرت بوده و کارکرد دنیوی ندارد پس ناقص است. درحالی که ملاک درستی یک گزاره دینی کارکرد دنیوی آن نیست و بسیاری از گزاره ها نظیر تعداد رکعات نماز و دورهای طواف و... برای بشر مجهول است.

گزاره های دینی که شریعتی برای اجتماع بی فایده میدانند و کارکردهای فراوان داشته:

- توسل و عزاداری باعث تهیج روح حماسه و مبارزه است، مبارزات علیه رژیم پهلوی از دسته های عزاداری شروع شد.

- یادآوری مجاری کربلا با هر قشری از زن و مرد و پیر و جوان ارباب و

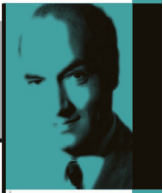
رعیت می تواند الگوی زندگی برای تمام اقشار باشد.

جداکردن خرافه ها از دین ضروری است اما نه برداشت های فوق که شریعتی از امتیازات دین داشته در حالی که اسلام انتزاعی و بی اعتنا به مسائل سیاسی و اجتماعی و خوشبختی دنیوی نبوده و به فردی و اجتماع توجه دارد و نباید معیار صدق گزاره را در کارکردهای آن جستجو کرد بلکه باید با واقعیت تطابق داد.

مجموعه آثار ۲۷

بازشناسی
هویت
ایرانی
اسلامی

دکتر
علی
شریعتی



بسم الله الرحمن الرحیم

| دکتر علی شریعتی و همسرشان، پوران شریعت رضوی

۶۰



دیدگاه

زن!



| دکتر علی شریعتی و همسرشان، پوران شریعت رضوی

شریعتی معتقد است غرب می کوشد از دختران ما تیبی بسازد که به "دختر بار" موسوم است تا بتواند برای او دو نقش استعماری بزرگ را در جامعه های سنتی غیر اروپایی بازی کند. یکی اینکه جهت افکار و احساسات و خواسته ها و تلاش های نسل جوان را از اعلای اعضا گوش، چشم، سرو سینه به اسافل اعضا بگرداند و آزادی جنسی را به گونه ای طرح کنند که هم، همه پیوند های فرهنگی... را از هم بگسلد و، همه آزادی های انسانی یعنی خواست ها و هیجان های اصلی نسل جوان جامعه های آسیایی، آفریقایی و از جمله اسلامی را در خود مستحیل سازد

شرق است.

جنگ را فروریختن ارزش های اخلاقی در جامعه می داند و معتقد است چون زن همیشه حامل چنین ارزش هایی است، در دنیای غرب بعد از جنگ جهانی دوم مسئله ی زن به حساس ترین مسئله تبدیل شد. لذا غرب با شعارهایی همچون محرومیت ها، بی عدالتی ها و قیود ضد انسانی علیه زنان استقبال کرد. دومین حوزه ای که شریعتی به آن می پردازد تهاجم فرهنگی غرب به زنان دنیای

او معتقد است غرب می کوشد از دختران ما تیبی بسازد که به "دختر بار" موسوم است تا بتواند برای او دو نقش استعماری بزرگ را در جامعه های سنتی غیر اروپایی بازی کند. یکی اینکه جهت افکار و احساسات و خواسته ها و تلاش های نسل جوان را از اعلای اعضا گوش، چشم، سرو سینه را به اسافل اعضا بگرداند و آزادی جنسی را به گونه ای طرح کنند که هم، همه پیوند های فرهنگی... را از هم بگسلد و هم، همه آزادی های انسانی یعنی خواست ها و هیجان های اصلی نسل جوان جامعه های آسیایی، آفریقایی و از جمله اسلامی را در خود مستحیل سازد. نقش دوم اینکه هم؛ خود به صورت حریص ترین عوامل مصرف شوند و هم، قوی ترین عوامل ترویج مصرف در جامعه های مانو برای این کار باید دختران، دنیای سوم تمدن را تجدد بفهمند و "زن روز" را با "زن بار" اشتباه کنند.

و همچنین دنیای غرب در معرفی الگو برای زنان شرقی، هرگز زنان موفق در زمینه های علمی، فرهنگی، هنری را به بشر معرفی نمی کنند؛ دکتر شریعتی دقت در بازشناسی شخصیت های ممتاز تاریخ اسلام را راه نجات زن نسل جدید از پذیرش دعوت منحرفانه مدرنیسم غرب میدانند. وی حضرت زهرا سلام الله علیها را در راس شخصیت های نمونه اسلام میدانند و ما را به درس گرفتن از شرح حال حضرت، کار، نقش اجتماعی فکری و مذهبی او در زندگی فردی و در جامعه فرا می خوانند. سومین حوزه ی مورد بحث دکتر در مورد راه مقابله صحیح با تهاجم فرهنگی غرب است.

به نظر ایشان تنها راه ممکن، اعطای حقوق انسانی و اسلامی زن به او می باشد و اگر این حقوق به او داده شود، خود او بهترین عنصری خواهد بود که با تمام توان در مقابل این هجوم ناجوانمردانه مقاومت خواهد کرد. و همچنین داشتن فرهنگ غنی، تاریخی پراز زیبایی، ارزش عقیده، حقوق انسانی مترقی و داشتن شخصیت های پرشکوه است.

و در پایان بررسی، راجب سه گروه عمده ی زنان و معرفی زن روشنفکر که کاملاً از زن متجدد متفاوت است می پردازد. که آن هم نیز در اختلاف میان آزادی و لایبالی گری ست، و همچنین برای زن روشنفکر الگو معرفی می کند تا خودش را مانند او کند که بهترین الگو را حضرت فاطمه (س) می داند و معتقد است فاطمه (س) نمونه ی ایدئال زن است که می توان شد و کسی نشد.

آخرین حوزه مسئله ی تعدد زوجات و ازدواج موقت است. دکتر فلسفه ی تعدد زوجات و ازدواج موقت را به صورت گذرا معرفی کرده است. او می گوید برخلاف آنچه امروزه میان مسلمان رایج است که تعداد زوجات را برای ارضای غریزه جنسی می دانند، این مسئله از نظر اسلام راه حلی بسیار اساسی برای برخی از مضلات موجود در جامعه است. آیات مربوط به تعداد زوجات در سوره ی نسا، نشان دهنده ی این حقیقت است که اسلام به دلیل توجه به سرنوشت دختران یتیم در جامعه ی امروز، اجازه ی چنین کاری را به مردان داده است.

برای مثال چنین فلسفه ای می توان به جنگ جهانی دوم اشاره کرد که به دنبال کشته شدن حدود هشت میلیون نفر که اکثرشان مرد بودند، زنان بیوه آلمانی برای کسب حمایت از طرف مرد، خواستار اجازه قانونی ازدواج مجدد از دولت شدند.

انقد و بررسی |

هرچند بسیاری از مطالب دکتر درباره ی شخصیت و جایگاه زن مناسب است اما برخی از مسائل قابل نقد نیز وجود دارد:

۱. تصویری از زن سنتی را ارائه می دهد که بسیار تاریک و بدبینانه است و به نحوی او را از هرقی محروم می داند و همین مسئله را عامل اصلی گرایش او به تجدد معرفی می کند.

۲. دکتر در ارائه ی الگو به زن نوع سوم، به صورت افراطی تنها به جنبه ی سیاسی و اجتماعی حضرت زهرا (س) توجه می کند. در حالی که باید به تمام ابعاد وجودی حضرت خصوصاً ابعاد معنوی ایشان توجه شود و زن ما باید از هر نظر خودش را شبیه حضرت زهرا (س) و حضرت زینب (س) گرداند.

دنیای غرب در معرفی الگو برای زنان شرقی، هرگز زن موفق در زمینه های علمی، فرهنگی، هنری را به بشر معرفی نمی کنند؛ چرا که نظام سرمایه داری دکتر شریعتی دقت در بازشناسی شخصیت های ممتاز تاریخ اسلام را راه نجات زن نسل جدید از پذیرش دعوت منحرفانه مدرنیسم غرب میدانند



تحت تاثیر مارکس!

بررسی رد پای افکار چپ گرایانه در آثار دکتر شریعتی

جمع
بندی

معین رضینی

دبیر کمیته آزاد اندیشی انجمن های اسلامی دانشجویان مستقل

شریعتی با استفاده از ادبیات و کلمات مارکسیستی مانند جامعه طبقاتی، بهره کشی طبقاتی و جامعه بی طبقه تلاش دارد بین این مفاهیم و اسلام شیعی و شخصیت های آن مانند حضرت علی (علیه السلام)، حضرت زینب (سلام الله علیها) و ابوذر غفاری پیوند برقرار کند. تلاش شریعتی در پیوند اسلام و مارکس نشان از نبوغ و قدرت فکری وی است. دل بستگی های شریعتی در توجیه فکری و پیوند تأثیر اسلامی با روایت های مارکسیسم نشان تأثیر پذیری وی از این تفکر و جریان را دارد. اما با این وجود هیچ گاه نمی توان ادعا کرد شریعتی یک مارکسیسم بود. اما بر این ادعا می توان صحنه گذاشت که او تحت تأثیر اندیشه های مارکس قرار داشت.

نشان تأثیر پذیری وی از این تفکر و جریان را دارد. اما با این وجود هیچ گاه نمی توان ادعا کرد شریعتی یک مارکسیسم بود. اما بر این ادعا می توان صحنه گذاشت که او تحت تأثیر اندیشه های مارکس قرار داشت.

شریعتی با تأثیر پذیری از مفاهیم مارکسیستی به سراغ تفسیر آموزه های اسلامی می رود و برای آنکه برای مبارزان مسلمان در مقابل جریانات چپ اندیش و تحت تأثیر مارکس سلاح مبارزه ای فراهم کند تفسیری چپ از اسلام میدهد. و حتی در این راستا شبه ابوزر غفاری را تبدیل می کند به خدای پرست سوسیالیست.

ابوزر نخستین آفرینش نمادین شریعتی است. شریعتی از طرح زندگی ابوزر هدفش روایت تاریخ نیست. بلکه سعی دارد برای مبارزان از ابوزر الگوی مبارزاتی و اسلامی بسازد که شاخصه هایی مانند زهد و عدالت طلبی را در خود داشت.

شریعتی ابوزر را در برابر فیلسوفانی چون ابن سینا که فقط دغدغه تفسیر جهان را دارند و به دنبال حرکت جهان نیستند قرار میدهد و ابوزر را از آن جا که با حرکات مبارزاتی خود به دنبال حرکت در آوردن جامعه بود بالاتر می داند. شریعتی سعی دارد بین فرهنگ و ایدئولوژی تفاوت قائل شود. وی ابوزر را را به عنوان نماد ایدئولوژی و ابن سینا را به عنوان نماد فرهنگ و تمدن معرفی می کند که دردم متفاوت دارند:

«تفاوت فرهنگ و معارف ایدئولوژی در اختلافی است که ابوزر با ابن سینا دارد. آن چه که بوعلی می داند، ابوزر نمی داند! نه قانون می فهمد و نه شفا را و اگر جوهر و هیولا و امثال اینها را بخواند کله اش دود می کند! درد ابوزر چیزی است و بیشش بوعلی چیزی دیگر. درد ابوزر است که درد جامعه اسلامی و بشری را که هم درد ابوزر است حل خواهد کرد نه درد علمی و دغدغه حل معضلات عالی فلسفی و علمی يك متخصص و عالم و فیلسوف - مجموعه آثار جلد ۱۸ صفحه ۵۰»

شریعتی درد ابوزر را دردی بالاتر و مفید تر برای جامعه اسلامی میدانند و در

جایی دیگر در همین رابطه می گوید:

«و درد ابوزر است که درد جامعه اسلامی و بشری را که هم درد ابوزر است حل خواهد کرد. نه درد علمی و دغدغه حل معضلات علمی و فلسفی يك متخصص، عالم و فیلسوف. مجموعه آثار جلد ۲۱ صفحه ۴۰»

این جملات و این دوگانه سازی شریعتی به شدت تحت تأثیر این جمله معروف کارل مارکس هست

تا کنون فیلسوفان جهان را تفسیر کرده اند اما مسئله اصلی تغییر جهان است مارکس تغییر جهان را رسالت اصلی طبقه پرولتاریا یا کارگران انقلابی میدانند. شریعتی نیز با مطرح ساختن نام ابوزر غفاری به دنبال تغییر جهان اسلام است نه تفسیر آن به همین خاطراین سینا را به عنوان فیلسوفی برای حرکت و تغییر جامعه مناسب نمی داند.

شریعتی با طرح اومانیزم اسلامی سعی دارد با تفسیری معنا دار جایگاه انسان را در فلسفه تاریخ تبیین کند. از نظر وی انسان موجودی آزاد و انتخاب گر است که دامن در انتخاب بین خیر و شر است.

در این رابطه انسان موجودی دیالکتیک است که دامن در حال جدال میان خدا و شیطان و یا خیر و شر است. در این زمینه وی به روایت نمادین از جدال فرزندان حضرت آدم (علیه السلام) یعنی هابیل و قابیل میپردازد:

«پسران آدم هر دو بشردن و بشری طبیعی اما با یکدیگر در جنگند یکی دیگری را میکشد و از این جا تاریخ بشر شروع می شود»

شریعتی هر یک از فرزندان حضرت آدم را نماینده یکی از نظام های تولیدی و نمایان گر جریان حاکم و محکوم در متن حرکت دیالکتیکی تاریخ میدانند. قابیل نماینده نظام کشاورزی و مالکیت انحصاری و فردی و هابیل نماینده نظام عصر دامداری و دوره اشتراک اولیه پیش از مالکیت است. شریعتی قتل هابیل را در حرکت های تاریخی بسط میدهد:

«جناح هابیل جناح مستضعف محکوم است یعنی مردم، که قتل تاریخند و اسیر نظام قابیل که نظام مالکیت حاکم بر جامعه های بشری است. - مجموعه آثار جلد ۱۰ صفحه ۸۴»

با توجه به این تعبیر شریعتی به طور آگاهانه به وام گیری از مفاهیم مارکسیستی میپردازد و سعی دارد تعابیری جدید از مفاهیم اسلامی ارائه دهد. وی داستان هابیل و قابیل را بیان نمادینی از مبارزه طبقاتی با تأثیر پذیری از مفاهیم مارکسیستی میدانند در این رابطه آصف بیات مینویسد:

«برای شریعتی، داستان قابیل و هابیل صرفا بیان نمادینی است از مبارزه طبقاتی در تاریخ میان ستمگران، استعمارگران و ستمدیدگان استعمارشدگان. انتظار نه به معنای انتظار متغلهانه برای برقراری عدالت بلکه شرکت فعال در مبارزه علیه بی عدالتی هاست، مبارزه ای که در آن دستیابی به آرمان حتمی است. در واقع شواهد و قراین بسیار نشان می دهد شریعتی هم از لحاظ اجتماعی و هم از منظر دینی نابرابری را امری منفور می دانست که باید برای از بین بردن آن تلاش کرد.»

۶۲



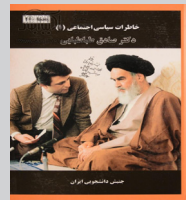
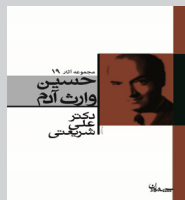
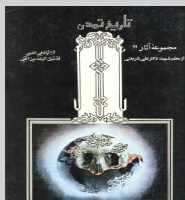
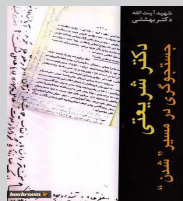
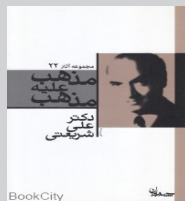
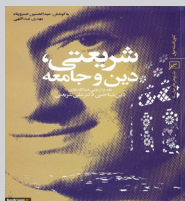
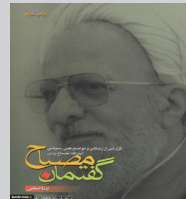
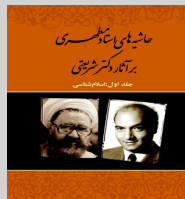
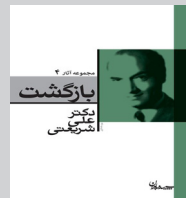
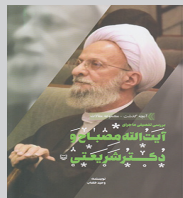
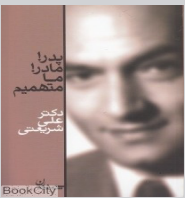
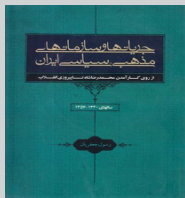
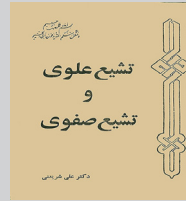
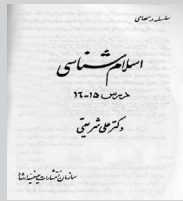
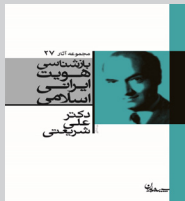
جمع

بندی

تحت

تأثیر

مارکس



پایان

منابع

انامیتہ
المسلمین
باجماعت





**STOP
WAR
ON
YEMEN**

#STOPWARONYEMEN



از ۶ ام فروردین ماه امسال چهارمین
سالی میشود که یمن درگیر بمباران
های هوایی و ظالمانه عربستان یهودی
است.....